

استقبال با شکوه از رژیم جمهوری



در سراسر کشور

مجله هفتگی
شنبه ۲۰ اسد ۱۳۵۲

مردانیکه با حادثه زندگی میکنند



شماره ۲۱-۵

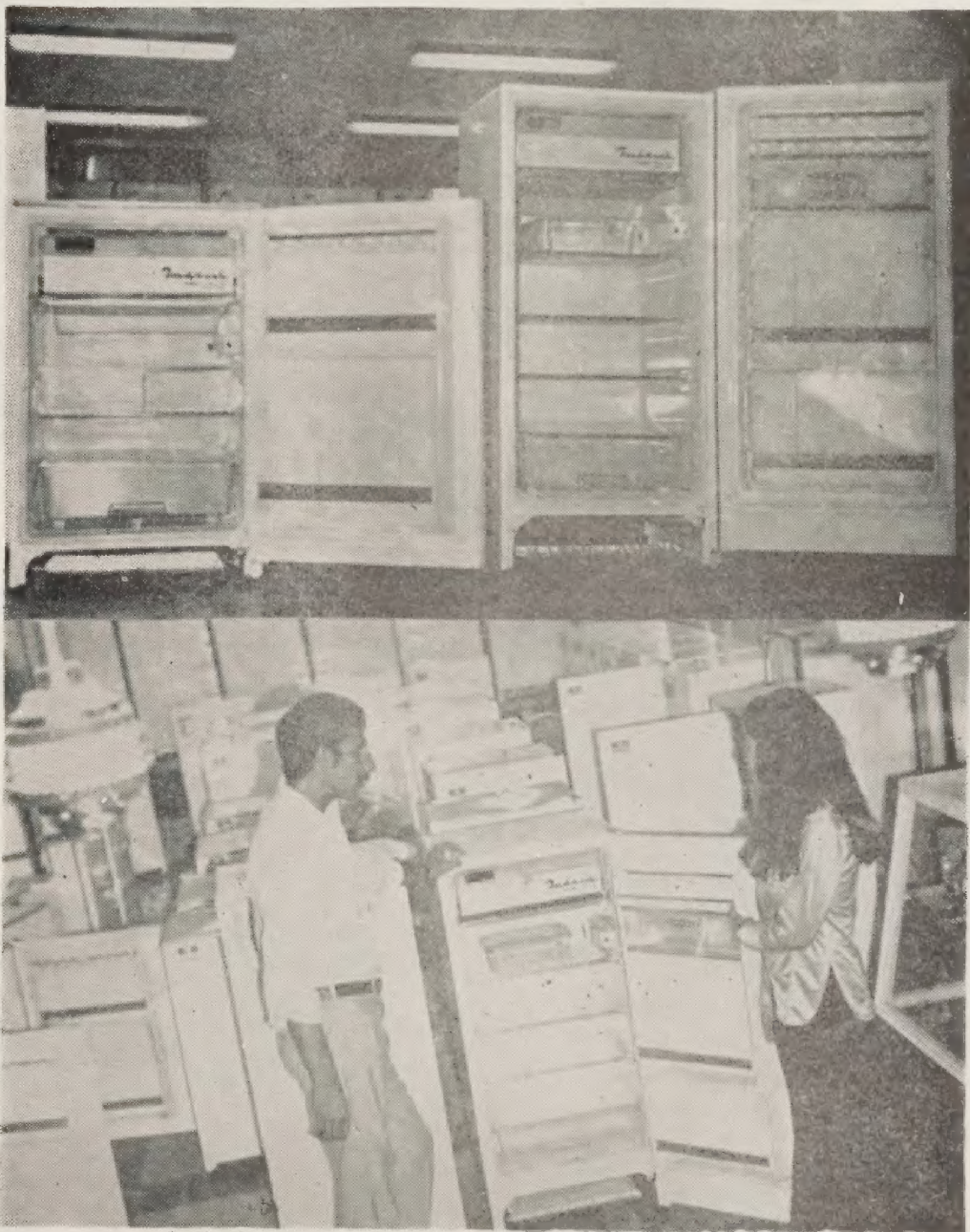


شناور مردی قوی و...

رجوع به صفحه (۱۰)

فروشگاه بزرگ افغان

بهبترین و قشنگترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقه مندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
 یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
 یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صحتی را برایتان نگهداشته شمارا فرحت میبخشد.
 یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
 یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.



ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
موقعیكه ښاغلی الجواړی وزیر معارف عراق
وهو را هاتش را بحضور پذیرفتند

رئیس دولت و صدراعظم، وزیر معارف عراق را بحضور پذیرفتند

معینی وزیر معارف عراق و سفیر کبیر آن
کشور در کابل نیز حاضر بودند .
داکتر احمد عبدالستار الجواړی وزیر
معارف عراق در راس يك هیات حسن نیت
وارد کابل شده در میدان هوایی بین المللی
از طرف داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف
بعضی از مامورین عالیرتبه وزارت امور خارجه
سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت
کبرای عراق پذیرائی گردید .

هیات حامل پیامی از جانب ښاغلی حسن
البکر رئیس جمهور عراق عنوانی ښاغلی
محمد داود رئیس دولت و صدراعظم بود .
اعضای هیات عبارت بودند از ښاغلی لغری
القیسی مدیر عمومی اطلاعات و روابط عامه
و ښاغلی محمد قاسم خلیل عضو ریاست
تشریفات وزارت خارجه عراق .

بعضی از اراکین وزارت های خارجه معارف
اطلاعات و کلتور و سفیر کبیر عراق
مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند .
طبق يك خبر دیگری هیات حسن نیت عراق
ساعت شش و نیم یکشنبه ۱۶ اسد ښاغلی
وحید الله معین سیاسی وزارت خارجه در آن
وزارت ملاقات تعارفی بعمل آورد .
داکتر احمد عبدالستار الجواړی وزیر معارف
عراق ساعت چهار بعد از ظهر ۱۶ اسد
با داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف در
عمارت آن وزارت ملاقات نمود .
طی این ملاقات در باره امکانات تیا ل
استادان و محصلین تشرید روابط در شقوق
فرهنگی بین دو کشور تعاطی افکار صورت
گرفت .

درین موقع معین اول وزارت معارف ذوات
تشریفات وزارت خارجه عراق

کرده است که با دولت جمهوری افغانستان
هر نوع مساعدت بعمل آورد .
در پیام اظهار امید شده است که روابط
دوستی و برادری بین دولت جمهوری افغانستان
و دولت جمهوری عراق تقویت و توسعه مزید
یابد .

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف به
افتخار ښاغلی احمد عبد الستار الجواړی
وزیر معارف عراق و همراهانش ساعت هشت
و نیم شب ۱۶ اسد دعوتی در هتل باغ بالاتر تیب
داره بود که در آن یوهاند داکتر عبدالرحیم
نورین وزیر اطلاعات و کلتور ښاغلی سید وحید
عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه
معین های وزارت معارف رئیس یوهنتون کابل

ښاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم
ساعت هفت و نیم ۱۶ اسد دکتور احمد عبدالستار
الجواړی وزیر معارف عراق را که در راس
يك هیات حسن نیت به کابل آمده است
با همرا هاتش بحضور پذیرفتند .

درین موقع ښاغلی الجواړی پیام ښاغلی
حسن البکر رئیس جمهور دولت عراق را به
ښاغلی محمد داود تقدیم نمود .

درین پیام اظهار آرزو مندی شده که
وزیر جمهوری افغانستان تحت قیادت ښاغلی
محمد داود رئیس دولت و صدراعظم به
موفقت های مزیدی نایل آید و برای مردم
افغانستان تمنای سعادت بعمل آمده است .
همچنان دولت جمهوری عراق اظهار آمادگی



داکتر احمد عبدالستار الجواړی وزیر معارف عراق که در راس
يك هیات حسن نیت آنکشور به کابل آمده بود صبح رو زشنبه ۱۶ اسد
عازم کشور ش گردید .

داکتر نعمت الله پژواک وزیر معارف بعضی از مامورین وزارت امور خارجه و
سفرای کبیر عراق و مصر و اعضای سفارت کبرای عراق در کابل در میدان هوایی بین
المللی با هیات وداع کرد .

در عکس :

وزیر معارف عراق در میدان هوایی بین المللی کابل حین وداع با وزیر
معارف افغانستان

عکاسی مستعینی

کمیته مرکزی جمهوری افغانستان فیصله نمود که:

تمام خرد رضا بطلان به رتبه دریم بریدن ترفیع نمایند

و برای همه صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود

کابل ۱۴ سانس «پ»

نظر به احساسات نیک و پشتمی نیروی افغانستان از نظام جمهوریت تحت قیادت
شاهلی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان کمیته مرکزی تشکیل جلسه داده
و فیصله نمود که تمام خرد رضا بطلان به رتبه دریم بریدن ترفیع نموده و برای همه
صاحب منصبان اردو یک سال قدم به استثنای رتبه جنرالی داده شود.

سفیر برتانیا علاقمندی حکومتش را در بهتری

تبلیغات در مورد رژیم جمهوری افغانستان

ابراز کرد

شاهلی جان در ینکال سفیر کبیر انگلستان در کابل ضمن ملاقات تعارفی با پوهاند داکتر
نوبین وزیر اطلاعات و کلتور که به ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز چهارشنبه در اتاق
کارش بعمل آورد خواهش و اظهار امیدواری نمود که روابط فرهنگی و کلتوری بین
جمهوریت افغانستان و دولت برتانیه بیش از پیش توسعه یابد.
سفیر برتانیه طریق ملاقات از علاقمندی حکومت خود مبنی بر سهمگیری برتانیه
در بعضی از پروژه های کلتوری باستان شناسی و وسایل اطلاعات عامه با افغانستان
اظهار نمود.

کسانیکه مستخدمین واجبران رسمی را به کارهای شخصی میگذارند تحت تعقیب عدلی قرار میگیرند.

کسانیکه از مستخدمین واجبران رسمی برای اجرای امور شخصی استفاده میکنند
مورد تعقیب عدلی قرار میگیرند.

یک منبع قوما ندانی امنیه کا بل گفت مستخدمین واجبران دواير ومو سسات
برای اجرای وظایف مشخص تعیین گردیده و هر کدام مکلف هستند وظایف محوله را به
وجه احسن انجام بدهند.

کسانیکه پیاده ها - آشپزها - خانسه ها - دربانان و غیره اجبران را برای
اجرای امور شخصی به منازل و ملکیت های خود اعزام میدارند در هنگام تخلف ورزی
از مقررات موضوعه مورد بازخواست قانونی قرار میگیرند.

وی همچنان علاقمندی حکومت برتانیه را در بهتری تبلیغات در مورد رژیم جمهوری
و جمهوریت افغانستان در مطبوعات برتانیه ابراز کرد. همچنان شاهلی کی ال مهتا
سفیر کبیر هند در کابل پوهاند داکتر نوبین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی بعمل آورد.

سفیر هند ضمن این ملاقات از روابط دوستانه و عنعنوی افغانستان و هند یاد آور
شده و آمادگی حکومت خویش را برای کمک و سهمگیری در پروژه های وسایل اطلاعات
عامه، آرت، هنر و کلتور اظهار نمود.



در این دو عکس پوهاند دکتور نوبین وزیر اطلاعات و کلتور را هنگام ملاقات با سفیر کبیر انگلستان و کی ال مهتا سفیر کبیر هندوستان می بینید

پایان دادن به تعارضات معنی درک رسالت تاریخی را برای هموطنان ما دارد

کابل: رئیس دولت جمهوری افغانستان همه اعضای حکومت از احساسات نیکوترین یکات صمیمانه هم وطن عزیز اعم از مامورین دولتی، محصلان، پوختون، هاساگردان معارف و عموم مردم کشور اظهار امتنان نموده و متولفند برای اینکه رکود و در اجرای امور صورت بگیرد بعد از بین رفتن تعارضات شان که البته خیلی قابل قدر است در اوقات رسمی صرف نظر نمایند. بقیه پایان دادن باین تعارضات معنی آنرا دارد که همه هم وطنان مادرین لحنات حساس که کشور ما محتاج کار پیگیر و مداوم است رسالت تاریخی خود را فراموش نکرده و وظایف خود را به درستی و نیکوئی انجام دهند.

کمی دنی نظام دمانغنی په ویاو ترانسی ولوسلی شوی او ملی اتونو پی واول دیوبل خبر له مخی دیروان ولایت دشیخ علسی دغلاقل اری خلکو دیوی غونډی په ترخ کبسی په هیواد کبسی دجمهوری نظام منځته راتگ دلاظی دوری پیل وکاته .

دشیخ علی خلکو ددوی نظام دتینگو په باره کی خپل ملاتړ څرگند کړ او ددغه رژیم دهدفونو دتوسره کیدو په لاره کبسی نسی دهیواد دخوانانو متورینو او پو هو کسانود مرستی او همکاری هیله وکړه .

دزابل او پروان په ولايتو کبسی دجمهوريت

جشن جوړ شو

خدمتونه په قدردانی سوه یاد کړل او هغه ئی دپول هیواد دخلکو دارای مظهر وکښل دوی دتل لپاره دجمهوری نظام سر لوی ښاغلی محمد داؤد ترقیادت لاندی وغوښتله دباختر نماینده داهم وویل چه په دغه جشن

دزابل دولايت دنیا جوی دولسو لی خلکو په افغانستان کبسی دجمهوريت دجوړیدو جشن جوړ کړی وو به هغه ټولنه کبسی چه بدغی ولسوالی کبسی شوی وه دزابل والی مامورینو زده کونکو عالمانو فاضلا نوال د دغی ولسوالی خلکو برخه اخیستی وه. خلکو دجنگالی ۳۶۵ نجی دیرتو دهر کلی دویناه وپه کولو دشعر ونو په ولوستود ملی اتونو په اجرا کولو او ژوند دی وی دجمهوريت موسس ښاغلی محمد داؤد مترقی دی وی گران افغانستان تل دیوی دجمهوريت اوآزاد دیوی پښتونستان په شعار ونوسره وکړ دزابل والی دټولنی په پای کبسی دغی ولسوالی دخلکو تاوده احساسات وستا یل او لوی خدای نه ئی زموږ دملی قاید ښاغلی محمد داؤد په لارښو دندهگران افغانستان دترقی اونیمکر غی هیله وکړه .

دپوهنی شاگردا نودجمهوريت دتینگیت په لاره کبسی دخوانانو یو والی څرگند کړ او دجمهوری مقصد ونود پرمختگ دپاره یی هرډول ایشار او سر بنسینه څرگند کړه دغه راز دجیل الاسراج ولسوالی دپوهنی دشاگردانو تربیوی هیات او خلکو دجمهوريت د نظام دتینگیدوپه ویاو جشن جوړ کړه .

له پروان نه دباختر خبریال خبر ورکوی چه په دغه جشن کبسی ښوونکو عالمانسو لیکوالو او دپوهنی شاگردانو ددوی رژیم دبر یالیتوب په باره کبسی دویناه واوشعر ونوبه ترخ کبسی دجمهوری نظام دجوړونکی

دهرات خلکو جمهوريت دخیریتو

تود هرکلی وکړي . دهرات دښار خلکو جمهوريت دورځپانی ډیر ښه هر کلی وکړ دغه ورځپاڼه چه دجمهوريت دموسس او دهیواد دگران مشر ښاغلی محمد داؤد دهرات کی دباختر آژانس خبریال چه په افغان نستان کی دجمهوری نظام له لومړیو ښیو نمددغه لوی سیاسي واجتماعی بدلون په مناسبت دهغه ولایت دخلکو تاوده احساسات په خپلو ستر گو لیدلی زیاتوی چه دهرات خلکو دهیواد ددغه نوی نظام د ډیر تود هرکلی کړی اوددوی رژیم دهدفونو دپوره کولو په لاره کی یی هر ډول همکاری له پاره خپله تیاری ښودلی ده .

د جعفران ونیمروز نظام جمهوريت با مراسم باشکوهی تجلیل شد .

شهر یان جعفران روز شنبه نظام جمهوريت را با مراسم شاندهای تجلیل نمودند . در این مراسم شاگردان معارف صاحب منصبان پولیس وزاندارم ، مامورین وجهیت کثیری از اهالی پانهره های زنده بان محمد داؤد زعيم محبوب کشور وپاینده باد نظام نوین افغانستان از رویکار آمدن رژیم جمهوريت در کشور حمایت و بشیبا نسی نمودند .

طبق اطلاع خبر نگار باختر از ولایت غور نویسنده گان وفضلا طی بیاتیه هاو اشعار استقبالیه رویکار آمدن نظام جمهوريت را مین آرزو هاو تمیبات قاطبه افراد کشور خواندند .

همچنان جشنهای شادمانی بهزاسبت تاسیس جمهوريت در ولسوالی هایاصل ججا نسور گنگ وچتر بروجک ولایت نمریز وژر نسج مرکز آن ولایت روز شنبه بر گزار شد در این جشنها جوانان نویسنده گان وشعرا راجع به بزرگداشت جمهوريت مقالاتو اشعار شانرا قرائت نموده هر نوع آمادگی خود را در تحکیم رژیم جمهوري ابرار کردند .

دراین محافل هزاران نفر از اهالی اشتراک داشته وجمهوريت رامظرباراده مردم خوانده وسپهگیری همگانی را برای پیشبرد رفیورهای بنیادی آن تقاضا کردند . در این جشنها اتن های ملی اجرا گردید وشعار های زنده باد افغانستان وپاینده باد جمهوريت از طرف مردم داده میشد .

تا کتون ۵۴ کشور جمهوريت افغانستان را رسمیت شناخته اند

شماره - نام کشور	تاریخ شناسایی
۱- اتحاد شوروی	۲۸-سرطان
۲- چکوسلواکیا	۲۸-سرطان
۳- هند	۲۹-سرطان
۴- جمهوريت اتحادی المان	۲۹-سرطان
۵- ایران	۳۰-سرطان
۶- جمهوريت مردم مقلستان	۳۰-سرطان
۷- جمهوريت دمو کراتیک المان	۳۰-سرطان
۸- اتریش	۳۰-سرطان
۹- ایالات متحده امریکا	۳۱-سرطان
۱۰- بریتانیا	۳۱-سرطان
۱۱- پاکستان	۳۱-سرطان
۱۲- بنگله دیش	۳۱-سرطان
۱۳- ترکیه	۳۱-سرطان
۱۴- بلغاریا	۳۱-سرطان
۱۵- فرانسه	اول اسد
۱۶- یوگوسلاویا	اول اسد
۱۷- پولند	اول اسد
۱۸- عراق	اول اسد
۱۹- جمهوريت دمو کراتیک کوریا	۳۱-اسد
۲۰- استرالیا	چار اسد
۲۱- جمهوريت عربی مصر	۴- اسد
۲۲- هنگری	پنج اسد
۲۳- سویلین	پنج اسد
۲۴- جاپان	پنج اسد
۲۵- ایتالیا	پنج اسد
۲۶- جمهوريت عربی یمن	شش اسد
۲۷- الجزایر	شش اسد
۲۸- جمهوريت مردم چین	شش اسد
۲۹- جمهوريت سوسیالیستی رومانیاشش اسد	شش اسد
۳۰- کوبا	شش اسد
۳۱- سوویه	هفت - اسد
۳۲- ارمنستان	هفت - اسد
۳۳- دنیارک	هفت - اسد
۳۴- موریاتیا	هفت - اسد
۳۵- سو مالیا	هفت - اسد
۳۶- یوگندا	هفت - اسد
۳۷- کانادا	هشت اسد
۳۸- سیلون	هشت اسد
۳۹- سویس	هشت اسد
۴۰- کویت	نه اسد
۴۱- اتحادیه امارات عربی	نه اسد
۴۲- حکومت مؤقتی انقلابی ویتنام	۹-اسد
۴۳- توتس	۱۱ - اسد
۴۴- سینگال	۱۱ - اسد

۴۵- چلی	۱۳-اسد
۴۶- جمهوريت دیموکراتیک ویتنام	۱۳-اسد
۴۷- نیپال	۱۳-اسد
۴۸- اندونیزیا	۱۵-اسد
۴۹- هالند	۱۵-اسد
۵۰- بلجیم	۱۷-اسد
۵۱- فنلند	۱۸-اسد
۵۲- هسپانیه	۲۱-اسد
۵۳- جمهوريت دیموکراتیک یمن	۲۲-اسد
۵۴- جبهه اتحاد ملی کمبودیا	۲۲-اسد

افغانهای سقیم عراق جمهوريت را مقدمه سعادت

خوانندد

قرار يك خبر ديكي يكعده از علما و مجتهدين افغان مقيم گرېلاو نجف طي معروضه بمقتضو ښاغلي محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم پس از تقديم تبريكات خود اظهار داشته اندكه كه خبر مسرت بخش افلام ايشان برای تاسيس نظام جديد از طرف تمام طلاب علوم اسلامي وساير افغانی ساکن عراق باشادمانی زايد الو صفاستی استقبال گردیده است .

دو این معروضه اضافه شده كه همه افغانهای مقيم عراق باخولوس ثبت از خداوند متعال تقويت نظام نوین را در خدمت دين مقدس اسلام وملت غيور افغان التجانمودند

بنا سبت تاسيس رژيم جمهوريت در افغانستان در بغداد محفل دایر شده بود كه در آن علما خطبا مدرسين وساير افغان های مقيم حصص مختلف عراق معصوصا نجف وكربلا اشتراك ورزیده بودند در این محفل سخنرانی های مبسوطی دراطراف رژيم نوین ومقارنت آن با اساسات دين مبين اسلام وعظمتات ملی وتاريخی مردم افغانستان وتامين منافع ومصالح مردم افغانستان بعمل آمد .

نماینده دباختر اطلاع میدهد كه در این محفل افغانهای مقيم عراق تاسيس جمهوريت را در افغان نستان مقدمه سعادت تی خوا ندند كه در انتظار آن بودند .



نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون ۱

دریچه های جامعه بسته گذشته ما، ناکبار
بروی دنیای پرنی و تلاش بیرون باز شد
ولی از آنجانبه اتیک و اخلاق اجتماع ما
ناشی ازنا پسا مانی محیط گذشته ما بود
استعداد پذیرش این نوآوری راندانیت، از
غرب این پیشگام تمدن معاصر، فقط طوامر
و انهم کاذبتین آنها را پذیرفتیم یا به سخن
بتر تقلید کور کورانه کردیم. در این
پذیرش مظاهر جلف و سبک تمدن، هیچکس
نبود که بما حرفی بزند و راهی را نشان بدهد.
مسئولان غیر مسئول جامعه، که خود از تقلیدین
درجه اول این پذیرش بودند. کجایم و انستند
درس اخلاق بدهند؟ آنان بیشتر سعی
میکردند تا نیروی جوان که فعالترین و
پرجوش ترین و سازنده ترین نیروی اجتماعی
را میسازد در کوره راه انحراف بلفزد تا آنان
بیشتر بر طبل خود خوامی و جاه طلبی خود
دیوانه وار بکوبند. این امر جریان داشت.
پس ما موی دراز داشتند، درس مکتبها
به ناق فراموشی گذاشته و در تقلید از
ستارگان سینمای غرب، دست مبراز داشتند.
ولی اکنون که ورق جدید و روشنی در تاریخ
این کشور یاد رک انسانهای بزرگ باز شده
و رهبران مسؤل زمام امور را بدست گرفته اند
مایشتاد میکنیم که در جمله کارهای اولیه
بناظر پیشرفت این کشور، سعی کنند تا جوانان
مارا از لجن انحراف ها دوباره کشیده و نیروی
آنان را برای آبادانی کشور در مسیر سالم
آنها دزد. از درازی مویها بکاهند و به بلند
افکارشان بفرایند. چه میشود که پسرای
برداشتن اولین گام دستور داده شود تا تمام
شاگردان مکتب، لباس هم شکل که از آنکه
وطنی ساخته شده باشد بپوشند این امر
دوفایده دارد یکی اینکه: مصارف کم تر شدن
خانواده هارا کاهش داده و از فراز اسعار

بار دیگر

دختران شایسته سال را

انتخاب میکنند

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران
شایسته سال را انتخاب کند.
از تمام دو شیخ گان افغان که بخواهند
در این مسابقه اشتراک کنند خواهش می
شود مواد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- اوصال خلص سوانح
- ۲- اوصال يك قطعه فوتو
- ۳- توضیح علاقتمندی دو رشته های
علوم و ورزش، هنر و تدبیر منزل
- ۴- توضیح معلومات در شقوق مختلف
و مورد علاقه

برای دختران شایسته سال جوا یز
ارونده داده میشود

جلوگیری مینماید و دوم اینکه داشتن لباس
هم شکل و فرقی آن از دیگران خود بخود بر
اعمال شاگردان چار چوب میزند و آنان را
از دست زدن به حرکات نامعنا و خلاف
اخلاق اجتماع باز میدارد. این امر چندین
هزار بار در مطبوعات نظام کهن گذشته گفته
شد. ولی از آنجا نیکه گوش مسؤلان امور در
اینطور موارد کربود کدام اثری نشود. ولی
حالا که تب و تلاش نوینی در زندگی ما آغاز
یافته امید است که این نوشته اثر خود را
نموده و جلوی این حرکات نادرست گرفته
شود.

س: اوشش دوله

کارتون هفته



— لاا عبدالقنوس جان... همی آپ نله می بینی که چم اقسیم صرف میشه؟
يك وقتی موترهای سرکاری همطوری پروا تیل مصرف میکنن و در مواقع
غیر رسمی اینطرف و آنطرف دوانده میشدند.

رسالت تاریخی ما

در قبال نظام نوین

«خیال غمگین شدیم از در بی حجاب آمد»
«برو ای سایه اکنون بر سر من آفتاب آمد»
«ابو العالی بیدل»

از صبحگاهیکه آفتاب جمہوری در افق کشور مادر خشید و بیکر این مرز و بوم
را در پرتو انوار زرین خویش روشن کرد، رسالت تاریخی ما را نیز در جهت پیروزی
نظام جمہوری، استقرار و بقای آن و اعمار افغانستان نوین سنگین تر ساخت زیرا
تحقق آرمانهای عالی انقلاب ما بعبث غایب نظام نوین امریست که الزاماً نیازمند
فداکاری و ایثار مکانی کافی مردم افغانستان میباشد.

همانطوریکه در تاریخ پنجپژواک سال اجتماعی و سیاسی افغانستان افتخار کشودن
باب نوینی را در آوریم بپیمان مقیاس دعا و امید جامعه خویش در پرتو ارزش ها و

آرمانهای عالی جمہوری رسالت سنگین و پر مسئولیتی را بعهده داریم.
موظیفه داریم تا نظامی را که پدید آورده ایم بروریم. رشد دهیم و بوقفیت برسانیم.
توفیق ما در ایفاء مسؤولیت ها نیکه عبارت از عنا صر متشکله رسالت تاریخی
ماستند مو قوف به احساس عمیق پشتکار و ایثار و چشم پوشی از منافع شخصی بخاطر
منافع اجتماعی ماست.

مبارزه با فساد اجتماعی، بیرو کراسی و منقبت جو بی که از عوامل عمده عقب ماندگی
هستند باید در طلیعه مبارزات ما قرار گیرند و طوریکه درین مدت کوتاه اشتراک
رژیم جمہوری دیده شد به پیروی از منویات مؤسس جمہوری این مبارزه و این جهاد اعلام
آغاز گردیده است.

این جهاد مقدس ملی که با قیام تاریخی ۲۶ سرطان فرزندان شجاع و دلیر افغانستان
شروع شد تمهید میمون برای آغاز مساعی و آرزو مندپا نیست که در فراجام مایه
رستگاری مردم ما، کامیابی نظام ما و ترقی کشور ماست باید تمام افراد این کشور در
این جهت رسالت تاریخی خویش را صمیمانه انجام دهند چنانکه مؤسس برو منجمہوری
شاغلی محمد داؤد در اعلامیه را دیو نسی تأسیس جمہوری افغانستان با صدا می
رساو منطقی استوار این صلائی عام را باین عبارت بیان کردند که منیع الهام تمام
و طبرستان است:

«... چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد. دوام این همکاری
از طرف همه افراد خاصه طبقه جوان کشور از تعینات قلبی همه ماست و بدر یافتن آن
امید قوی داریم»

در بنیتهای خدمات مکافات

جمہوری نظام به پندگیو سره، دافغانستان دخلکو به تیره بیا د صدیقو خدمتکارانود
ژوندانه دسویی دپنه کولو اوپه هیواد کښی داجتماعی او اقتصادی اصلاحاتو راوستلو دپاره
دتیرو دریو هفتو په ترڅ کښی یو شمیر مثبت او ټیټور تصمیمونه و نیول شول چه تطبیق
به یی به رښتیا سره دټولنی دخیرو او ښکې دتأمین اودخیو نیمګړی تیاؤ لمانځه وړلوی.
ددریم بریدمنی رتبی ته دوو ضابطانو تر فیخ او دجنرالې له رتبی نه ټکته، دارود
ټولو منصبدا راتو ته دیو کال قدم وړکول، هغه فیصله ده چه دافغانستان د جمہوری دولت
دریس او د نوی نظام د مؤسس شاغلی محمد داؤد تر قیادت لاندی دجمہوریت د نظام سره دافغانستان
دارود دملاتی له مخی دمرکزی کمیټی له خوا شویده او دجمہوری نظام په سیوری کښی د
اساسی او بنیادی اصلاحاتو درواستلو یو غټ مثال بلل کیری.

دافصله په حقیقت کښی دافغانستان دژوندو اوپا شهادت اودو دهغو سپرمانیو اوسو
ښندنو اوملاتی مکافات دی چه دچنگاښ ۲۶ نېټی دتاریخی ورځی په لمر څرک کښی ښودلی
اوعملات ثابت کړینی او تر دی وروسته به هم ددوی نظام د مؤسس اود افغانستان دنومیالی
ملی قاید په مشرۍ دجمہوریت مشعل روښانه وساتی اود هیواد دناموس څارنه او پالنه
وکړی.

دافغانستان ځوان اودو دخواوری دتعامیت اودملی نوامیسو په نمانځنه او ساتنه کښی خپل
رسالت پیژندلی اود هغه په تعمل کښی دسر په وړکولو افتخار کوی.
دجمہوری نظام دتیکولو په لاره کښی به ددوی فعاله برخه او قربانی گانی دتاریخ په
پاڼو کښی په ژړنیو کرښو ولیکلی شی اودافغانستان ولس به دشمېد ژرمتی په څیر ددغو
ځوانانو کار نامی هیری تکی.

هغه د ژپه له کومی شانداره هرکلی چه دافغانستان ټولو خلکو له نوی رژیم څخه وکړه،
دغه روڼی حقیقت پوره ښکارندوی دی چه دبنیادی اصلاحاتو، دمعاسد و دله منځه وړلو،
داتصادی، فرهنگي او اجتماعی چارو دپشه کولو او نورو مثبتو او ټیټورو تدابیرو دپاره
ددولت فیلسفی او تصمیمونه دخلکو دتایید وړی او هر هغه گام چه دسران افغانستان
داغتلا اوسر لوری په لاره کښی اخیستل کیری، ملت به یی ته یوازی پیروی وکړی
بلکه دژپه په میته به مرسته وکړی.

آخرین دیدار

درینوم پن؟

محمد بشیر رفیق

نوردم سپانوك در آخرین دیدار با عده زیادی از روزنامه نگاران بین المللی در یکی از شهرهای افریقایی بعد از مصاحبه جالبی در اخیر اظهار داشت که آخرین دیدار ما در پنوم پن خواهد بود!

در آن روزها اگرچه پیکار شدید در کمبودیا جریان داشت و با گذشت هروژاین پیکار بیشتر به نفع طرفداران سپانوك سیر میکرد ممالک مطبوعات غرب بر این نظر سپانوك که آخرین دیدار از پنوم پن صورت خواهد گرفت بانقل شک وتردید می نگریستند.

ولی با پیروزی هایی که اخیرا نصیب قوای طرفدار سپانوك گردیده دیگر این امر از نظر اکثر ناظران غربی مسلم شده است که دیدار روزنامه نگاران با سپانوك بزودی در پنوم پن صورت خواهد گرفت.

پیکار شدید:

جنگهای شدیدی که در حومه شهر پنوم پن جریان دارد و ناسامانی هایی که قوای جنرال نول با آن مواجه است بزودی سر نوشت جنگ را تعیین خواهد کرد.

در حالیکه قرار است ایالات متحده امریکا با سپاس قرار قبلی از تاریخ ۱۵ اگست بمباران خود را در کمبودیا قطع کند در این روزها بمباران خود را شدت داده است ولی این بمباران که هدف معینی ندارد چنان غیر منظم صورت میگیرد که تاکنون دوبار طیارات امریکایی قوای نول را هدف قرار داده اند و تلفات سنگین انسانی بر آنها وارد ساخته اند.

وقتی بمباران امریکایی حتی کمک نظامی امریکایی بنابر خواهش کانگرس قطع شود آنگاه مارشال لون نول مجبور میگردد تا پناهی مرگ به تنهایی به جنگ ادامه بدهد البته جنگی که برای او فرجام خوش ندارد و نه ایالات متحده امریکا از آن نفع میبرد بلکه برعکس جنگ کمبودیا لطمه بزرگی به حیثیت نظامی امریکا در یکی دیگر از کشور های هند و چین وارد کرده و این حقیقت مانند جنگ ویتنام و یکبار دیگر مشهود گردیده است که هیچ



لون نول



نوردم سپانوك



ماوی میکارتی

خود چیدند و سرانجام نیز پای خود شان درین دام گیر ماند و تلاش مذبذبه و حواسه برای بیرون جستن ازین دام نیز کاری است مشکل.

وضع وقت بار پنوم پن:

قوای طرفدار سپانوك به قول اکثر نامه نگاران معروف جهان اکنون بیش از ۸۰ فیصد خاک کمبودیا را در تصرف خود دارد که در آن شاهراه های بزرگ بچیت شاهرگ های این کشور شامل میباشند و پایتخت کمبودیا یعنی پنوم پن را از اطراف محاصره کرده اند و حتی درین روزها عده از سربازان داخل پنوم پن شدند و در حومه های آن جنگ به شدت ادامه دارد. چون امریکاییان بر بمباران خود افزوده اند مردم شهر پنوم پن به صدای انفجار عادت کرده اند ولی از چند روز با بنظر صدای انفجار های میب تری در داخل شهر بگوش میرسد که بکلی با صدای انفجار بمب عامتها ساز است و این صدای راکت های قوای طرفدار سپانوك است که در داخل شهر منفجر می شود بدین ترتیب شهر پنوم پن از اطراف مورد حمله شدید راکت ها قرار گرفته و اکثر خارجیانی که شمول فامیل اکثر دیپلمات ها شهر را ترک گفته اند از اوضاع بقیه در صفحه ۶۱



گوشه ای از نبرد در حومه پنوم پن



باید دقت شود

قبل برین در توزیع اپار تمانهای مکرورین ملا حفاتی از قبیل خویشا وندی یا بعضی مسائل دیگر سبب شد که یکمده غیر مستحق با وجود داشتن خانه در مکرورین هم اپارتمان بگیرند. امید است در توزیع اپارتمان بسلا حای که اخیرا ساخته شده و هنوز توزیع نگردیده مسئولین امور ریاست خانه سازی از نهایت دقت کار بگیرند، زیرا روحیه نظام جدید و پیسنیده جمهورییت با هر گونه حق تلفی مغایرت دارد.

عبدالقدیر از سرای غزنی

فلم عادوبله شود

اگر وزارت محترم اطلاعات و کلتور - بعد از این در قسمت توریذ فلم از ممالک مختلف داخل اقدام شده در ضمن برای تهیه يك استدیو برای دوبلاژ فلم های بلانی را روی دست بگیرد از یکطرف یکمده از موطنان ما بکار افتاده از آواز شان استفاده میشود و از جانب دیگر مفهوم اصلی هر فلم خارجی را موطنان ما به خوبی درک می نمایند.

حمید الله غزنیوال

وضع سرویسها

ترجیه این موضوع با وها نوشته شده ولی انتقادات در گذشته نوشته های دوی یخ را میماند. مهمترین وعده ترین مشکل شهریانی کابل (به استثنای کسانیکه موثر شخصی دارند) مشکل رفت و آمد شان در بین شهر است.

و این عده که اجبارا از سرویس های شهری استفاده میکنند از بی نظمی داخل سرویس، از ازدحام و بیسی چیزهای دیگر شکایت دارند. این شکایات بعدی زیاد بود و آنقدر در ادو جرابد، روزنامه ها و مجلات چیز هایی درین مورد نوشته شد که همان میگویم اگر همه را

جمع و دویک کتاب تدوین کنیم بزرگترین و ضخیم ترین کتاب بوجود خواهد آمد. امید است ریاست محترم ترافیک درین مورد توجه جدی نموده. پروگرامی برای سرویس های هرلین مطابق احتیاج مردم هر منطقه و مطابق تعداد نفوس هر منطقه طرح و آنرا بصورت جدی بالای موثر دادن تطبیق نماید. با اضافه کردن

جند سرویس دریک لین و یکم ساختن و قست توقف آنها در ایستگاه آخری میتوان از ازدحامی که همیشه بوجود می آید بخوبی جلوگیری کرد.

زیرا اگر مردم مطمئن باشند که سرویس های مثل افلان لین هر پنج دقیقه بعد به ایستگاه میرسد آنگاه دم دروازه سرویس بطاظر بالا شدن و پائین شدن کش و گبو نمیکند امید است این مطلب در جمله اصلاحاتی که اداره محترم

ترافیک در نظر دارد بیان بیاورد اولتر مورد دقت قرار گیرد.

احمد عزیززاده

اسلام و زندگی

ژوندون

شخصیت های بزرگ اسلام را معرفی میکند

قاری عینی

حضرت ابو بکر صدیق (رض)

چشمه نش جاری بود این آیه کریمه را میخواند که «انقلوبن رجلا ن بقول ربنا الله» یعنی آیا شمارد پراکه میگو ید پروردگار من خفا است میکشید ؟ حضرت ابو بکر (رض) در آزاد ساختن بردگان و مساعدت بی توانان رول مهم داشت چه مواسی را ذبح کرده و در راه آرا دی بقیه در صفحه ۶۱

چنانچه روزی بعضی از کفار را دید که حضرت محمد (ص) را استیزاء و تسخر میکنند و میگویند که یا محمد تو ادیان ما را عیب میگوئی و پشای ما را پدیمی دانی ردا ی آنحضرت (ص) گرفته اطراف گلری مبارک را فشرودند درین اثنا حضرت ابو بکر (رض) حاضر گردیده کفار را دفع و میان آنها و حضرت پیغمبر حائل واقع شد در حالیکه اشک از

گفته است. حضرت ابو بکر پاو شان گفت قسم بخدا که من از آن تصدیق میکنم چه او بشه ای از شب و یا روز خیر نزول و می رابما میگو ید او را تصدیق میکنم پس رفتن او را در یک شب از مسجد حرام تا مسجد اقصی چگونه تصدیق نکنم ؟ حضرت ابو بکر در دفاع از پیغمبر اسلام سهم فعال داشت

آسمانی قوانین و بشری قوانین

کلیه بشری و خدایان دو ی په قانونی مراد کی دانسانی غرض او نبی او شخصی گنوته تمایل صورت مو می او عمومی حقوقی یکی خدایه زیان رسیر ی هغه خوک کولی شی چه داسی قانون وضع کری چه بیله هیچ دول توپیر خدایه مسلو یانه نوگه تول خلک ورخنه مستقیق شی چه هغه پخپله لهغو لذتون او درد ونو خدایه کلی ویچه دیواد هر یوه غری ته رسیدلی وی او دداسی اشخاصو تصادف تراوسه پوری نه دی شوی.

دقوانینو پالخاصه دجوانی قوانینو دماستی اونه عملی کیدلو مهم او لوی علت داد ی چه هغه داسی خلک وضع کوی چه دمخبط لهبد مرغیو او مصیبتو نو سره اشنا نوی او دردو ته چندان نوی ورته رسیدلی د قانون جوړولو اساسی شرط او د هغه دینه هرکلی او تطبیق له پاره غورده عمل اودتولو خلکو دمنلو له پاره مسقوله اوده داده چه لومړی عمومی انکار، اعتقات، شمائر، عرف، عادات، عقائد اود خلکو احتیاجات په نظرکری ونیول شی وروسته له هغه دقانون دموادوپه طرح کولو پیل وشی مگر دتعارف خا داری چه زیاتره پدی باده کی یابی اعتنا یی کیری یاداخلی او خارجی عوامل قانون جوړونکی لهسمی لاری خدایه منحرفوی چه نتیجه کمی خینی داسی قانون منځ تهرانی چه له عمومی سویی سره هیچ سمون نه خوری او د خلکو په زده او روح کی قطعا نفوذ نه لری او د قبلولو دعملی کولو امیدیی دصفر په درجه کی وری او خلکله زرگونو وسا ثلو او لارو خدایه کار اخلی ترخو خپل خانونه دی دپول قوانینو چه ددوی له روح، وینو او مغزو سره هیچ تناسب نه لری خلاص کری اوپه داسی کار باندی لاس پوری کوی چه قانونی ممانعت ولری نو دتحلیلی قوا نیو نتیجه ضرورانه وی خدایه دا دول قوانین له پوری خوا ددوی له منافعو سره ضدیت لری اوله پلي خوا ددنی چامی دشلکو کانونی او حقوقی وجدان دمنه قانون منلوته چستونه دی.

نودانسان او مسلمان دکلی اطلاق نه وریاندی کیری داسلام په نظر کی تول خلک یو دیل د عملونو مسئول دی په حدیث شریف کی راغلی دی. (تاسی تول ددینا نه اوری په خیر یی اوهر یو دتاسی دخپلی رمی له ساتی خدایه پوینتید لای شی. له پخوا خدایه دملت یو پشته کیری د کورله مشر خدایه دکورنی، له نیشی خدایه دکور له خدمت کوونکی اوکارکوړخنه دمال اوکار پوینتید کیری.

اسلام هر سری جلا جلا دخپل هیواد په نیکمرغی او بد مرغی کی گواو شریک بولی اوستل، خان بشکارتول وحقیتقت پتو لاسخت غنل شوی دی او اسلام په واقعی دول د اجتماع قدر او اهمیت خپلو پیروانو ته نبیی اودوی ته موقع نه ورکوی چه ددوی شخصی احساسات، خصمی صی اغراض او هو سونه دقانون شکل پیدا کړی او پر خلکو حاکمیت وچلوی.

هرکله چه داسلامی قوانین له مسلم فطرت سره پوره خوری نود انسان درجود په پدیر و عبقو او زورو برخو کی نفون لری اودانسان له ونو اومغز سره مخلوط دی هیدا سبب دی چه دمنه دقوانینو په تمیل کی زور اوزیاتی ته شاهه نه لیدله کیری او داسلامی روحی دتقوی په صورت دباطنی ارتباط وعتیقید و علاقی له امله دمنه دقوانینو په تطبیق کی له مال او خان خدایه تیر پیری خو شرط داد ی چه اسلام په واقعی توگه خلکو ته و بنودل شی اوپه مغزوکی یی خان و نیسی داسلامی تربیی تاثیر او نفوذ قردی حله دی چه په یی شعوره زورو زواو بی قیده غرا تړو لکه جنسی غرا تړو هم داسی حاکمیت لری چه جنسی غونډی یی گروخی تاسی نه گوری چه داسلامی محاروبه حصه کی جنسی غرا تړیبشی محو بشکارتی.

مگروشمی قوانین چه دپشر دافکار او مغزو محصول دیله یاسینو امتیازا تو خدایه برخانه لری. بشری قانون جوړو نکی له دی

ددهمی قوانینو قدرت پدی کی دی چه په زونو حاکمیت لری او خلک په حقو یا ندی دزوله کو می ایمان او عقیده لری حال داچه دبشری قوانینو حاکمیت او قدرت په ویره او وحشت کی دی چه خلک یی دهغو له اجرایی قوی خدایه لری.

اسلام هغه محکم اساس دی چه دانسان دپه پوینت له لوی یو مرحلو خدایه تراوسه باقی بلکه ترخو چه انسانی اجتماع وری تر هغه پوری په موجود وی. اسلام دزوه له کومی خپل پیروان دی ته چمتو کوی چه قوانین یی په پدیره مینه او ذوق سره و ر باندی عملی کری له همدی کبله اسلام تعلیم، تربیه او واقعی اصلاح دخپل پرو گرام اساسی رکن گنلی ترخو داسلام داساساتو اهمیت له ورینو دلو خدایه ورو سته وکولی شی چه جا معه پخپله دعاقلانه او انسانی رویی خواته و خو خوی اود جامعی هرغری په نودو احساساتو او دزوه په مینه اود خان په پایلو سره دقوانینو او مقرراتو په تطبیق کی زیار وپاسی دهمدی مطلب دسر تسه رسول له پاره یی لومړی خل دیان او تقوی سرپرست کری وروسته له هغی نه دخپلو قوانینو سره سم دعمل تر صیه کوی.

اسلام پخپل اجتماعی نظام کی تر دی اندازی د فردیت غریزه محو کوی او دانسان په باطن کی اجتماعی روحی ته تقو یوورکوی چه تر هغه پوری انسان ته واقعی انسان او کامل مسلمان نه وایی چه خپل سر نو شت گنه او زیان دجامعی د نورو افرادو له سرنوشت، گتی اوزیان سره برابر و نسه بولی او دقانون حکومت ته خان وری سپاری بلکه هر وخت چه شان اوجا ممی په منځ کی توپیر وکری په هغه وخت کی دا دول انسان داسلام په نظر کی شخصیت او او خبیت نه لری اوله دی کبله چه دخپل سر نو شت دجامعی له سرنو شت خدایه جلا گنلی اوپه خپله یی خپل شان تری جدا فرض کس ی

این شخصیت بزرگ اسلام می عبد الله نام داشته یدر شان به ایی تحافه معروف میباشند در سال ۵۳۷ م تولد گردیده قبل از اسلام آوردن به حسن اخلاق و خیرخواهی نزد مردم معروف بودند. از گروت و غنای بهره مند بوده بر ضعیف و نیازمندان شفقت داشته به انساب و اخیار مردم عرب معلومات زیاد داشتند بناء مورد احترام و تعظیم قرار داشته و در تمامی امور مردم از او شان مشور و میخواستند. حضرت ابو بکر (رض) قبل از رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم دوست صمیمی شان بوده همدیگر را احترام و تکریم میکردند هنگامیکه حضرت محمد (ص) وحی نازل گردید او شان از نخستین مردانی بودند که بدون تردد بمجرد اظهار رسالت نبوت حضرت محمد (ص) را تصدیق و بشرف ایمان نائل شدند.

بعد از قبول اسلام حضرت ابو بکر (رض) همیشه دوستانش را به اسلام و ایمان نه حضرت محمد (ص) و یبندگی خدای و احد تشویق و ترغیب نموده عبادت بتها را عبت و بی اساس میخواند زحمات شیاروی این مرد بزرگ بود که شخصیت های دیگر اسلامی مانند حضرت عثمان، طلحه، عیبید الله، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن ابی وقاص، عمر بن خطاب ابو عبیده بن جراح و سائر رجال اسلامی که هر کدام علم پر داران اسلام محسوب میشدند بشرف ایمان نائل شدند. در قسمت نام حضرت ابو بکر (رض) میان مؤرخین اختلاف بوده بعضی هانام اصلی شانرا قبل از اسلام عبد الله گفته نگاهشته اند

که بعد از مشرف شدن بدین اسلام حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) نمودند برخی نام شانرا عتیق میباشند ولی صدیق لقب شان بوده که از طرف رسول خدا مفتی شده چه نخستین کسی است که بدون تردد رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و سلم) و بعد از مراجعت آنحضرت از مراجع آنرا تأیید نموده و همواره از اسلام دفاع و می نمودند چنانچه بسیاری از قریش و قبیله قصه مراجع را شنیدند به حضرت ابو بکر (رض) گفتند رفیق میگو ید بیک شب از یک تابت المقدس رفته و بار آثانی باز

تردد چه‌ها میکنند؟

زن و شره‌ری در انتظار مرگ بودند که صاحب‌فرزند شدند.

چطور يك طفل نوزاد ووالد يش كه در جنگل ميخوا سهند بمرند توسط يك جنگل‌بان نجات داده شدند ؟

عصر روز هيكامي كه آفتاب از پشت ابرها نمايان شد گر هارد و مونيكا در جنگل فورستن موتوان واقع در ايكنسيو ركنس قصدا انتحار كردند و دو پاكٲ محتوي دودر جن قرق خواب آور مارك دنياد ورم را قورت كردند اما وقتي اندو نيمه جان بودند كه مونيكا موي‌س ۱۴ ساله طفلي بدنيا آور رد پدر كودك گيرهارد هو شزل ۲۱ ساله بود و شغل نجاري داشت . مونيكا از اقدام به خود كشي پيشمان شده و ميخوا ست هيچكدام شان بيمرد و هر اسبان در حاليكه خون ز وجودش ميريخت در جنگل كه ويا لامي دويد تا اينكه با جنگل بان رو برو شد و همه شان نجات يافتند .

در روزنامه پوليس محلي ريكنسيور كه اين حادثه كه نزديك بود بيك تراژي دي عميق بيانجا مد چنين قيد شده است . روز دو شنبه يك مامور جنگل در يك قسمت وسيع جنگل زوس باخ و نوزد يك دانيوب در وسط يك راه جنگل دختر جواني را ديد كه بشدت خون ضايع ميكرد ايسن دختر اهل ناحيه چام بود مامور جنگل فوراً زن زخمى را توسط موتز تيز رفتار خود به شفا خانه رساند كه پس از معائنه مختصر ويرا به شفا خانه ريكنسيور كه منتقل ساختند مامورين پوليس به كمك فرا خوانده شدند آنها در ميان جنگل و محلي كه دختر جوان ن

پيدا شده بود در جستجو ي وسيع آغشا ز كردند زيرا دختر جوان گفته بود كه رفيقش هم در همان نواحي وجود دارد ماموران ن پوليس كمى دور تر از محل پيدايش دختر يك موتز تيز رفتار را ديدند كه در كنار آن پسر جواني اهل چام پيداشد به اتر صباي گريه طفل پوليس متوجه وجود نوزاد و ي دختره شدند كه در ميان بنه ها افتاده بود هر دو توسط موتز امبو لانس شفا خان نه به يك كلينك ريكنسيور كه منتقل شدند قرار اظهار والدين طفل آنها تصميم گرفته بودند با خوردن مقدار زياد داروي خواب آور خود كشي كند ولي بدنيا آمدن طفل سر نوشت آنها را تغيير داد .

مونيكا وكي هارد فوراً در شفا خان نه ريكنسيور كه تحت نظاوي قرا گرفته ، معده هاي شانرا شستنه و كودك نوزاد شان تيز در كلينك اطفال ريكنسيور كه سپرده شد قد طفل ۴۹ سانتيمي متر وزنش ۲ كيلو و ۱۲۷ گرم بود چون علامت خنك خوردگي در طفل بملاحظه رسيد فوراً دختر كه در قفس شيشه ي جا دارند و كنكتر ي در مورد طفل چنين اظهار كرد :

«مقاومتى كه طفل براى زنده ماندن از خود نشان داده بقدر يست كه از توان يك آدم بالغ بالاتر بوده است در حاليكه هر سه مريض شفا خانه به سرعت رو به بهبود مى رفتند او نا موي‌س ۳۷ ساله مادر مونيكا

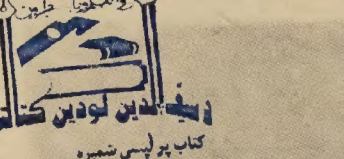
او كار نجارى را ترك گفت و بدون كدام هدف شهر او بر فلس را بسواري موتز بار ها گردش كردند گامى بامونيكا و زما تي به تنهائى به اين گردش ميبرد آخت . پول پس اندازش تمام شد حتي روزي فرا س سيد كه دگر قادر به پرداخت پول قيمت بنزين هم نبود وآنگاه تصميم خود شرا اعلان كرد حال با همه چيز مقا طعه ميكنيم .



مهمان محترم شنا خته شد . حتي اجازه يافت گاهكامي شيبا را نزد خانواده موي‌س يماند وبلاي كوچي در سالون بخوابد . در ساعات رخصتي گر ها رد ومونيكا به جنگل ها رفته با موتز الفا رومو كه قيمتش ۱۲ هزار ر مارك بود به تفريح مى پرداختند و ضمناً همين گردشها ي جنگل بود كه آنچه نمى بائيست واقع شود ، سر انجا مروي آورد جدي بعد مونيكا حقيقت را افشا كرد و گفت كه بزودي صاحب طفل خواهد شد قرار اظهار مونيكا پدرش چون ديد كه كاراز كار گذشته بيشتر به دخترش توجه نشا ن داد و بعد از آن مونيكا لباس حاملگي به تن كرد . در خانواده مونيكا اين پيشامد بناچار بدون سر و صدا استقبال شد .

اما بر خلاف گر هارد در محل كار با اعتراض فراوان همكاران رو برو شد و هر روز مى شنيد كه به او خطاب ميكرند : اين چه كار بود كه كودي وسپ شدى دختر ۱۳ ساله از تو صاحب اولاد شود و نكهدايت اين طفل براى تو بسيار گران تمام خواهد شد . كي هارد موتز تيز رفتار الفا رو موي رابه قسط خريده بود و مييا نيست از ۸۰۰ مارك معاش ماهوار هر ماه ۳۰۰ مارك قسط موتز را بپردازد وبا ۵۰۰ مارك دگر زندگي خود را سر و صورت بدهد .

پدر جوان به مرور زمان دچار يكنو ع كابوس شد و بتدريج خود شرا بيچاره تر مياقت سرا نجام وضع روحى اش خراب شده داخل بستر شفا خانه كسرد بشو گفت : من نميدانم



... وآنها شيبا در ميان موتز ميخوا بيدتند

روز ۱۸ اپريل مونيكا را با خود برداشت و هفته ها بدون هدف در ، بيرون شهر سر و در جنگل با موتز گشتند و شيبا را در موتز خوابيدند والدين مونيكا بخا طر دختر شان اعلان مفقودي داد گر هارد از ين بي سرنوشتي هم بستره آمد واز يك دونا فروشى ۶ پاكٲ تا بليت بيتا دورم خريه . بنوشته هم خريه آن مجاز بود . پس از خريه ، تا بليت

از مونيكا سه بار خوا عش كرد موتز را ترك كند زيرا تصميم گرفته بود به وضع تابسانان خود خاتمه دهد . شايد روياي ي جواني و هيچان كودكي به سر مونيكا زده

اوهم قرار گذاشت باكيها رده ي بيجا استقبا ل مرك پشتا بند وهم امکان دارد از رو ي عشق واقعي حاشر شد در كنار گر ها ردتن به مردن دهد .

حوالي چاشت روز بود كه آندو در عقب آسياب همرا شان را تغيير داده وارد جاده شدند كه داخل جنگل ميرفت . در وسط جنگل كه رسيدند مونيكا چند سطري روى يك ورق ياد داشت كرد ، والدين عزيز ، هروى مارا ببخشيد . براى ما ديگر راه چار ؤ وجود نداشت و ميخوا هم در كنار هم به خا ك سپرده شويم خدا حافظ نان »

سپس هر دو ي شان تا بليت هارم خوا ب آور را جويدند و همان بود كه طفل بدنيا آمد و مامور جنگل پيدا شده متعاً قبا پوليس در موضوع مداخله كرد .

و حالا پدر مادر جوان تصميم دارند رسماً با هم ازدواج كنند و نام طفل شانرا مارتينا گذاشته اند .



والدين نجات يافته كودك در شفا خانه : نام طفل مارا ماريئا بگذاويد »

شناور

مردی قوی و تشنگ

● بعضا بغلط سراا کرو بات میگویند در حالیکه

من ...

● فال های داکتر ((و انکاد را)) امید وار

کننده بود ولی ...

● من با فواد اعلان مسابقه دادم اما او حاضر

نشده با من مسابقه بد هد

هنرمایی نمی کند و ماجوایی نداریم .
شناور که شانه های عریض و چشمان نافذ
دارد به چوکی تکیه میکند اندوهی چهره اش
را فرامیگیرد و بعد آهسته میگوید :

— ها ... مردم حق دارند. پرسند... اصلا
هنر برای مردم است و هنرمند همیشه باید در
خدمت مردم باشد و ظاهر نشدن من روزی
ستیج و یاد داری مردم چیت سوگرمی آنها
عللی دارد که اگهی بغواهی پرایتان شون
میدهم . گفتم :

— مثلا کدام علل ؟

نکاهش رابزمین دوخته پکس دستی خود را
در بغل می فشارد و میگوید :

— مرا بقدر کافی دلشود ساخته اند. میدانی
من بادیست ثقافت و هنر قواد داد داشتم به
اساس این قرارداد هنرنمایی من تحت مقررات
آن اداره قواد گرفته ومن دوبرابر هر نمایش
نیم ساعته دوهزار افغانی دریافت میکردم
من به این قرارداد احترام گذاشته در چهل
نمایش حصه گرفتم ولی مشاهده کردم که
مؤسسه مذکور تعهدات خود را مطابق قرارداد
ایفا نکرده بمن صرف سی و هشت هزار
افغانی داد .

شناور در یکش به جستجو پرداخته و رقه ای
را بیرون کرد و گفت : این را بخوان .

جواز نامه اش بود که از طرف ریاست ثقافت
و هنر برایش داده شده بود و ادامه داد :

— ببین بمن جواز نامه هنری درجه
چهارم داده اند من بروی اسناد متعدد از جمله
سندلی که از موسسه افغان فلم بدست دارم
در رشته خودم در ردیف اول قرارداد و لی بمن
جواز نامه درجه چهارم داده اند و نمیدانم به
اساس کدام معیار مرا درجه چهارم خوانده اند
مؤسسه مذکور در شهید بازی چه کسانی را درجه
ول دوم و سوم میداند که مرا درجه چهارم
شناخته اند ؟

اینکه در روی ستیج چه قیوداتی را متحمل
میشدم چیز است که خوانندگان محترم میتوانند
از مصاحبه زرغونه آرام با مجله ژوندون دوک
کنند و من دوآن موود زیاد حرف نمی زنم .
بعد شناور اسناد و رقه ها را از یکسش
کشیده پیشروی من قرارداد . در اسناد مذکور
بک تعداد از شهید بازان داخلی و خارجی از اینکه
یا از شناور چیزی آموخته و شاگرد او بوده اند
اعتراف کرده و یا مهارت او را تایید نموده امضاء
کرده بودند .

شناور گفت :

— يك وقت من خواستم نمایشگاهی در
جلال آباد دایر کنم شایع شد که فواد نقشه
ساخته ان نمایشگاه و ترتیب کرد من نمایشگاه
را مطابق همان نقشه ساختم و یک مقدار پول
مصرف نمودم و بعد با چند هنرمند دیگر و
آواز خوان ها قواد دادیم تا با من همکاری
کنند . از نمایشات ما با گرمی استقبال بعمل
ژوندون

گوشک تیلون را برداشتم تا با شناور تماس
حاصل کرده پاسخ سوالاتی را که معمولاً
خوانندگان مجله در مورد آواز مایخوانند ،
ضمن گفتگویی تهیه و تقدیم خوانندگان مجله
بنمایم . اتفاقاً شناور خودش به اتفاق یکی
از دوستان خود بطرف مجله براه افتاده بود .
من منتظرش نشستم و این انتظار زیاد طول
نکشید زیرا چند دقیقه بعد دروازه دفتر باز شد
و مردی درشت اندام با چهره گرد و بازوان قوی
در حالیکه چوبستی بدست داشت همراه با
دوستانش وارد شد و من در نگاه اول او را
شناختم گفتم :

آقای شناور خوش آمدی منتظرت بودم ...
راستی این چوبست چیست ... نی که ...
خندید و گفت :

— پشت این حرفها نگرند ... چیز مهمی
نیست .

بعد هر سه در اتاق مدیر چاپ مجله نشستیم به
صحبت آغاز نمودیم . گفتم :

— آقای شناور هیچ درک نداری ... البته
منظورم اینست که از تو هیچ سر و صدائی نیست
خوانندگان مجله از مای می پرسند که چرا شناور



این عملیه مربوط به آن شعبه از شعبه بازی است که «فکیریزم» نامیده میشود

«ایلوژیون» و (فکیریزم) دوی بخش از شعبده با زی است که اولی را میتوان چالاکي دست ترجمه کرد و دو می عملیات مربوط به مقاومت های جسمانی را در بر میگیرد

تنگین

آمد اما برخلاف انتظار ریاست ثقافت و هنر علیه مادست به اقدامات زده نمایشگاه مارا مسلود ساخت و مرا از لحاظ مالی شدیداً خساره مند و نظرم تنوی دلسرد و اندوهگین ساخت برای اثبات گفته هایم درین قسمت هم اسنادی دادم .

شناور اندکی مکث کرد بعد مثل اینکه چیزی تازه بی را بخاطر آورده باشد گفت : - من یک بار همراه با هنرمندان ریاست ثقافت و هنر به اتحاد شوروی رفتم. ولی بعدها موقعی که از کشور های خارجی دعوتنامه های رسید نمی گذاشتند تا به خارج سفر کنم دعوتنامه ها را پنهان می نمودند . این عوامل باعث دلسردی من از کار شعبده بازی و هنر نمایی گردید .

از شناور می پرسیم : آیا با داکتر «وانکندرا» شعبده بازی ترکی مقابل شده ای ؟

لیخندی زده پاسخ میدهد : - بلی ... من او را دیدم در ویکلام های خود از بعضی عملیاتی نام برده و یاد نوشته بود که میدانستم نمیتواند از عهدۀ اجرای آن بگذرد زیرا عملیات مذکور را جز مرغان هندی دیگران اجرا کرده نمیتوانند . من این مطلب را برای تذکره دادم و انکادراتکان خورده بعد مرا در آغوش گرفت و گفت : بلی من بعضی از این عملیات را تا حال نیاموخته ام اما معلوم میشود خودت درین رشته مهارت داری که میدانی چه کسی فلان کار را انجام داده میتواند و کدام اشخاص نمی توانند .

شناور چندی شده گفت : - من وانکندرا را از فال دیدن بصورت خصوصی منع کردم و تنها اجازه دادم روی ستیج فال ببیند .

پرسیدیم : - چرا اینکار را کردی ؟ باز هم همانطور چندی پاسخ داد :



درین سه صحنه شناور را روی ستیج حین اجرای عملیات مختلف شعبده بازی مشاهده میکنید



دلای پنهان از هیجان می تپد ولی شناور که از کار خود مطمئن است لیخنه میزند

- در آنصورت او پول و تحفه های زیادی از مردم ما گرفته با خود می برد در حالیکه فال او

امیدوارکننده بود ولی زیاد به حقیقت نمی پیوست اگر برای فال دیدن او دست آزاد میداشت یکمده زیاد هموطنان ما مقبول واقع میشدند .

گفتم :

بقیه در صفحه ۵۶



مرور اینک با حادثه



چگونه چراغهای یک
موتورسا یگل باعث
نجات جان انسانی شد
~~~~~  
بعضی اوقات هم  
تکسی رانها مسافرین  
را جزامیدهند!

یوف سپیدی شهر را پوشیده، با زوایای کابل درین نیمه شب سرد زمستان خلوت به نظر میرسد. گاه گاهی چراغ موتری بر روی جاده‌های یخ‌زده کابل روشنی انداخته و سایه تک‌تک مردمی که تا این وقت شب بیرون مانده اند، نمایان میشود. موتر تکسی‌بی در گوشه سه‌دکان چنداول توقف کرده است، رنگ نخودی موتر در میانهای شب تیره تیره نظر میرسد، چراغ کوچک سقف آن چهره مردی را که به

مرود که آیا موتر شش خواهد توانست کویچه‌های خامه و گل آلود وزیر آباد را طی کند، صدای آفرید باز بگوششش میرسد که

مگوید:  
- او بیاد... ماره خنک کشت... زود شو!

دست تکسیران پسوی دروازه عقب موتر دراز میشود و آن را میکشاید، هر دو مسافر بالای سمیت عقبی می‌نشینند. در بین راه هر دو مسافر از مهمانی دوستشان گپ می‌زنند که شب آنها راتا ناوقت نگذاشته بود، در یورو هر دو چشمش را به جاده دوخته و موتوری را که با سرعت متوسطی محمد جانخان واپس جاده و لایت مقابل می‌رفت، چهار را می‌خاچی یعقوب را یکی پی دیگر طی میکند بعد به کویچه‌های پر پیچ و خم وزیر آباد پیچیده و باتکانهای کشنده ای به پیش میرود. او دور چراغهای چهار قلعه نمایان میشود در دو طرف سرک خامه وزیر آباد، زمین‌های پوشیده از برف قرار دارند، سکوت و خلوت تدریجاً منطقه حکمفرماست تکسیران با چشم‌های خواب‌آلود به پستی و بلندی‌های راه خیره شده و از آنچه در پشت سرش جریان دارد بی‌خبر است. ناگاه فشار فتنه‌گره‌یی را به پشت گردنش احساس میکند و صدایی در گوشش طنین می‌اندازد:

- توقف کن...  
اوبه پیشروی اش کمی دیگر هم ادامه میدهد ولی اینبار صدا جدی‌تر به او دستور توقف را میدهد. فشار اسلحه وحشت عجیبی را در دل تکسیران می‌اندازد. پای‌ها را نفس‌پرویی «برک» موتر فشار می‌آورد و بعد و تر به

یکی از آنها بازگشت به شیشه موتر میکند. تکسیران چشم‌های خواب‌آلودش را می‌گشاید. آهسته خودش را بالا میکشد و شیشه موتر را کمی پایین میکند، یکی از دو مرد بیرون

مگوید:  
- تا وزیر آباد چند بتم؟  
تکسیران کمی سکوت میکند، به فکر

یشت اشترنگ بخواب رفته روشن ساخته است. سکوت بر بالای شهر پرده کشیده و گاه گاهی صدای قدم‌های پیره دار، این سکوت را برهم می‌زند. دو مرد آهسته به موتر تکسی‌بی نزدیک شدند و از پشت آینه یخ‌زده آن به چهره خواب‌رفته در یور نظری می‌انداختند. بعد





# زندگی میکند



نکاتی ایستاده میشود. یکی از آن دو نفر دروازه عقب می‌آید و میکشا بدو به پیش آمده پیلوی تکسیران میشنید، آنکه میگردد:

دسبایات رابالا بکیر ....

تکسیران بیچاره میبیند که تا چند لحظه دیگر همه هست و نیستش را از دست خواهد داد بهستور آنها عمل نمیکند، بین هر دو مرد نگاه هایی رد و بدل میشود و در یک فرصت کوتاه ضربه شدیدی پس سر تکسی را از فرود می‌آید. مقابل دیدگان نشی را سیاهی می‌پوشاند و بعد از حال می‌رود. این بود خاطره‌ای از لایلی خاطرات تکسی و آن نام او (امین) است، چهره اش راداع‌های چپک به شکل عجیبی در آورده و اندام لاغریش در پشت اشترنگ مو تر تکسی او را آدم کوچکی می‌نماید.

از امین می‌خواهم تا بقیه ماجرای آن شب را قصه کند، کمی سکوت می‌کند، بعدا همان لپچه خالصش ماجرا را اینطور ادامه میدهد:

نمیدانم چو وقت شب بود که بهوش آمدم سرمه بسیار درد میکرد و خون کماز شکستگی آن بیرون میزد، لب‌هایم را تر کرده بود. آنها دو هزارو یکصد افغانی پولم را با بالاپوش تریویرایی که پوشیده بودم برده بودند. همچنان یک کمیل مستهل که بالای سبت مو تر در زیر پایم پهن کرده بودم و یک دانه ساعت و یشتن صله دار که به دستم بسته بود، نیز به سرقت رسیده بود.

از او می‌پرسم دیگر آنها را ندیدی؟

جواب میدهند نه. من آن شب چهره آن هارا خوب نگاه نکردم... لذا اگر باز هم آن هارا میدیدم شاید نمی‌شناختم... تکسی رانان مردمان عجیبی اند، آن هارا حادثه زندگی میکنند و زوشب آنها با ما چرا توأم است، اصلا زندگی خودش حا دلته ساز است، هر دقیقه در پشت خود حادثه‌ای را پنهان دارد که به ارمغان می‌آورد. ولی تکسی رانان با این حوادث بیشتر رو برو می‌شوند، آنها با اشخاص می‌رض، با آسیب دیدگان یا شادیان و غمگینان، با درد مندان و بی‌دردان سرو کار دارند و هر روز ده ها خاطره بر صفحه ذهن آنها نقش مینندد... شهر کابل در زیر تیر هزاران تکسی نوکته می‌لرزد....

گاهی شکوه مردم از بی انصافی و اضافه ستانی تکسی رانان بلند می‌شود و زما نی از بی احتیاطی و تیزرانی آنها... اما خود این تکسی ران هاهم گفتنی هارا دارند، قصه‌های دارند...

که جالب و شنیدنی است....

درین یک مو تر تکسی نشسته ام و از «مکرویان» بسوی شهر می‌آیم، درو راین

کم کم تردد عراده جات در چاده کابل لوگر کم میشود و دقایقی بعد دیگر مو تری- درین راه دیده نمیشود، خادم حسین هراتز فکر نمی‌کند که حادثه بی دوسر راهش همین کرده و زندگی او را تهدید میکند، بی خیال پایش بر واگسلتره مو تر فشار میدهد و مو تر با سر عتی عجیب به پیش می‌رود... حالا در نیمه راه رسیده اند، سه مسافر مو تر و آن را وادار می‌سازند که توقف کند دست هایش را بزرور بسته کرده و بعد می‌خواهند تلو را از مو تر پیاده کرده به گوشه نا معلومی بکشانند... درین فرصت چراغ یک مو تر سایکل از دور دیده میشود سارقین بو حشت افتاده تکسیران را رها کرده خود در تاریکی شب فرار میکنند. خادم حسین میگوید: اگر آن شب همان مو تر سایکل به کمک نمر سدنشا بد کشته میشد و مو تر مرام سارقتس با خود میرد...

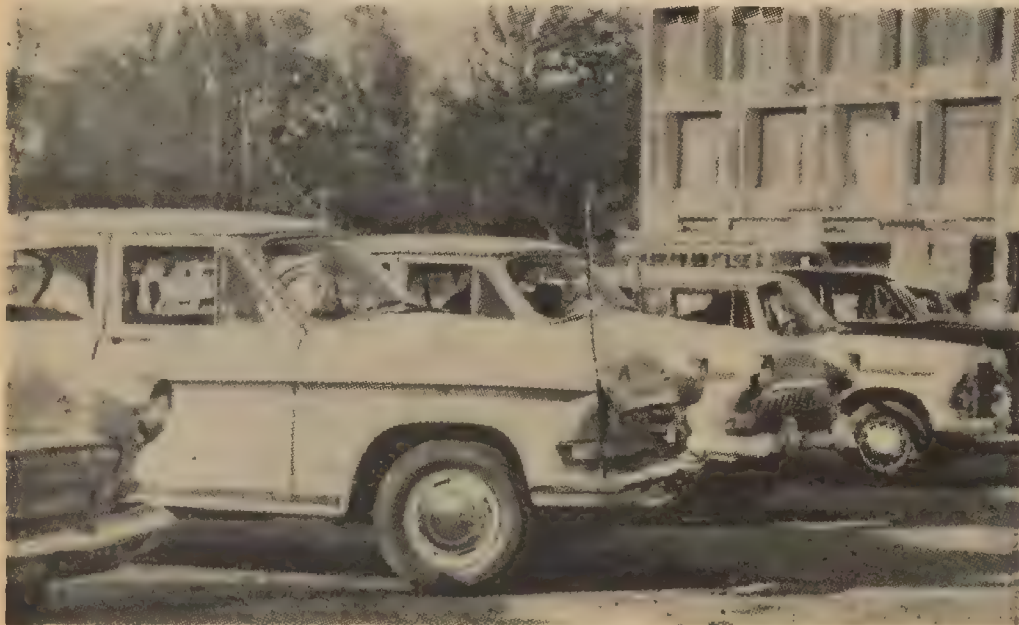
در چهار راهی پشتو نستان پیلوی یک مو تر تکسی ایستاده ام و گوش برد دل یک تکسی ران داده‌ام، او یک مو تر ما سکو بیج سفید رنگی دارد، خودش را حمید الله معرفی میکند، مدتی گوشیدم تا راضی

سا ختم که یکی از ماجرا های زندگی اش را برام قصه کند... زیرا در محیط ما حیر نگار را کمتر کسی میشناسد، مردم ما از نو یستندگان و خبر نگاران و حشت دار ند، از همکاری و گفتگو با آن ها خودداری میکنند و کار خبر نگاران ما به ما تبشکل تراست... رپورتران دیگر سالک، چه در پنجایک خبر نگار باید مدتی وقتش را ضایع سازد و با هزار کلمه شیرین و تلخ کسی را یا رجمی را وادار بسازد، ما بناو به گفتگو بپر دازد... بهر حال کمی حاشیه رفتیم... حمید الله تکسیران ناره قصه اش سرع کرده بود که مردی پیلوی یم ایستاده شد به کتا بچه باد سم که گفته های درو ریادداشت بر مدانشم نگاهی کرد و گفت:

به کاپ های این مو تر و آنها گوش نکنین آنها تمام کسانی را که به تکسی خود سوار میکنند جزا میدهند....

ازین مرد که ظاهر آراسته بی نیز دارد می‌پرسم: خوب شما از تکسیران آنها چه زحمتی دیده اید؟

بقیه در صفحه ۶۰





# فاجعه اشتباه آمیز يك قاضی

خانم شروید باوصف آنکه از اما در مورد مادرو دختر ایولز شو هوش جدا شده اما در امور معا ملات او سهیم بود .

عده ای شهادت دادند که خانم شرویدر می خواست به مسافرت برود وایملا به شهادت شهوالفروز خانم شرویدر می خواست به مسافرت برود تا از چنگ یکعده خوش بین ها فرار کرده باشد در این صورت سوا لی مطرح میشودکه پس امکان دارد خانم شرویدو زیر نام مستعار در محلی زندگی میکند.

موضع طور دگر است . در اثر کالبد شکافی اجساد علل مرگ تثبیت نشده وکلای مدافع ایملادرین مورد يك علامت سوالیه گذاشته اند: قتل،خودکشی یا حادثه ایمن دسته ها به خون هیچ کس آغشته نشده است اینهم قابل تصور نمی باشد کهایملا شاهد مرگ مادرو دختر بوده واحتمالا بخاطر استفاده از دارایی آنها اجساد را پنهان ساخته باشد. اړولدايملا



ایوا ماریا ماریو تی دوسال ۱۹۶۴ بجرم قتل یکن بویه به حبس ابد محکوم گردید. دما به اثر برو نقص در صورت دعوا قضات مجبور به تجدید نظر شدند و جریان محکمه سر انجام به بیگناهی متهم حکم کرد

به چنین چیزی هم اعتراف نکرده است اما يك کلمه اختتامیه می که ایملادر اخیر دفاعیه اش اظهار داشت دارای مفهوم دو جانبه می باشد بدین معنی که او گفته است این دستها به خون هیچکسی آغشته نشده است»

محکمه جنای لوبک حر فهای او را باور نکرد . ولی این اظهارات باعث تولید شک برای محکمه گردید ودر نتیجه محکمه آخرین دفاعیه مدعی را غیر معقول نخوا ندادیراداتی که طی سه ساعت و پانزده دقیقه جریان محاکمه و تنظیم فیصله علیه ایملابعمل آمد او را ملزم ساخت که غیر از او کسی دگر با خانمها رابطه نزدیک تری نداشته و آندو را بهتر از ایملانمی شناخته است و اما اینکه بصورت دقیق چه وقت در کجا ؟ و چگونه آندو زن به قتل رسیده باشد کشف نشده است. قضات در قضیه ایملاتمام آنچه را مدعی العموم در باره محکومیت ایملارا به داد ملاک قضاوت قرار داد عینا هما نظوریکه «وا لتر مایر قاضی محکمه بیله فیلد در کتاب خود زیر عنوان «خبر های نا درست ماه بر روش قضات انتقاد کرده است :

رسیدگی به يك دوسیه جزایی بدون تعیین جزا مثل ضربه ایست که انسان بر سطح آب فرود آورد . صدور رای بر عدم مسئولیت شخص کارمشتی به شمار نمی رود. و درینصورت دایر کردن محکمه برای رسیدگی به همچو موضوعات بی لزوم تلقی میشود يك چنین سیستم عدلی که حتما باید به متهم جزا داده شود، باعث بروز اشتباهات عدلی وقضایی میگردد مخصوصا آن محاکمو دیوان های قضایی که بروی قیاس وشهادت شهود حکم میکنند .

چه کسی متهم را در برابر اهل خبره حمایت میکند .

در سال ۱۹۵۸ يك محکمه مونستر خانم بیست و نه ساله خانه دار به نام ماریا رود باخ را به اتهام قتل شو هوش محکوم به حبس ابد کرد . بر حسب تصادف بچه ها ضمن بازی گوشه پیرا هن رود باخ را از زیر خاکها بیرون آوردند آشنایان خانم رود باخ شهادت دادند که خانم بارها نزد آنها گفته بود که می خواهد شو هوش را بکشد . دایو فیسر شپشست نظر به داد که کاسه سر رود باخ در اجاق آشپزخانه ماریا رود باخ سوخته است. اما تجدید نظر بدوسیه رود باخ از طرف محکمه رد گردید تا اینکه یکنفر که به عنوان تفریح در گوشه جنگل نزدیک خانه رود باخ قدم می زد کاسه سر سوخته یکمرده را پیدا کرد . معبذامقامات عدلی هیچ اقدامی نکردند تا اینکه وکیل مدافع خانم رود باخ محکمه را مجبور ساخت بر موضوع موکله اش امر تجدید نظر را بدهد سر انجام رای محکمه را مبنی بر بی گناهی موکله اش حاصل داشت.

دوسال ۱۹۶۴ شخصی بنام ایوا- ماریا ماریو تی چهل و شش ساله به اتهام قتل و سرقت بویه می يك داکتر دندان محکوم به حبس ابد شد قتل هجده سال قبل بر قوع پیوسته بود شما هد واقعه یکتبعه چکو سلواکی نکات مجهول پیدا بنام ایریس استدیا از آشنایان ماریو تی بود ، او دوسال ۱۹۵۰ به عین جرم در چکو سلواکی به سی سال زندان با مشقت محکوم گردید اما پس از گذشت سیزده سال بخشیده شد . شهادت این مرد باعث





هانس هتسل نماینده تجارتی پس از محکوم شدن به حبس ابد بعلت قتل خانم ماگدالینا سا لون محکمه را ترك ميکند . او چهارده سال واد زندان ماند تا اینکه به اثر تجدید نظر از حبس رها گردید

وقوع قتل مطا بقت نمی کند و به شکل صورت دعوی و مراحل فضاوت این ترتیب لکه تازه ودرخشان خون را به روی لباسی ما ینبرگ ناشی از ما هی گیری دانست در محاکمات و قضاو تهایی که در آلمان به روی قیاسی صورت میگیرد ، از قاضیها انسا نهایی ما فوق دیگران میسازد صرف در صورتی می توان بر فیصله آنها خرده گرفت که در

اصرار و ابرام امر تجدید نظر بر دوسیه هتسل را حاصل بدا رد در نتیجه عدم صحت ادعای پرو فیسر پانزولت ثابت گردید و هتسل در سال ۱۹۶۹ از حبس رها شد ، تحقیق بیشتر توسط علمای دگر در باره علت مرگ خانم ماگدالینا گوا هی داد که وی به اثر سکتف قلب در گذشته است نه به اثر خفه شدن یا رشمه .

در سال ۱۹۵۰ یکنفر فرو شننده لبنیات بنا م ارتور ما ینبرگ از طرف محکمه بجرم کشتن همکارش جورج - زو مرهوف به حبس ابد و اعمال شا قه محکوم گردید .

تحقیقات پیرا مون این قتل می رسا ند که ارتور ماینبرگ در شب حین عبور از حاشیه یک قبرستان دوست همکارش زو مرهوف را به قتل رسانده است . به اثرتشبیات پولیسی قطرات خون تازه به روی لباس ماینبرگ ثبت شد و این خود اتهام قتل را بالای او تور ماینبرگ وارد ساخت .

وکیل مدافع او هم که گروسی بود ، توانست محکمه را وادار به تجدید نظر بر دوسیه آر تور ما ینبرگ گرداند . یکتن از شهرد توانست با دادن شهادت به نفع ماینبرگ تردیدی نزد محکمه به وجود آورد . او در شهادت خود گفت که او ماینبرگ را در شب قتل جورج زو مرهوف از محل واقعه بسیار دور دیده است همچنان یک نفر از اهل خبره مدعی شد که خون تازه ودرخشان به وضاحت بازمان

محکومیت ماریو تی به زندان ابد گردید ، اما محکوم خوش شانس بود . زیرا به اثر بروز نقص در صورت دعوا حکم بر بطلان فیصله فبلی صادر شد . و طی رسیدگی مجدد بر موضوع دفعتا معلوم شد که دلایل ارائه شده از آغاز تا انجام صحت نداشته و قتل به خاطر سرقت به هیچوجه نتوانست ثابت شود ، چه جوارات وسکه های طلا که که پیش از قتل مالک آن می بایست به سرقت رفته باشد دست نخورده پیدا شد وایوا ما ویا ماریو تی را بی گناه شناخته آزاد کردند .

در سال ۱۹۵۵ یک محکمه اوفن - باخ هاینس هتسل نما ینده تجارتی را به اتهام قتل یک زن به نام ماگدالینا گریوت به حبس ابد با اعمال شا قه محکوم کرد . زن جوان اتفاقا در آغوش هتسل جان سپرده بود . چون زن در حال معا شقه و روابط جنس در آغوش او مرده بود

بناء هتسل از کشف حقیقت توسط پولیس و جزایی که از اثر روابط نامشروع با آن زن احتمالا با لایش تمحیل می گردید ترسیده جسدراتابه محل یک خط آهن که از همان نزدیکی می گذشت حمل کرد . اتفاقا

در همان محل ساعتی پیشتر یک دختر جوان هم به قتل رسیده بود اما در اثر کالبد شکافی جسد ماگدالینا هیچگونه علامت و نشانه از خشونت و عتف ثابت نشد .

#### قضاوت بروی تخمین و یک سایه استوار بود

حین رسیدگی به دوسیه ، یکتن از اهل خبره بنا م پرو فیسر داکتر

البرت پانزولت مدعی شد که خانم ماگدالینا خفه شده است او این نظر را به اساس یک سایه و لکه

سیاهی که بروی عکس رادیوگرافی که از حصه گردن بر داشته بود ابراز نمود . او معتقد بود که آن زن توسط یکرشمه خفه شده است محکمه عقیده پرو فیسر البرت پا نزولت را معتبر شمرد ، و اما درست پس از اینکه چندین عکس دگر از حصه گردن برداشته شد وکیل مدافع هتسل بنا م گروسی توانست با



آرتور، ماینبرگ به جرم کشتن همکارش در تاریکی شب نزدیک یک قبرستان (محل قتل با خطو طاسفید مشخص شده) محکوم به حبس ابد با اعمال شاقه شد اما پس از گذشت نژده سال بیگناهی اش ثابت شد .





هنر فلکلوریک و مردمی بخش بی کم و کاست فرهنگ پولندرامیسازد

## پنج هنر از هفت هنر

نیوس معروف هنر يك شكوسيک ولادیزلاو ایومونت که هردو بانوشتن داستان های زندگی، توانستند جایزه نوبل را بدست آورند. بیادآورد. در هنر تئاتر بنام سرتسلا- وایگنسی که از اینوسکو، نیم قرن پیشتر

در کنار تئاتر پیش دستی نموده ولی در این اواخر بشهرت رسیده، درخشش چشم گیر دارد.

سال ۱۹۴۴ عصر جدید هم آهنگی یاد شد هم جاذبه فرهنگ کشور باز نمود. این شکوفایی بیشتر البته به دیگر گونی های

اجتماعی سیاسی بود که در همه شئون زندگی آموزش بمیان آمد این پیشرفت را میتوان در وجود نشر ملیون ها جلد کتاب، هزاران

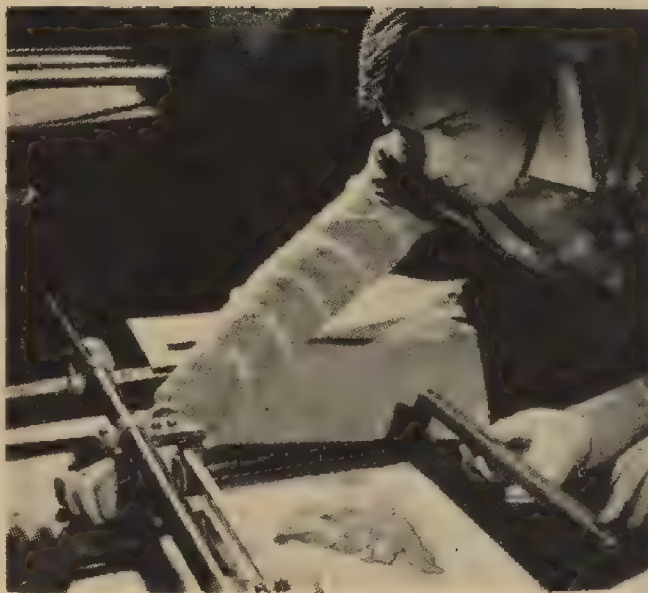
کتابخانه، صد ها سینما، ودها کلبه ب فرهنگ و مراکز هنری دید. این همه نمایاننده

این واقعیت روشن است که تمام شئون فرهنگی کشور دستخوش تحول و دگر گونی

عمیق و ژرف شده و بر گنجینه غنی زندگی هنری پولند افزوده است.

نکه جالب توجه، رشد هم آهنگ در تمام ساحه های هنری چون تیاتر، فلم

ادبیات، موسیقی هنریلا سنیك، پیکر تراشی و غیره میباشد.



هنر سینما توگرافی در همین رو زهابیست و پنجمین سالگرد شش و اچشن گرافت

دردای خط فرهنگی تا زمانه های دور دست می رسد. زمانیکه اروپا دو باره بناء زندگی فرهنگی را برو پیرانه های قرن وسطی گذارد. فرهنگ پولند همان گرایش و تمایل را بوسیله هنر پیکر تراشی ویت ستوز نمایش داد. هنر میکه رنسانس میر هنر ملی را بر تمام هنر های قرون وسطی میزد این پدیده را مادر لایزال اشعار ژان کاپا نووسکی یکی از محرز ترین چهره

ادبیات رنسانس پولند دیده میتوانیم. با وریدن نسیم روح پرور رنسانس که بر همه پدیده های زندگی رنگ و آهنگ نوزد، هنر و فرهنگ پولند مرز های کشور رانه فقط در وجود نخبگان معروفش چون ژان

کاپا نووسکی و کوپر نیک درهم نوردید بلکه نوشته های سیاسی اندر یز فوروز مودرزو سکی با افکار او انگارد «پیش آهنگ» اروپای

نرس در يك صیف قرار گرفت. همچنان آدم مسکی و نکر ژویولا و پروس که کمتر در خارج شناخته شدند می توانند بهیث

«غول ها ادبیات اروپا» بحساب روند. اولی توانست تا درد سر های ملی را استادانه در شعوش رنگ همگانی داده و دیگر با خلق «فر غول» بهترین اثر داستانی قرن نوزدهم را با تاریخ فلسفه درهم آمیخت.

با گفتگو در مورد فرهنگ پولند، باید از ساز و موسیقی شوپن یاد نموده و دوناول



● — آنساس مهر هنرمندی را بر تمام شئون زندگی هنری قرون وسطی زد.

● — هنر آوانگارد و پیشرو هم چنان در معبد هنر های زیبا، ستایش می گردد.

#### هنر های پلاستیک :

نقاشی پولند نمایا نگر موجودیت تمایل های مختلف هنری است از لحاظ مقداری در آن میتوان رنگ آید های قبل از امپرسیونیست ها را دید که در رهبری آن دو هنر مند معروف ، ژان سیسیس اپور ژنیل ایشس را دید که با تلاش فراوان بر عتای دق نظریه کهن افزودند

هنر اوزسمندگروه ریاست ها که نماینده

با روان زان کردوك ٲك می باشد از تابوت را میتوان در وجود هنر تخیلی یا رویایی دید. و دیگر همان روشی است که با داده هژده هنر پیش آهنگ پیش از جنگ می باشد ، که در وجود هنر هندسی و احتمالی تبلور یافته و در پیشا پیش همه نقاش معروف اوزی شتا زوسکی قرار دارد .

هنر پیکر تراشی پولند ، برای مدت مدید و در نده زیر تأثیر سنت کلاسیک قرار داشته و به همین تازگی هابه صورت بنیادی دچار دگرگونی شده است . پیکر تراشان جوان با اشتیاق زیاد در جستجوی راه حل های تمثیلی بوده و این تمایل را در فرجه کار های اولیکارد توژنسکی دیده میتوانیم این جنبش های بلید و اوزسمندی را در بین دست آورد های هنری مجسمه سازی بعد از جنگ دارد

هنر پیکر تراشی نوین تلاش دارد تا از يك طرف ترکیبی از فورم ها و شکل را بیاورد و از جانی به چهره های تراشیده شده رنگ روشن انسانیت را در وجود شکل های

مجرد بدهد . این شیوه را هنر را به صورت روشن در وجود کارهای خلاصه و دلاسیلا و هاسپور که می نولن اوزا هنرمند آگاه پولند دانست باز نمود . نمایشگاه اخیر اهاریش مرز های جدا کنند همین هنر های پلاستیک و تپا تو نور، شعله ها و صداهای دردم نور دیده . پیکره هارش مانند آثار یاد گاری در سز داشتن انعکاس از این ترکیب های پر عظمت است .

تظاهر احساسات تند ، همراه با پر خورد نازه ، شخصیت و سرشت هنر گرافیک معاصر پولند را می سازد . در اینجا زبان خیلی صریح ، ساده و مستقیم برای ابراز احساس های عالی بکار میرود . هر روز بیش از پیش هنر مندان روی از اشکال مجرد برای نمایاندن احساس خود برگزیده و به جای آن رنگ و تکنیک را بهیم می آمیزند

در بین هنر های دیگر پلاستیک هنر بافتن و پوستر توجه مزیدی را بخود کشانده است شخصیت نمزد هیده آبدوان و ساقیان پولند ، به صورت شگفت آوری هوا خواهان زیاد در حلقه های هنری اروپا و بازار های آن بدست آورده است .

از نگاه منتقدین «پولند کشوری است که در فن هنر کار دستی رشید شگفت انگیزی نموده است و دست آورد های هنری پولند نشان می دهد که هرگاه هنر آدم و نفس نخیل شاعرانه بی یافت دیگر نمی تواند نام پر آوازه هنری را بران سان داشت .» آخرین گام در تجارب پولند ، با سسته

گونه هنر بافتنی برداشته شده است . هنر مند بنام ماگدالنا ایساکانو و میکز او لنین کسی بود که این نوع هنر را از جای های سنتی اش یعنی دیوار ها به وسط اتاق کشانده . در این راه او تلاش نمود تا مرزهای که طی قرون معنای انسان را از کار هنری جدا می کرد ، از برابرش بردارد .

امروز پولند را می توان به محل مهمی از آثار بافتنی تشبیه نمود که با تلاش فراوان سعی دارند بر ویرانه های آثار کهن نمای نوید بدهند

همچنان از بکار بردن تکنیک های متعدد و گوناگون در ساحه پوستر می توان نام برد . این ساحه در بر گیرنده آثار جایی ، تزئین ها و کورها و ترکیب از رنگ های سیاه و سفید و غیره می باشد .

آزادی «مکتب هنری پوستر» پولند ، اکنون شهرت جهانی بهم زده است . این پوسترها در برگزیده درونمایه های سیما می اقتصادی ، فرهنگی می باشد

همچنان اکنون ساحه دیگر هنری در پولند وجود دارد که يك هنرمند می تواند اندیشه خلاصه اش را در آن بکار برد . همانا هنر شیشه گری است . طرح برای ساخته های تجاری نیز میتواند میدانی برای آزمون هنر مندان باشد ما این هنر آفرینی ها را در نمایش گاه های متعدد آثار شیشه یی می توانیم ببینیم که نمایشگر سطح بلند و عالی هنری است .

در پهلوی مرقبت دلیورانه که دو لت

بخاطر هنر می نماید . سعی می شود تا بخش هنر مردمی یا فلکور با تمام سبشن عالی آن حفظ شود . این گنجینه ها غنای عالی هنری مردم پولند را نشان مدهد .

#### ساز و موسیقی :

اگر بتوان هنر موسیقی را نیز انعکاس رقیق و لطیف اندیشه نامید و بحق آن را می توان نامید . هنر موسیقی در پولند پس از جنگ به صورت جبهشی تحول نموده است این پیروزی پر عظمت توسط رشد حرکی آزادی «مکتب ها» مختلف موسیقی بهمان آمده است . والینه نقش مهم دیگر ایجا د موسسه های متعدد موسیقی است که در آن همین جنبش برخاست .

پهلوی به پهلوی ریالیسم سنتی ، تمایل های اپر شو نیسی و اکمپر شیو نیسی دو خط دیگر خلاصیت های هنری موجود را میسازد . یکی از این روش های هنری روح بخشیدن غنای عظیم بر موسیقی ، موج می زند . اگر قبل از جنگ چند ارکسترا ی سمفونیک و دو اپراویک قیاتی با له وجود داشت امروز در حدود نژده ارکسترش سمفو ٲك وده تماشا خانه اپرا در پولند بمان آمده است .

در جهان ساز و موسیقی ، پولند یکی از محل های مشهوری است که در آن جشن واره های متعدد موسیقی که در بسین ان «خزان و ارسا» شهرت دارد پریا میشود . در همین زمان موسیقی پولند همراه سا

بقیه در صفحه ٧٥





## کودکان فریاد میزدند:

# آهسته



کیسلیک میرفت میگذشت. این محل صرف بایک چراغ ترافیکی کنترل میشد. هیچ گاه او درین محل مجبور به توقف نشده بود اما در همین روز دوشنبه در ساعت نوزده و ده دقیقه یک واگن سنگین پر از تیل سوخت به سرعت نود کیلو متر در ساعت بطرف محل عبور از روی خط آهن نزدیک شد. راننده واگن از تست پایر دید که موتور سرویس نزدیک میشود. چند لحظه بعد موتور سرویس

در دو شنبه هفته اخیر شتراسر بچه ها را سوار موتور سرویس کرده از خیابانی عبور نمود که راننده پیر این جاده را در خواب میشناخت. هر روز از روی خط آهن بدون دروازه فدرال که از لوپت گیرش به سمت

متخصص ترافیک مونشن داکتر گرهارد نمونش در مورد یک حادثه ترافیکی عقیده اش را بیان کرد: کسانی که سن شان از شصت تجاوز میکند نباید پشت جلوموتور های سرویس بنشینند زیرا پس از شصت سالگی خطر اشتباه راننده در اتنای حرکت موتور زیاد متصور میباشد.

یک راننده موتور سرویس بنام کرهارد شتراسر از ناحیه کیسلیک واقع در الگوی که شصت و شش سال از عمرش میگذشت موتور سرویس را می رانده. این موتوروان موظف بود که بچه های مکتب راهی روز از خانه های شان به مکتب و از مکتب به منازل شان بفرستد. در ماه می سال ۱۹۷۱ شتراسر برای آخرین بار معاینات صحی شد. داکتر موظف شفاخانه دولتی پس از معاینه شتراسر اینطور تصدیق داد. قدرت دیدن و شنوایی او عادی است. داکتر در عین حال تشبیه کرده بود که ضربان نبض شتراسر منظم نیست. گرهارد شتراسر از سی سال به اینطرف به شغل دریوری موتور سرویس میپرداخت و اجازه داشت که باز هم به رانندگی ادامه دهد.

طبعاً باقید اینکه از ساعات معین و شناخته شده و از یک شعاع سی کیلو متری خارج نشود.





- از راست به چپ:  
۱- الفواتیس نه ساله  
۲- لویزا و خواهرش  
۳- بوفلره یازده ساله  
۴- ایریش شانزده ساله



# برادے !!

دیگر از قبیل نارسایی های جسمی به علت کمبود تنس عوامل پرو ز حوادث و باعث چنین پیش آمدهایی می گردد. پرو فیسر نوار شس عضو انجمن فنی مراقبت حوادث ترا فیک هلمبورگ راپور میدهد که هفده فیصد تمام پنجاه ساله ها به ضعف دیسک میلا هستند اگر یکی از رانندگان موتوهای سرویس در سن پنجاه و پنج در



برداشت آنها بایک مادر جوان که او هم در داخل موتو بود شدیداً زخمی گردیده به شفا خانه منتقل شدند.

والدین قربانیان این حادثه به شرکت قطار آهن فدرال اعتراض کردند که خارج از پلان چرا اجازه داده است یک واگون حامل تیل سوخت به روی خط آهن عبور کند. اینکه تاکجا راننده موتو سرویس مسوول است و چشمهای او چراغ سرخ اشاره رانندگی یا اینکه دچار کدام حمله قلبی شده و جلو از اختیارش رفته باشد معلوم نشده زیرا دواثر حادثه شترا سر هم جان سپرده است و همچنان کلینرسی ساله موتو که پهلوی دست شترا سر نشسته بود نیز در گذشته است و ضعف دیده ای غل

پنجاه متر پراکنده افتیده، زنگنه خطر بلند شد و از تمام مو سسات کمکی و شفا خانه های محل امداد خواسته شد.

پنج طفل جابجا در محل حادثه در گذشت. لویزا پنج ساله و خواهر ده ساله اش ماریا، فلر یازده ساله و برادر شانزده ساله اش اوپریش و رالف وایتس نه ساله. چهارده طفل دیگر زخمهای خطرناکی

با واگون سنگین حامل تیل تصادم کرده به فاصله سی متر در هوا پرتاب شد یک چراغ اشاره ترافیکی نیز به اثر این حادثه از بین رفت و موتو سرویس در وسط بته ها غلتید.

اطفال از کلکین های شکسته و سقف موتو که پاره شده بود به بیرون پرتاب شدند. کتابها و بکسهای مکتب به شعاع

## خانواده های قربانیان حادثه ترافیکی سوگوارند.

کدام حادثه ترافیکی دخیل باشند بیشتر از پنجاه فیصد اینگونه اشخاص مسوول حادثه شناخته میشوند و افرادی به سن سی و پنج سی فیصد مسئول حادثه شناخته میشوند مخصوصاً راننده گان موتوهای سرویس که خواسته باشند در ترافیک مزدحم امروزی رانندگی کنند بر اساس نظریه دکتورگرها رد مونس باید جوان بوده از لحاظ فیزیولوژی مناسب باشند قرار نظریه داکتر مونس از شخصت سالگی به بالا نباید به افراد اجازه رانندگی داده شود.

بنابر این ماده پانزده قانون جزای ترافیکی رابرای جلوگیری از بروز حوادث کافی نمیدانند مطابق این مقررات باید رانندگان تکسی و موتوهای سرویس در هر سه سال یک مرتبه معاینات دقیق طبی شوند.

در بایر جائیکه داکتر مونس کلینیک روانشناسی و طبی ایالت بایر را اداره میکند این مقررات

بقیه در صفحه ۵۹

صفحه ۱۹



موتو در تر پرتاب شد و پنج طفل جابجا هلاک شد  
شماره ۲۱



# لوږه، پیسوادی او زایا که



تر هغه وخته پوری چه د تکنا لوژی او نوو علومو گټی په پراخه اندازه دنړۍ هیوادونه ورنکړی شی زیاتره مخ په انکشاف هیوادونه به د پخوا په شان د زراعتی محصولاتو دکمښت سره لاس او گریوان وی .

کښی دهر ۵۰۰۰۰ تنو دپاره یو چاکتر شته چه باید ددغه شمیر وکړو درودنه کم کړی او دناروغۍ له پرمختیا څخه مخنیوی وکاندی . په داسی حال کښی چه په امریکا کښی دهر ۷۰۰ تنو دپاره یو داکتر شته . دغه حقایق دخوښی او هوسایۍ موجب نشی کیدای ، مگر هرڅه چه دی حقیقت دی ، داسی حقیقت چه دبشری نژاد دخپلورو څخه ددریو برخو دژوند ښکارندوی دی .

**ددغی وضع دلیل څه دی ؟**  
عمرانی پرو گرامونه بشپړی او اغیزه ناک نه دی ، ځکه نشی کولای چه په موثر ډول فقر او تنگسه کمه کړی . ددغی پیچلی وضع علل مونږ ته څرگند دی ، دوه غټ دلیلونه شته : یو دا چه دمخ په انکشاف هیوادو اقدامات دو مره چټک نه دی چه وکولای شی دخلکو ترمنځ اوسنی اجتماعی او اقتصادی زیات نه توازن له منځه یوسی ، بل دلیل دپرمخ تللو هیوادو د ډیرو هوسا خلکو او دمخ په انکشاف هیوادو دخلکو د ډیر فقر ترمنځ دزیات نه انډول دکمولو به برخه کښی دپرمخ تللو هیوادو د اقداماتو نه قاطعیت دی . اوسنی ژوندون

قوی دتحلیل اودافرادو دودی او ددوی دجسمی او مغزی انکشاف مانع کیږی .

- پیسوادی دپوهی دزده کړی مانع او دوخت دضایع کیدو سبب گری .

- بیکاری نه یوازی ددی سبب کیږی چه افراد ونشی کولای دژوند ډیر لږو سایل لاس ته راوړی بلکه ددوی غرور ته زیان رسوی اودترقی غوښتنی حس یی وژنی .

- ډیری داسی ناروغۍ چه د علاج وړ دی ، نوی پیدا شوی ماشومان نیمکړی کوی او یو شمیر یی وژنی . ددغو ناروغیو په نتیجه کښی ځینی کسان ژر دژوند سره مخامخ کیږی لڼده دا چه په سل هاؤ ملیون تنه خلک دخپلو ټولو ذاتی استعدادو نو سره سره دلوږی تر نهیدل لاندی راغلی او دمختلفو محدودیتو نو او راز راز محرو میتونو سره مخامخ کیږی او دناغوریدلی گل په شان وژرونه تویوی او له منځه ځی .

فقر او تنگسه ددغو ټولو فجایعو عامل دی ځکه چه دوژونکی چری په شان هرڅه چه پخپله لار کښی ووینی پریکوی اوله منځه یی وړی . داداغراق نه ډک تصویر نه دی بلکه دهغی احصایی له مخی چه شویدی په اوسنی مخ په انکشافه نړۍ کښی څه دپاسه یو ملیارد انسان شته چه وړی دی اود غذایی موادو دکمولی سره مخامخ دی یا تشی ژوندی پاتی دی .

په همدغو هیوادو کښی دیو سل ملیون تنو په اندازه دلوږانو دبیسوادانو په شمیر کښی زیاتوالی راغلی دی او دغه زیاتوالی دتیرو شلو کلو په اوږدو کښی شویدی ، له هرو پنځو تنو څخه دیوتن دبیکاری نسبت دکاریکرو قوه ده . دماشومانو مړینه دهوسا نړۍ په نسبت څلور چنده او د عمر متوسطه اندازه په سلو کښی څلوېښت لږه ده . په ځینو مخ په انکشاف هیوادو

په اوسنی مخ په انکشافه نړۍ کښی څه دپاسه یو ملیارد انسان دلوږی سره مخامخ په ځینو بیرته پاتی هیوادو کښی دهر پنځوس زره تنو دپاره یو ډاکتر شته .  
مخ په انکشاف هیوادونه دخپلو صنایعو بنسټ باید داسی کښی دی چه دژوند محیط باندی ناوړه اغیزه ونکړی .  
بیوزلی هیوادونه دمحیط دککړتیا سره دمبارزی دپاره باید له مختلفو تکنالوژیو څخه استفاده وکړی .

دپرمختیا په حال کښی نړۍ په زیاتره برخه کښی دپرمختک اوتحول وضع دنه منلو وړ ده ، ځکه چه په سل هاؤ ملیون تنه خلک دداسی محرو میتونو سره مخامخ دی چه دبشری حیثیت دهیڅ یو منطقی موازنو سره دتطبیق وړ نه دی . دپرمختیا په حال ټوله نړۍ کښی دغه عوامل داندېښنی وړدی :  
- لوږه او تغذی کموالی دبشری



دپراختیا اوودانولو وضع په زیاترو مخ په انکشافو هیوادو کښی دمنلو وړ نه ده .

دپرمخ تللو هیوادو له خوا باید ددغو هیوادو ته دلوږی گام په حیث غذایی مواد صادر شی تر څو دبیوزلو خلکو لوږه کمه شی .



که ټاکل شوی وی چه دبیر ته پاتی هیواد ویرمختیا په بریالی توگه دوام وکړی  
باید نادار او شتمن هیوادونه په گډه په کلکه اقداماتو لاس پوری کړی

# هوا بشري ژوند ته د پدید وی

باید تر څیرنی لاندی و نیوله شی  
ځکه باید همدغسی وی. او بیا خبره  
په دی کښی هم نه ده چه آیا دغه  
دواړه مو ضوع یو دبل سره اړیکه  
لری- ځکه چه اړه لری .

**ددغی معنی حل کول په دغو**  
پوښتنو پو ری ترلی نه دی بلکه په  
داسی لاره کښی دی چه باید پیدا او  
وړاندی شی. په لو مړی درجه کښی  
ددغی معنی دحل دپاره باید په ژوره  
څیرنه لاس پو ری شی. دغه څیرنه  
ضروری ده ځکه هم دمو ضوع د  
پو هیډو اندازه زیاتوی او هم دپوهی  
او واقع بینۍ داسی نظر موند لای  
شو چه موږ دمسالی دپیچلتو ب سره  
آشنا کوی .

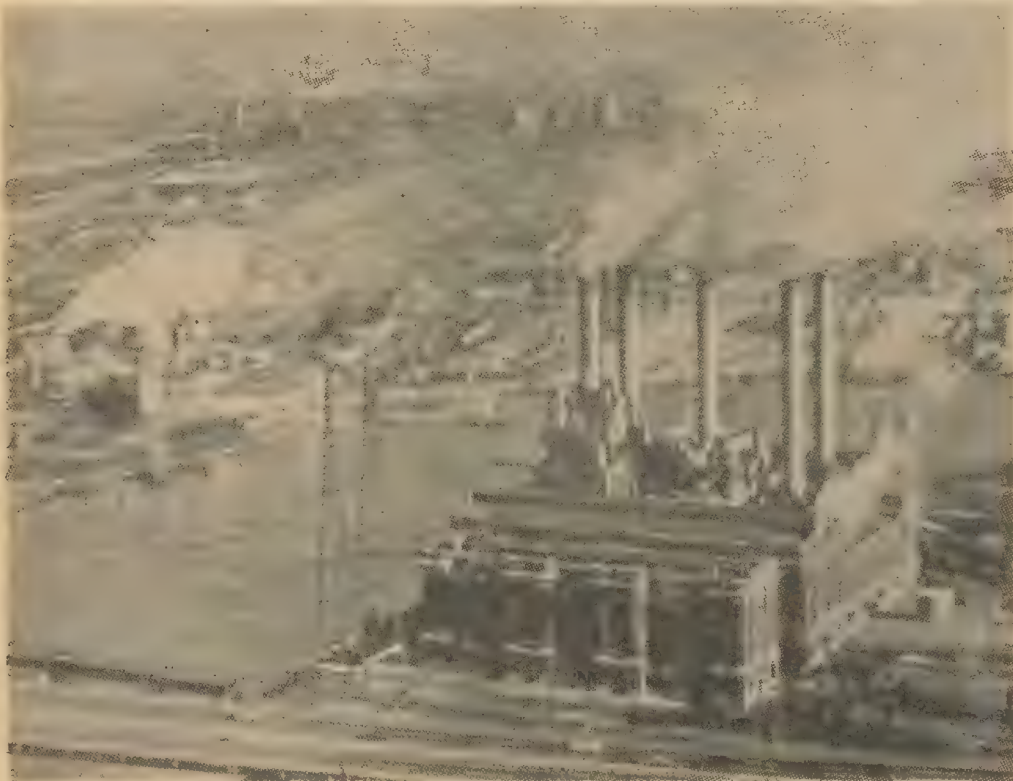
**پرمختګ دمحیط دپاره خطر دی**  
که پرمختګ په پخوانی اندازه او  
په تیره بیا دصنعتی هیوادو دترقی  
په چټکتیا سره وشي، هیڅ شک  
نشته چه دبشر دسلامتی او دژوند  
دمحیط دپاره به له خطر څخه ډک وی  
ددغی معنی په باره کښی کوم  
ساختګی شی نشته هرڅه چه دی  
حقیقت دی **با یه ددغی معنی**  
ددواړو عواملو دپاره ژوره کتنه  
و شی .

مسأله دانه ده چه آیا باید هودی  
او پر مختګ سره موافق واوسو او  
که نه. **پمدی کښی شک اوتسرد په**  
نشته چه ده **باید موجوده وی .**  
دغه راز خبره دانه ده چه د دغه  
پر مختګ اغیزه دژوند په محیط کښی

هیوادونه په کلکه سره په دغه مساله  
کښی کښیوتی دی. همدا اوس ډیر  
داسی دلایل شته دی چه **ښی پرمخ**  
تللی هیوادونه داقصادی چټکۍ  
ترقی نه یوسل کاله وروسته دیولی  
مشکلاتو سره مخامخ شوی اوددوی  
دژوند کیفیت تربیرحمانه تیری لاندی  
راغلی او هغه وخت را رسیدلی چه  
ددغی مسالی په باره کښی ژوره کتنه  
و شی او دغه معنی حل شی. معنی به  
دی ډول ده : **دمخ په انکشافه نړۍ**  
۲۷۵۰ ملیارده محرومو او بیوزلو  
خلکو دپاره دبشر دحیثیت سره سم  
دیوه ښه ژوند برابرول دبیوزلو او  
شتمنو هیوادو دترقی او پرله پسې  
اقتصادی ودی نه پرته امکان نه  
لری .

احصائیی ښی چه دعایداتو **یش هم**  
دمخ په انکشافو هیوادو د خلکو او  
هم دپه ایو او ناتوانو هیوادو دخلکو  
ترمنځ انډول نلری .  
**کوم اقدامات چه د نوموړو هیوادو**  
دودی او پرمختیا دپاره کښی ،  
ترهغه وخته پوری په اغیزه ناک نه وی  
او گټوری نتیجی ته به ونرسیدی چه  
دعایداتو دویش غیر عادلانه وضع که  
ددغو هیوادو په داخلی سطح کښی  
وی او که په بین المللی سطح کښی،  
دوام ولری او موجوده وی. که دغه  
وضع سمون ونه مومی او وانه وړی،  
اوسنی بیعدالتی به همدغه راز دوام  
وکړی او په نتیجه کښی پرمختیا به  
وځنډیږی او دپه ایو او نادارو هیوادو  
ددواړو ډلو دپاره به سخت او گران  
وی .

که ټاکل شوی وی چه دبیر ته  
پاتی هیواد وده او پرمختیا په ښه  
اوبریالی توگه دوام وکړی ، باید  
نادار او شتمن هیوادونه په گډه سره  
په کلکو اقداماتو لاس پوری کړی او  
همدغه امر دمسالی مشکل او کړکېچ  
ښه تراخړگندوی ، ځکه کله چه  
یو بیوزلی هیواد وغواړی خپل  
اقتصاد داسی تنظیم کړی چه عایدات  
دخلکو ترمنځ په عادلانه توگه وویشل  
شی ، باید وکولای شی په اوله درجه  
کښی اقتصادی وده ولری که نه  
داقتصادی پراختیا نه پرته به هماغسی  
بیوزلی پاتی شی اودکمو عایداتو  
ویش دټولو خلکو ترمنځ دبیوزلیتوب  
له ویشلو نه پرته به بل څه نه وی..  
مگر داقصادی پرمختګ دپاره  
باید محیط ته بدلون ورکړی شی او  
په نتیجه کښی نوی مشکل منځ ته  
راځی او هغه دژوندانه دمحیط خرابی  
او ویجاړی ده او په طبیعت باندی  
له اندازی نه زیات تیری، دهغه انتقام  
راپاروی . که بیوزلی هیوادونه دمنلو  
وې محیط په ساحه کښی دودی  
دمسالی سره مخامخ دی، شتمن



نوی تکنالوژی دمحیط دککړی تیادهغو غټو مسئلو دحل سره مرسته کوی چهمخ په انکشاف هیوادو نه  
ورسره مخامخ دی .



# روزنامه ای بسوی تاریکیها

## خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

این موجود بی دفاع مرور کردم ....  
در حالیکه نقش این تازیانه هارلدر روح  
نازک وحساس وی نیک می دیدم که او را  
پیوسته به فنا می کشد ... همطور ...  
پیشنهاد انسانی آن آقائی دیگرارام خواندم  
که نمایشگر گرفت مثبت وی از این حادثه  
بود .  
ومن فعلا به خاطر آن قلم نبر داشتم  
که راجع به آن انتقاد گرو این جواب گو  
اسراژ نظر کنم ... بلکه منظور من ترسیم  
یک واقعیت دیگری بود که می تواند به ذات  
خود موبد ادعای این لیلی بی مجنون باشد.  
واین واقعیت یکی از هزارها خاری  
است که در حاشیه جامعه مارو پیده و از  
آزارشی گری و زور گویی های شرایط درهم  
ویر هم دیروزی ما آب خورده است . من  
این واقعیت را خودنموده ام ولی از حساسیه  
دیوار به دیوار خود از کسی شنیده ام که  
ناظر جریان اسکلت بندی این واقعه بود و  
به هوش سر وفردت دیسدهود نیز ایما ن  
کامل دارد .

این واقعیت در جاده میوند در یکی از  
پر ازدحام ترین نقاط شهر ما تعلقه بسته و  
لیزدر همانجا تکامل یافته است ... گویا  
طرفین این واقعیت هر دو از ساکنین دورو  
برهان میفته بوده اند .  
قصه از این قرار است که دوروی جوانی  
موتر خود را در معابل دختری پارک میکند  
وسیس از موتز پایان شده و به دختر سلام  
می دهد و بلافا صله اظهار عشق میکند ...  
دختر بی اعتنا به راه خود ادامه میدهد ...  
ولی این جوانک باز بازعقب وی رفته و ازوی  
مستواحد که صرف لحظه ای با هم گردش  
کنند و یا به رستورانی رفته با هم غذاصرف  
نمایند ... ولی دختراین مرتبه جواب سخت  
تر میدهد و راه خود را میگرد ... جوانک  
که اکنون لبز یز از خشم شده است پس  
میگردد و به موتز خود سوار میشود و لسی  
چند صد قلم آن طرف تر دو باره با موتز  
حود راهرو بروی دختر می بندد و بلافا صله از  
موتز پایان میشود و بالچه که از آن خشم امید  
محسوس است به دختر خطاب نموده میگوید:

حالا من به تو درس میدهم تو... منحرف  
شدی و سپس درمعابل انتظار حیرت زده  
مردم بر روی دختر چند سیلی جانانه حواله  
می کند ... دختر چنج می کند... و باچنج  
وی حلقه تماشاگران فشرده تر می شود و  
یکی دو پولیس هم سر می رسد ... و لسی  
این جوانک یکباره تبیدیکری به خود گرفته  
درو به مردم میکند و می گوید: چرا چه گپ  
زده ای این نامزد من است او منحرف شده  
است ... او می خواهد نام مرا بر زمین  
بزند ... وحتی پولیس هائی را که میسی  
خواستند مداخله نکنند فحش میدهد ... و  
سپس دختر را که پیوسته میگوید: باین مرد  
دروغ می گوید من اصلا او را نمی شناسم  
او نامزد من نیست و مرا تاجت دهدید ... گفته  
وگریه میکند ولی مرد در مقابل چشم های  
باز پولیس وانبوه مردم به زور به موتز خود  
سوار میکند و می بردش ....  
بعده در صفحه ۶۶

محترم مدیر گرامی مجله ژوندون !  
تحولا بیکه طی روز های اخیر در شکل  
فورم و محتوای این یگانه مجله خوانندانی  
آمده قابل ستایش بوده و من باین موفقیت را  
به شما و به آنها نیکو در این تحول دیدخل  
اند نبرک می گویم .  
واقعا که طبیعت انسان نو خواه است  
و هر آنچه که یگنواخت میشود برای وی -  
کبه میگردد و چون بازی در سر کرده قرار  
می گیرد و ازین رو اگر یک مجله هر قدر  
هم که خوب باشد بایست همیشه گل نوری دا  
چهره وی بشکفت .  
و در طی چند هفته اخیر گل های نوی در  
هره این گرامی مجله شکفت که یکی از آن  
گل سیاه بود و آن هم چیزی جزهروژنه به  
سوی ناز یکپا «نمی تواند باشد .  
ومن نیز چون برخی دیگر از هم میستان  
خود علاقمند این گل سیاه هستم و آن را با  
ولع تام می خوانم چون من از برگ های  
تیره این گل ستاره های از رنج رانی چنین  
رنجی که میتواند برای انسان حتی بیش  
از همه استادان دنیا درس های جا وید و  
ارزشمند ییبا موزد .

میدانم که حاشیه رفتن ولی بعضی چیز  
ماهست که آدم باید آن را در هر شرایط  
بگوید و این نیز یکی از آن چیزها بود  
به هر صورت من داستان اشک ریز این  
دختر را و ولی را می گویم از عقب پرده  
های شفاف اشک خواندم هم آن چنانکه  
سطوری را که بخاطر حمله بروی ویا به  
خاطر دفاع از آن ناجوا نمود زیون نوشته  
شده بود نیز باقلبی پر خون تراز قلب



ناتمام

## بخش چهارم

## یادداشت از: لیلان تنظیم از: دیده بان

- اول باید پیراهنت را بپوشی . بعد مو  
هایت را شانه بزنی ، این ، کارت را آسانتر  
میکند .

میبینم عمه راست میگوید: شانه را همانجا  
میگذارم و میروم بطرف الماری و پیراهن تیره  
رنگی را انتخاب میکنم .

عمه صدایش بلند میشود :

- آن نه ! بهتر است و نسک دیگری را  
انتخاب بکنی ، یک رنگ روشن ، دختر! تو باید  
شاد و بر حال باشی . لباس تیره برای کسانی  
خوب است که غمی دودل دارند .  
صدایم ازخشم میلرزد :  
- مگر من غمی ندارم ؟

عمه متوجه حالم میشود و با ملایمت میگوید:  
- لیلان! خوب فکر کو ، تاکی باید غم بخوری ،

تو جوانی ، خیلی جوان . کمی هم دودل خودت  
باش . تو تا آخر عمر نمیتوانی ماتم بگیری و  
غمزده باقی بمانی . تو باید زندگی کنی ، میفهمی  
زندگی .  
میخواهم سریع فریاد بکشم که صدای ژنگ  
در ، دوحولی می پیچد .

عمه با عجله بطرف دمیروم و میگوید :  
- مثلیکه آمد . ژودباش دختر .  
بعد از اتاق میروم بیرون و مرا تشنه میگذارد ،  
تنها و درمانده .

من بی هیچ عجله ای همان لباس تیره رنگ  
را میپوشم و موهایم را مرتب میکنم و از اتاق بیرون  
میروم ، میروم که دوست پدرم را ببینم ،  
دوستی را که حاضر شده است بمن گومک کند .  
ناتمام

از عمه میپرسم :

- کدام دوست پدرم ؟  
شانه هایش را بالای اندازد و میگوید :

- شاید توقیافه اش را بیاد دنیآوری ، اما و ترا  
کلامی شناسد .  
- چه قسم آدم است ؟  
- آدم کاملا خوب .

بعد پیشانی اش را تراش میکند و میگوید :  
- عوض اینکه اینقدر سوال بکنی ، بسرو  
لباسهایت را بپوش .  
با تعجب میگویم :

- لباس !؟ لباس برای چه ؟  
- برای اینکه ، هیچ مردی باین سرو صنعتی  
که داری از تو خوشش نخواهد آمد .  
- مگر این دوست پدرم ، باید از من خوشش  
بیاید ؟

چشمایش را کمی کشاد میکند و میگوید :  
- البته ! اگر تو باین قیافه ماتم زده و این  
لباس که بوی دود از آشپزخانه میدهد رو بپوشی  
بشنی این همان نمیکنم زیاد خوشش بیاید .

بعد به من مجال نمیدهد ، اعتراض کنم و یا  
حرفی بزنم ، پادست بشانم میزند و میگوید :  
- عجله کن ، ممکن است چند دقیقه دیگر  
بیادش بشود .

من با گراهِ از جایم بلند میشوم و بطرف  
اتاق خود میروم ، میروم که لباس تازه بپوشم  
و سرو و روم را مرتب کنم ، وارد اتاق میشوم  
ولی هنوز صدای عمه در گوشم است با آن جمله  
که گفته بود :

«یکی از دوستان پدرت» این دوست کیست  
که حالا سر برآمده و میخواهد بمن کمک کند؟  
چرا وقتی پدرم زنده بود چرا وقتی زمین گرو  
درمانده بود این گومک را نکرد ؟ اصلا این

دوست چطور شد که بعد از مرگ پدرم بفکر من  
یعنی بفکر دختر دوست خود افتاد ؟

میخواهم برگردم و جواب این سوالها را از  
عمه بپرسم . اما زود متصرف میشوم ، چون  
میدانم تا وقتی عمه خودش نخواهد ، حرفی به  
کسی نخواهد زد و تا وقتی خودش نخواهد ، لب

از لب باز نخواهد کرد ، ناچار چلو آینه میروم  
و بقیافه رنگ پریده خودم خیره میشوم و به  
لبانم که پوسته انداخته است . با بیحالی

شانه را میگیرم و لای موهایم فرو میکنم ، از این  
کار خوشم نمیآید اما بخاطر عمه باید اینکار را  
بکنم .

هنوز صاف کردن موهایم تمام نشده است  
که عمه وارد میشود . من قیافه چین خودم  
اش را در آینه میبینم . عمه ، جلوه و جلوه تریاید  
و بعد با اعتراض میگوید :

- لیلان !  
- چی شده عمه !





# افغانانو د ملي گټو او اشتراك د مليت مهم عنصر

## پيژندلې او عملي كړي دي

كه سپوره وي او كه توره بايد په گله سره وكتل او په گله سره و خوړل شي .

### د وچلي په قلم

همدغه امله دناسيو ناليزم له نظره استعمار داستعمار مقدمه او نتيجه ده .

افغانانو د بيلو بيلو د ورود اجتماعي او اقتصادي شرايطو له مخي دمنافعو داشتراك اصل ته اهميت ورکړي دي او دهمدغه اصل په پرکتنې خپل تاريخي موجوديت او هویت ساتلي دي . په افغانانو کښي هغه حريص کسان چه د قوم او ملت گټي دخپلو شخصي منافعو نه لوري بولي په مختلفو نومونو او تعبيرونو غندل شوي دي .

زمونږ په ولسي قوانينو کښي يو ډول شپونښ موجوده ده، ددغه ملي تعامل له مخي هغه کسان چه ملي منافع تر پښو لاندې کوي له قامولي څخه ايستل کيږي او خلک ورسره خپل «مړي او ژوندي» بس کوي يوازي دقومي انزوا په دغسې جزانه محکومېږي بلکه دغه راز کسانو ته حتي دکورسوزولو جزاهم منو چه ده .

لنډه داچه په قوم او مليت کښي دشمول عمده شرط دملت له نورو افرادو سره دگټو داشتراك احساس لرل او ددغه احساس عملي کول دي از دغه اصل افغانانو له پخوا پيژندلي او عملي کړي دي . له همدغه امله يي دملي گټو دښمنان دملت دښمنان گڼلي او هغو ته يي په خپلو ملي تعاملاتو کښي ډول ډول جريمي باغي او جزا گانې ټاکلي دي .

ده او دمنافعو اشتراك دملت له مهمو عناصرو څخه دي . دافغانانو تاريخ څرگندوي چه ددوي ملي ورور ولي هغه وخت ډير استحکام موندلی دی چه افغانانو يودبله خپلي گټي شريکي کړي او دملي گټو څخه يي په گله دفاع کړي ده

په پښتو کښي يو متل شته چه وايي: «مونږ دغلو له ډاره سره کلي يو» يعنی په يو اجتماعي واحد (کلي) کښي دغلو له ويري نه سره راغونډ شوي يو . ددغه متل ډير څرگند مفهوم دادي چه له ډله ايزه گټو او ډله ايز

موجوديت څخه ددفاع دپاره سره متحد شوي يو، په هره اندازه چه د يوي ټولني دافرادو تر منځ د ملي منافعو دساتني احساس پياوړی وي په هماغه اندازه دوي سره نژدې کلي او کور گرځي يعنی يوله بله سره نژدې کيږي او دخپل مليت ماني ښکوي .

داسي يوه خبره چه وايي مترقي ناسيو ناليزم له نور و نه دمنځه داميرباليزم په مقابل کښي سنگر گرځي، هغه وخت پوره واقعيت پيدا کوي چه دټولني په افرادو کښي د خارجي استعمار او استعمار په مقابل کښي دملي گټو دساتني احساس پياوړی وي . دا احساس هغه وخت پياوړی کيږي چه دملت دافرادو تر منځ د منافعو اشتراك د اهميت وړ گرځول شوی وي، له

بنگه باندې دنيا ته دښمني لاره غوره کړي .

په خپله ټولنه باندې داسي سپکه لورول چه دسپکو مقاصد و د پاره سمپکي يوقاني وادي شي، يوازي د هغو کسانو کار دي چه خانوته لږي

شخصي گټي از خارجي بنگه والو دپاره دډيري گټي اړولو او خپل ولس ته دهېڅ گټي نه رسولو مرام او مقصد لري . ددي پيري دا ډول اعمال زمونږ دملي اخلاقو او خصوصياتو سره مخالفت لري او زمونږ دپاڼت يي منفور گڼي .

شيبته کاله دمخه پخوا له هغه چه داستعمار او استعمار دختمولو دپاره دښتيا د ريفومونو حقيقت د فکرونو له لور آسمان څخه دواقعيت څمکي او دعمل ډگر ته راکوژ شي، دپښتونستان ستر مشر خان عبدالغفار خان دخپلي قامولي د فلسفي دملي کولو دپاره به داخبره کوله (که سپوره وي او که توره وي، په شريکه به يي

خوړو) دپاچا خان داخبره چه ژوندی او مترقي مفکوره پکښي تغښتي ده، داسي يو کتابي وجيزه نه ده چه ځيني کسان يي دخپلي وينا دجذابيت دزياتولو دپاره رانقلوي، بلکه ددوي داخبره دپښتو دداسي يو متل رنگ لري چه دقوم او ملت دمنافعو د اشتراك په باب دافغانانو خاصه عقیده پکښي رانغښتل شوی وي . دملي ورورولي سبه ملي پيروزونه

دملي گټو خوندي کول چه د جمهوريت ستر هدف بلل کيږي ديو ملت ددوام او استحکام له سترو عواملو څخه هم دي، همدغه امله دمنافعو اشتراك دملي واحدی وادي په څير دملت دشکل له سترو عواملو څخه بلل شوي دي .

دپښتو دامتال چه وايي (وروري به کوو حساب تر منځ) څرگندوي چه ښه ورورولي هغه وي چه دورونو تر منځ گټي سره شريکوي او يو ورور دبل ورور داستعمارولو خيال ونه لري ډير سکني ورونه دگټو دډگر په وخت کښي داسي سره جلاشوی دي چه دبيا پخلا کيدو امکان يي له

منځه تللي دي دملي ورورولي هم دا حال دي، هغه کسان چه خپلي گټي له ټولني څخه دپاندي وپاسي او په ملي گټو يي غوره گټي معنا وادتا دملي ورورولي له رابطي څخه په څټ

کامونه اخلي، داډول په خپلو شخصي گټو مين کسان چه څومره دملي ورورولي نه فاصله غوره کوي هغو مړه ئي گټي له خارجي استعمار گرانو سره شريکي کيږي .

دملي ورورولي احساس چاته اجازه نه ورکوي چه دخارجي غير مستقيم استعمار او استعمار په گټه خارجي قاچاق مالونه په اصطلاح زمونږ په بازارونو کي او په کړي او په دي توگه دشخصي گټوله مخي د خارجي استعمار گرانو په گټه زمونږ



بحرانہ پاورکشیہ

ژوندون





اثر: هنری سلسر  
Henry Slesar

بخش دوم

ترجمه س. وهاج

شیشه پنجرهها ضخیم و درویدهرفته بسته بود. هردو وارد سالون مربع شکلی شدند که موبیل گلفت آن نماینده ذوقهای استادان پیشین بود و درین سالون هم باکج سلیقه عجیبی چیده شده بود. پیکانه رنگ خوشایندی که بداخل سالون جلب نظر میکرد، در لابلای گلهای فالینی نبفته بود که دوست میان سطح برهنه اتاق هموار شده بود. خانم پیر خودرا به آغوش یک چوکی گهواره مانند افکند، انگشتانش را بهم وصل کرد و گفت:

«خوب، اگر چیزی گفتی دارید، پیشنهاد میکنم که لطفا شروع کنی.»  
مرد چاق مکشی کرد، بدیواره های سالون نظر افکند و بعد اظهار کرد:  
«خانم گریمز، من قبل از باورهای معاملات شما مذاکره کردم...»

خانم گریمز پرفش درآمده، گفت:  
«اینها میدانم. ولی تصریح این نکته را لازمی میدانم که آرون هاکی یک موجود واقعا احتمالی است وجه دلیلی برای حماقتش ازین روشتر که شمارا باینجا فر ستاده تافیهله قبلی مرا درمورد قیمت خانه تغییر بدیده، برای اینگونه معاملات، خاصیتا که تقض فیصله های قبلی باشد، من خیلی پیر شده ام آقای وائر پوری.»

«من... من... گمان نمیکنم باچنین روحیه ای نزد شما آمده باشم، خانم گریمز... راستش اینکه خواستم از نزدیک شما صحبت کنم... همین.»

خانم سالخورده عقب تکیه زد و آواز (چرق چرق) چوکی بلند شد.

«پس درینصورت حرف تاآوا بزنید...»  
مشتري چاق بار دیگر عرقهای صورت خودرا پاک کرد و نیمه دستمال شکری رنگ خودرا بچپ کشید:

«اجازه بدیده خودرا بهتر معرفی کنم، خانم گریمز. من یک مقازه دار هستم.

سالهای طولانی زحمت کشیدم، عرق ریختم و ثروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم... خوب، ثروت چه بدرد انسان میخورده جز آنکه حداقل وسایل راحت انسانرا در دوره کبولت فراهم سازد... حالا، خانم محترم من میخواهم با این اندوخته... نه آنقدر سرشار چندسال از حیات خودرا که به نیمه آخری رسیده، آسوده سپری کنم و بی دود سر باخر رسانم... خاصیتا بهحلی که ازهر نگاه آرامش بخش باشد و اخلاکگرا آنش در آن رخنه نکند... شهر شما (ایوی کادرن) نظرتو بیا انگیزی است که مرا واقعا پسته می آید، چند سال پیش که بعزم البانیا سفر بودم، گزارم اینجا افتاد و همانگاه باخودم عهد بستم که دوره کبولت خودرا همینجا بگذرانم...»

خانم گریمز چون دید وقلة صحبت طویلتر شده، گفت:

«و بعد؟»

مشتري عجول گفت:

«... و امروز وقتی بشهر دلپایر شما گردش میکنم، منزل خوش و دودور افتاده و مزاحم گریز شما نظرم رابخود کشید...»

زده شد و رها بشگاه شمارا بهترین آسایشگاه برای خودم یافتم.»

بقیه در صفحه ۵۹

خانم گریمز؟  
«خیلی از دین تان خوشحالم. یقینا بود. هردو وارد سالون مربع شکلی شدند که موبیل گلفت آن نماینده ذوقهای استادان پیشین بود و درین سالون هم باکج سلیقه عجیبی چیده شده بود. پیکانه رنگ خوشایندی که بداخل سالون جلب نظر میکرد، در لابلای گلهای فالینی نبفته بود که دوست میان سطح برهنه اتاق هموار شده بود. خانم پیر خودرا به آغوش یک چوکی گهواره مانند افکند، انگشتانش را بهم وصل کرد و گفت:

«خوب، اگر چیزی گفتی دارید، پیشنهاد میکنم که لطفا شروع کنی.»  
مرد چاق مکشی کرد، بدیواره های سالون نظر افکند و بعد اظهار کرد:  
«خانم گریمز، من قبل از باورهای معاملات شما مذاکره کردم...»

خانم گریمز پرفش درآمده، گفت:  
«اینها میدانم. ولی تصریح این نکته را لازمی میدانم که آرون هاکی یک موجود واقعا احتمالی است وجه دلیلی برای حماقتش ازین روشتر که شمارا باینجا فر ستاده تافیهله قبلی مرا درمورد قیمت خانه تغییر بدیده، برای اینگونه معاملات، خاصیتا که تقض فیصله های قبلی باشد، من خیلی پیر شده ام آقای وائر پوری.»

«من... من... گمان نمیکنم باچنین روحیه ای نزد شما آمده باشم، خانم گریمز... راستش اینکه خواستم از نزدیک شما صحبت کنم... همین.»

خانم سالخورده عقب تکیه زد و آواز (چرق چرق) چوکی بلند شد.

«پس درینصورت حرف تاآوا بزنید...»  
مشتري چاق بار دیگر عرقهای صورت خودرا پاک کرد و نیمه دستمال شکری رنگ خودرا بچپ کشید:

«اجازه بدیده خودرا بهتر معرفی کنم، خانم گریمز. من یک مقازه دار هستم.

سالهای طولانی زحمت کشیدم، عرق ریختم و ثروتی نه آنقدر بزرگ بدست آوردم... خوب، ثروت چه بدرد انسان میخورده جز آنکه حداقل وسایل راحت انسانرا در دوره کبولت فراهم سازد... حالا، خانم محترم من میخواهم با این اندوخته... نه آنقدر سرشار چندسال از حیات خودرا که به نیمه آخری رسیده، آسوده سپری کنم و بی دود سر باخر رسانم... خاصیتا بهحلی که ازهر نگاه آرامش بخش باشد و اخلاکگرا آنش در آن رخنه نکند... شهر شما (ایوی کادرن) نظرتو بیا انگیزی است که مرا واقعا پسته می آید، چند سال پیش که بعزم البانیا سفر بودم، گزارم اینجا افتاد و همانگاه باخودم عهد بستم که دوره کبولت خودرا همینجا بگذرانم...»

خانم گریمز چون دید وقلة صحبت طویلتر شده، گفت:

«و بعد؟»

مشتري عجول گفت:

«... و امروز وقتی بشهر دلپایر شما گردش میکنم، منزل خوش و دودور افتاده و مزاحم گریز شما نظرم رابخود کشید...»

زده شد و رها بشگاه شمارا بهترین آسایشگاه برای خودم یافتم.»

واٹر پوری زنجیر رنگ زده دروازه را دوبار حرکت داد...  
زنیکه در را پروری مشتري کشود، جنة کوچکی داشت. موهای سپیدش طول عمر او را اشاء میکرد و چین و چروک چهره اش شیار های نامنظمی از نواحی چشم بسوی دنج، کشیده بود. باوصف هوای داغ و گلو گیر این زن خانه بالائنه ضعیف پشیمی برداشت. وی نگاهی بسر و صورت مرد اجنبی افکند و گفت:  
«شما حتما آقای وائر پوری هستید. مستر هاکی قبلا بوسیلة تلیفون آمدن شمارا بمن اطلاع داد.»  
مرد که چاق تسمی کرد و گفت:  
«بلی خودم هستم... شما چعال دارید داخل عمارت سرد و اندکی تاریک مینمود.»

موتور سپردتی وائر پوری آهسته بروی جاده خلوت پیش میرفت.  
درختان انبوه و پر پرگیکه از دوطرف بروی جاده خیده بود، سایه گوارا و مطبوعی برپادی موتو میکشید و منظرکی زنده درختان دایر شیشه موتو منعکس میکرد. موتو رتوی بقدری آهسته میتالید که پرچچه پرنندگان نمیتوانست مسلط باشد... و این آوازها بشرشر دلپذیر باد آمیخته، نوازشگر بی نظیری بود و گوشهای وائر پوری... همان مرد چاق و چله ورموژی که میرفت با مالک یک عمارت کهنه دربارۀ فروش آن عمارت صحبت کند.  
تاگامیکه به عمارت دور افتاده سادی گریمز رسید، بهیچ موتو و هیچ انسانی پرنخورد. مشتري عجول موتو سپردتی را بزرچند درخت کهن که مانند ردیف ناموزون محافظان ناشی و خواب برده، در مقابل عمارت پهلوی هم ایستاده بودند، متوقف ساخت.  
غلف های وحشی همه جا سر کشیده، ستونهای تعمیر باغشقه پیچان پو شید شده بود.





# حادثه در نیمه شب

لی در جریان این پیش آمد درخود یکنوع جسارت خارق العاده احساس کرد . با او بتزاع برخاست و در آخر توانست که او را از کشیدن اندامش سوی خود باز دارد . اما پس جوان سرش را شور داد هنگامی که سوی لی نظر دوخت . گفت :

— توانند زینتا روی خفته ای هستی که در افسانه های پریها از آن ذکر رفته .  
و به آرامی ادامه داد :

— یگروز مرد تو از راه خواهد رسید . این مرد هر کسی که باشد و از هر جایی که باشد ترا خواهد بوسید و بیدارت خواهد ساخت .

تمام این واقعات چون فلم سینما از جلو چشمان لی در حالیکه طیاره غرش کنان دل آسمان را میشکافت گذشت . و بعدتر در حالیکه در داخل قطار آهن سوی ویورلی میرفت افکارش سمت جریان اش را تغییر داد و به مسیر دیگری متوجه شد و آن این بود که اگر پدرش زن دیگری



و تنهایی و نداشتن هیچ نوع نقطه اتکاء و دنیای درونی سرگردان و آواره میگردد .

ولسون که موثران آنتی بود در ایستگاه قطار آهن انتظار لی را میکشید :

— من سوگند میخورم که شما سفر خوشی داشتید دوشیزه لی .

او این کلمات را در حالیکه دستش را به لبه کلاهش نزدیک میکرد و بکس های سفری لی را حمل مینمود ادا کرد .

لی در جواب گفت :

— تشکر ویلسون . همین طور است . در اینجا چه خبر هاست ؟

— همه کس همه چیز در شرایط خوشنود کننده بسر میبرد . تشکی دوشیزه لی .

ویلسون این کلمات را ادا کرد و جملات آشنای هنگامی که لی در داخل موتر قسم گذاشت بگوشش رسید .

لی در آن دهلیز ناشناخته زندگی اش قدم گذاشته بود . دهلیزی که بنام زندگی و دنیای آنتی و یادنیای دوشیزه گلوزیا ایلیتون یاد میگردد .

در حالیکه در داخل موتر وولس رویس در چوکی اش آرام گرفته بود یکنوع شرم و تشویش مسخره را که همیشه دامنگیرش بود در خود احساس میکرد . همیشه میکوشید جهت مقابلش را طوری نگاه کند که از گزند چشم دید دیگران در امان بماند . همیشه از مشاهده اینکه شخصی در خارج موتر به او نظر انداخته و دقیقانه او را تماشا میکند بر آشفته و عصیانوی میگردید . همینطور که آنها به پیش میرفتند افکارش رفته رفته و مطالعه گذشته هامعطوف ساخت . این افکار زیاد تر به منبع پولی که توسط آن ویورلی ساخته شده بود متمرکز میگردد .

در زمان های گذشته کتابی درباره ایسن قصر نوشته بود . البته این کتاب بصورت بسیار خلاصه و فشرده به نام مرگ هاریس ایلیتون به چاپ رسیده بود و مانند کتابهای که

درباره واقعات بزرگ و چشمگیر بچاپ میرسد این کتاب تاجای که فکر اجازه میداد و میدان تاخت و تازشته های فکری وسیع میبود افتراء آمیز و دروغ پرداز بود . لی هرگز درباره این کتاب چیزی نمیدانست و هرگز بخاطر نداشت که این کتاب بالاخره از دیگران بدست آنتی رسیده و او میتواند که در این باره به لی معلومات ارائه نماید . اما برخلاف برای آنتی پدرش تا اندازه خیلی کم تبعیض طلب بود . او مردی بود که زیاد تر خون قهرمانی و نجابت در رگ های جریان داشت . او مردی بود که باید احترام میشد و با خاطره بود که باید همیشه در ذهن نگه داری و حفاظت میگردد . و باید همیشه از عواقب سو بدور نگه داشته میشد .

امالی یک نسخه از کتاب هاریس ایلیتون و خزانه اش و یا از پیش رفتن شیطان را در کتابخانه پدرش پیدا کرد . از اینکه آن کتاب تاجه اندازه متناسب و صحیح بود سختی در بین نیست اما آن کتابی بود که زیاد تر از آن بوی تم و لژش . هذیان و پیاوه سرانی که ستراتیژی گذشته را شمار میکرد و سیاه هارا آشکارا می نمود بهشام می رسید . این دسیسه هامة دو طرفه و از شرارت در امور نامشروع

و خلافه قوانین اجتماعی خبرهایی داشت . هنگامی که لی در این باره فکر میکرد نگاه هایش سوی مقابل کشانیده شد و قسمی معلوم میشد که آرزو دارد در همانجا باشد . در این لحظه چشمانش روی نگاه های ویلسون که در آئینه عقب بین موتر منعکس شده بود میخواب کردید لی برای یک لحظه سوزنی که انسان را میبرداند در خود احساس کرد . چشمان ویلسون طوری عقب بود که انسان از آن پوحشت می افتاد اما خود ویلسون میخواست که چشمانش را دیگر نیلند و با توسط دیگران این نکته افشاء نشود . در آن لحظه آن یک جفت چشم مانند نلود سخت و مانند یخ سرد بود .

امالی ، این یک فریب بود . آخرین انعکاس آفتاب که روی شیشه های عینک موتر روانی ویلسون در آئینه مقابل پخش گردیده بود . در عقب آن عینک چشمان ویلسون مستقیماً سوی مقابل و به سوک دوخته شده بود .

نگاه هایش پس از آنجایی مینمود و خودش مردی بود بتمام معنی مرد . قسمی که در این باره آنتی گفته بود :

— ویلسون یک ستونی از قدرت است .

همینکه لی مشاهده کرد ویلسون سوی قریه که در نشیب سنگلاخی که در کنار هدیا موقعیت داشت به پیش میراند خود را جمع و جور کرد . بعد آنها دوباره وارد ضیاعهای کسری قصر امتداد داشت ، شده و بر راه خود ادامه دادند .

از مشاهده قصر که در بلندی سنگلاخی کنار دریا واقع گردیده بود لی برخود لرزید . او نمی توانست بخود بقبولاند که افلا برای چند لحظه بخندد . اگر دیگران میدانستند که بر آن داخل تاجه اندازه زمینه برای مسخره گی و حماقت مساعد است مطمئناً موجودیت آن قصر را آنقدر جدی نمیگرفتند .

داخل قصر پسبیک کاملاً فراموش شده زمان کهنه امریکا تزئین گردیده بود . آرام چوکی ها و چوکی های عادی به شکل کسربند های بدقواره در آورده شده بود . موبل های ضخیم و شیشه های که رنگ های خنده دار داشت و چوکی های دیگر که بنام موریس یاد میگردد در آنجا گذاشته شده بود . پنجره های قصر از شیشه های ضخیم و مات ساخته شده بود در اطاق بلیارد جای نشستن را از پاهای میان پر فیل ساخته بودند و در آن بالا تصویری از بستر بروان و شکش که تایگت نامیده میشد بچشم میرسید .

اما نسبت به تمام تزئینات و خزائینی که در قصر وجود داشت یگانه چیز مورد پسند و دلخواه لی عبارت از قطار آهن کوچکی بود که از پدر کلان کاا هاریس ایلیتون بهجامانده بود . آن قطار آهن تقریباً یک نمونه بود و برای وزن کردن توت های مواد چرخنده که در قطار های آهن وجود داشت از آن استفاده میشد و بنام سواتی ووس ویکو یاد میگردد . میل هارین موقعیت دلخواه و دوست داشتنی تمام سرزمین صنعتی هاریس ایلیتون بود . او خط های آهن را یک بار دیگر در زمان تشویش واضطرار سال ۱۸۹۳ یعنی هنگامی که طبقه پائین و مادیون گرفتار شده و به مزدوری گرویدند و بابه قتل رسیدند بکار انداخته بود . ایلیتون با داشتن سواتی ووس ویکو و میل هارین زمینه را برای پیشرفت خود آماده ساخت .

بقیه در صفحه ۵۸  
ژوندون



# ابو یحییٰ البریونی

از: شعری جوزجانی



۱۴۹ هـ يك ثلث این کتاب معروف خود را پسر رسائیته .

همانطوریکه سابقاً یادآور شدیم يك نسخه این کتاب در کتابخانه سلطان فاتح استنبول موجود است و دارای ۳۴۰ صفحه میباشد. برخی از مستشرقین معتقدند که این نسخه خطی بقلم خود بریونی نگاشته شده و متشابه این فکر نیز عباراتی است که در ذیل نسخه قید گردیده‌اند اما احتمال دارد این عبارت از ناسخ کتاب باشد نه مؤلف آن .

کتاب مذکور حاوی يك سلسله قواعد و آموزشهایی در باره مسائل مربوط به فلک شناسی تطبیق میباشد . مثلاً در فصل اول طرق مختلفی برای استخراج عرض البلد های اماكن بدون استفاده از زاویه میل اعظم ذکر میگردد و فصل دوم موضوع ایجاد میل اعظم و بدون استفاده از عرض البلد ها دربر میگردد .

بریونی درین اثر خود بعد از آنکه طرق گوناگون واسالیب متعددی را در زمینه تعیین طول البلد های اماكن بیان میدارد و خطا و اشتباهاتی را که در منابع مختلف درین ساحه روی داده می‌شمارد ، ازینکه نمیتواند از شهری بشهر دیگری سفر نماید تا طول البلد های هر محل را جداگانه بسنجد و جدولهای سابقه را تصحیح نماید ، اظهار تاسف میکند .

او مسایع بزرگی در راه تصحیح طول البلد های اماكن بکار برده اما باوجود آن در اثر اختلاف روایات نتایج کارش بدرستی انعکاس نیویابد . این امر خشم و تالارش را بر آنانی که طوطی وار مطالب را انتقال میدهند و غث و رقیق ازهم فرق نمیکند ، برمی انگیزد . این خشم او بیشتر از همه متوجه دانشمندان خراسان و مخصوصاً معاصرین خودی است که بعضاً از راه تحقیق دور میروند و به تقلید از دیگران تن در میدهند و مال و بر علم برتری قایل میشوند (۵۵)

(۵۵) دکتر جمال ... دکتر امام ابراهیم ... البریونی ص ۹۹

بقیه در صفحه ۵۷

در ۳۱۸ صفحه بطبع رسیده است . بریونی این اثر خود را درائی تماس مستقیم با دانشمندان و حلقه های علمی هند و استفاده مستقیم از منابع کهن سانسکریت تالیف کرد و طو آن خصوصیت های طبیعی سرزمین هند و مدنیت و فرهنگ ملای و ممئوی مردمان آنجا را وسیعاً مورد بحث قرار میدهد .

بریونی همانطوریکه در مقدمه کتاب ذکر مینماید بر اساس اینکه شنیدن مانند دیدن نیست ، تمام آنچه را که بچشم سرمشاهده میکند و بگوش خود از اهل این سرزمین میشنود و صحت آنها را متیقن می‌گردد بقیه تحریر می‌آورد و این کتاب خود را می‌نویسد و تمام مطالب آنرا با عقل يك دانشمند ریاضی دان و فیلسوف موشگافی که بطرق بحث علمی وارد است ، شرح و تفصیل میدهد .

بریونی کتاب البلد خود را به هشتاد باب و با فصل منقسم ساخته و طو این فصول پیرامون مهمترین موضوعاتی که در آن زمان دقت يك دانشمند کنجکار را بخود میکشاند است ، بحث مینماید و مهمترین این موضوعات عبارتند از :

- معتقدات و مذاهب هندو ...
- احکام عبادات در نزد آنها ..
- نظام طبقات در جامعه هندی و احکام آن .
- انواع خط و طرق کتابت .
- نحو ، شعر و علوم و طو عموم تمام میراث های ادبی و علمی .
- جغرافیای این سرزمین .

- علم فلک ، انواع سالها و ماهها و روزها و احکام تنجیم در نزد هندو و قیاد آنان درباره برخی از ظواهر طبیعی چون مدوجزر و خسوف و کسوف .

### ۳- الآثار الباقية عن القرون الخالية :

این کتاب اثر تاریخی- اکتو گرافیک مهمی است که روی زندگی زمامداران و رجال معروف ملل مختلف روشنی می‌افکند و مراحل مختلف مدنیت آنان را منعکس می‌سازد . بعقیده اکادمیسین س. پ . تولستوف کتاب مذکور این امکان را بوجود می‌آورد که روی يك دوره کامل قبل از اسلام در خوارزم روشنی افکند . بریونی درین کتاب گاه شماری یونانیان ، رومیان ، ایرانیان ، سغدیان ، خوارزمیان ، حرانیان ، قبطیان ، مسیحیان ، یهودیان و اقوام اعیاد و ایام معروف اعراب را که تا زمان ظهور اسلام در رواج داشت به تفصیل بیان میدارد . این اثر حاوی يك سلسله معلومات گرانبایی درباره حیات معنوی و تاریخ بسا اقوام میباشد .

۴- تعهدید نه لیايات الاماكن و تصحيح مساللات المسالكن :

بریونی هنگامیکه توسط محمود غزنوی از خوارزم به غزنه آورده شد ، فعالیت های علمی خود را همچنان ادامه داد و در سال

بزرگ پسی بیرنده طی فرستی نام يك قسمت زیاد مولفات او را در رشته های مختلف علوم با استفاده از منابع دست داشته یاد داشت میدهم :

### ۱- كتاب القانون السعوى فی البیئة و النجوم :

این کتاب از مهمترین تالیفات بریونی در علم فلک و حساب مثلثات بشمار میرود . کتاب مذکور در حقیقت يك دائرة المعارف نجومی است و يك جزء كوچك آن (مقاله سوم) به حساب مثلثات از نقطه نظر اینكه اساس پراهمین و محاسبات نظریات نجومی میباشد ، اختصاص داده شده است . این جزء صرف نظر از كوچکی آن متضمن نظریات کاملاینگاری میباشد که مورد نیاز جهانیان قرار داشت . قانون مسعودی مشتمل بر ۱۱ مقاله بود و هر مقاله به چندین باب منقسم میگردد و مجموعاً به ۱۴۲ باب بالغ میگردد .

قدیمترین نسخه این کتاب در کتابخانه بادلین اگسبورگ موجود است که در سال ۴۷۵ هـ کتابت گردیده است . این کتاب نفیس و جامعیت دائرة المعارف عثمانی هندیه را مقابله نسخ متعدد و تصحیح بطبع رسانده است . (۵۲)

ابو یحییٰ البریونی مباحث ریاضی و فو مولهای را که در مقاله سوم آورده ، بعداً مورد تطبیق و استفاده قرار میدهد و طی مباحث ژرف این بخش کتاب ، نبوغ ریاضی او میدرخشد . درك عینی دقیقترین مسایل این علم ، حل و اثبات پیچیده ترین مسائل باطریقه های کاملاً ابتکاری و منطق قوی و شکفت انگیز او ، مایه تحیر میگردد (۵۴)

### ۲- كتاب تحقیق ما للهند من مقولة فی العقل او مفولدة :

این کتاب یکی از ره آورد های سفر طولانی او در هند میباشد که در محرم ۴۲۳ هـ (۱۰۳۱م) در ۵۸ سالگی از تالیف آن فراغت یافت . مستشرق آلمانی ادوارد سخاوک به برای اولین بار در سال ۱۸۸۷ - این کتاب را به نشر رسانده طی مقدمه ای که بر آن نوشته یادآور میشود که این کتاب ارجحیت متضمن معلومات مهمی است که مسلمانان تا عصر بریونی و اروپائیان تا قرون جدید از آنها اطلاعی نداشتند و کتاب مذکور بنام تاریخ هند- شهرت یافت حقیقتاً هم خواننده از مطالعه آن معلومات سودمندی بدست می‌آورد که اگر تاکنون هم از آنها با واقف نیستیم .

ظاهراً بریونی این کتاب خود را بدفعات مختلف نوشته است . تاریخ قدیمترین نسخه خطی این کتاب به سال ۵۵۴ هـ (۱۱۵۹م) میرسد که برای اولین بار توسط ادوارد سخاوک

(۵۲) دکتر جمال ... دکتر امام .... البریونی ص ۱۱۶

(۵۴) اکادمیسین سراج الدینوف، جریده و آیدین- تاشکند ، شماره ۳ (۱۶) ۱۹۷۳ .

و ابوعلی حسن بن علی الجیلی . پساری از حوادث تالیفات وی تلف شده و آنچه از گرداب حوادث زمان سالم مانده اکنون در کتابخانه های جهان پراکنده است . دائرة المعارف عثمانی در هند مساعی بزرگی در راه احیای میراث علمی او بخیر داده تا آنچه را باقی مانده از نابودی نجات بخشد .

تالیفات بریونی گوناگون است . در برخی از آنها که نظریات معاصرین و یا متقدمین را محل مناقشه قرار میدهد ، حتی جزئی ترین مسائل هم از نظری پوشیده نمی ماند و به شرح و تفصیل همه جانبه میردازد ، و برخی از آنها مختصر بوده ، متضمن بیان مختصر اصول و نظریات ، بدون استدلال و مناقشه میباشد . برخی از آثار او رساله ها و مقالات کوتاهی است که فقط یکی از نواحی علمی را دربر میگردد .

بریونی تمام آثار خود را (جزعه معدودی) بزبان عربی نوشته است و ازینکه زبان مادریش زبان خوارزمی زبان علمی و ادبی نبوده و از ناگزیری بوده مقتضای زمان آثار خود را بزبان مادری ننویسد ، شدیداً اظهار تاسف و تامل مینماید ، چنانچه میگوید :

« هر قومی همان زبانی را دوست میدارد که خودش فرا گرفته و بوسیله آن میتوان بدیا کسانیکه از حیث نیاز مندیها بوی شیاخت دارند ، وابسته برقرار نماید . من درین باره نسبت بخود می‌اندیشم : هرگاه من یکی از آثار خود را در زمینه یکی از علوم بزبانی که خودم حرف می‌زنم می‌نویشتم در آن صورت همانطوریکه از ... دیدن زبانه در کله اسپان تازه دچار حیرت و تعجب میشدند ، برین عمل من تیر می‌خندیدند . لذا من بنوشتن بزبان عربی و فارسی شروع نمودم ، لیکن هیچ يك ازین در زبان هم ، زبان مادری من نیست » (۵۲)

برخی از آثار علمی او بقدری ارزشمندند که دانشمندان غرب ناگزیر شده اند آنها را بزبانهای فرانسوی ، انگلیسی ، آلمانی و روسی ترجمه نمایند و حتی همین اکنون هم (دهه هشتم قرن بیستم) محققان و دانش پژوهان شرق و غرب برآمده به آلاوری احساس ضرورت می‌نمایند .

اکثراً آثار او یاد نظر داشت محتوای آنها در زمینه علوم طبیعی و نیز در زمینه حیات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مللی که تا آن زمان زیسته اند ، هر يك بهیئت دائرة المعارف در خدمت دانشجویان قرار داشته است .

در میان انبوه تالیفات بریونی چند کتاب خیلی مهم که مایه افتخار ابدی او گردیده و نامش را جاودان ساخته اند ، برجستگی خاصی دارند ، مانند نخست این کتب که مختصر ابخوانندگان محترم معرفی نموده و بعداً برای آنکه علاقمندان لافل (۵۲) عیسی جباروف ، از خرابه های کین ص ۱۶۱ ، تاشکند ، ۱۹۶۸ .



## واک او ژواک

اجناسو پريمانی اوازانی ددی معنا ورکوی چه هرڅوک پخپل وارد دی

نظام داحکامو په مطابق دو وظیفو به سرته رسولو کښی خان پخپله مکلف بولی دوجدانی رهنما یی په رڼاکښی هر څوک په هره وظیفه کسب او کار کښی چه وی، خان ته اختیار ورکوی چه په اجتماعی خدمتو کښی برخه واخلی او په عملی توگه اخلاص څرگند کړی .

په رسمی او غیر رسمی ادارو او موسساتو کښی کارونه دا سی دیر مختک په حال کښی دی چه دچاشکایت ندی پورته شوی او نه دکار په جریان کښی خنډ او خنډ پیدا کیږی، دایو مسلم حقیقت دی

چه په هر کار کښی چه دخلکو اوده او ارادت دخپلوی اود ټولنی لهخوا بی ملاتړ و شی هغه دښو او میټو

پاتی به ۵۹ مخکی

توکم چه دزمانی په اکثر دو ورو کی دخپلواک ژوند څخه برخورداره

او ددی خدایی نعمت شکرانه یی په خای کړی، دنوی جمهوري نظام په قدر او اهمیت ښه پوهیږی او پدی باور لری چه په جمهوریت کښی واقعی دیموکراسی تحکیم مو می، درښتنی آزادی خوندي ساتل، د

اجتماعی دښمنو اودو طن د ترقیو لاری برابرول، دفردي اوتولنیز ژوند نیکمرغی تامینول ددی نظامد سترو اهدافو څخه دی نو په دی خای په کار دی

چه افغانان پدی مناسبت دملی اختر ټاپوچو څرگندوی گڼل کیږی اوس

په ښکاره ډول وینو دوطن دزوږ او خوان، نارینه اوښځو پیغلو اوژلمو له خوا دافغانی جمهوریت غږ چه د

اسلامی شعارو په سیروی پورته شوی، په خورا شوق او ذوق سره خوشالی اجراکوی او هر کلسی سره مخ په وړاندی روان دی او د

دژوندون خوند په حرکت کښی دی، دمثبت حرکت له پرکته انسانی کرامت خوندي پاتی کیږی اوانسان

دعالی مدار جو او دژوند ارتقا یی پراوته رسیدلی شی .

ژواک (ژوندون) دواک سره همدریف او مستقیماً تناسب لری، بی اختیاره هلې ځلې دبل چا اوپردی لپاره خولی نویول دمرک یوېل تعبیر دی، خوچه واک او اختیار دخپل وی توبه هرڅومره زحمت ارزی .

دخوندتکی هم داجتماعی خدمت په تکل دفردي آزادی او فردي مسؤولیت په رڼاکښی د خان اوتولنی

چوپړ (خدمت) سرته رسول دی چه دزړه په اراده اجرا کیږی .

افغان ولس دخپلواک ژوندساتلو دپاره زیاتی قربانی ورکړی داسارت

ژوند یی په مرگ حساب کړی او دلویو قدرتو نو په مقابل کښی داسی بری تر لاسه کړی چه نری و او ورته گوته په غاښ شوی دی. داوسنی ژبانی داتقاضا اودننی ژوند دغوښتنی په مطابق بیا هم په یوه ستره ازموینه کښی لوی بریالیتوب بی لاس ته راوړ او هغه

دافغان ملی قهرمان ښاغلی محمد داؤد ترقیادت لاندی دافغانی اسلامی جمهوري نظام گڼل وچه په داسی توگه منځ ته راغی چه دهیواد ټول وکړی په هر خای کښی چه وو

ددی خبرپه اوریدو سره دپیږی خوښی او خوشحالی له کبله په کالیو کښی نه ځانیدل او دخوشحالی احساسات یی په اټنو او مبارکیو سره څرگندول داخبره ددی شاهدی ورکوی چه زمونږ ولس خو مره ژواک او واک تر منځ رابطه ټینگه ساتی او مننه یی کوی .

دافغان ولس دپکت او پښت لوی







## پیروزی جان وین ...

جان وین راندر امریکا بعضاً (دوک) صدا میکنند این هنرمند محبوب و پراوازه سینما که بهخصوص در فیلم های سترن بیشتر ظاهر میشود چندین سال قبل مواجه باخطر سرطان گردیده اماها نظری که در فلم های سترن دشمنان تفنگچه دار خود را مغلوب میکند توانسته به کمک داکتر مخصوص خود داکتر جونز بر غده سرطانی ای که درش چپ او وجود آمده بود غلبه حاصل کند اکنون که سالها از آن عمل جراحی گذشته اثری از سرطان در وجود او دیده نمیشود و جان وین همچنان تفنگچه میکشد دیوانه وار فیر میکند و آدمها را میکشد (البته در فلم های سترن) در ضمن این نکته هم باید یادآوری شود که

جان وین خانه او از بیرو بار ترین خانه هاست زیرا با دخترها ، پسرها و نوا سه های خود یکجا زندگی میکند .

## ناراحتی فوندا

بزرگترین ناراحتی برای يك پدر اینست که فرزندان خود را نتواند طور دلخواه تربیه نماید در بین هنر مندان معروف و برجسته هالیوود این ناراحتی گریبانگیر هنری فوندا شده است به این معنی که هانری فوندا همیشه از دست دختر و پسرش رنج میبرد . پیترو فوندا پسر هانری فوندا بطور وحشتناکی به مواد مخدره معتاد شده است تا آنجا که نجات دادن او از جنگ اعتیاد مشکل بنظر میرسد ، ناراحتی هانری فوندا به همین جا خاتمه نیافته مشکل دیگری هم او را بشدت رنج میدهد



بوب هوپ

بوب هوپ میگوید :

- برای آنکه تن سالم و عمر دراز داشته باشید مثل گاو وار کنید مثل عقاب فکر کنید مثل خرگوش عشقتان را کنید مثل گربه نفاقت داشته باشید و سال دو دفعه هم به داکتر حیوانات



جین فوندا

با وجودیکه وی مانند دخترش جین فوندا در امریکا پس میبرد بعضاً حتی برای دوسال هم نمیتواند دخترش را ببیند جین فوندا به علت فعالیت ها و ماجرا هایی که داده بعضاً دستگیر میشود و افتضاحاتی به بار میآورد و این دستگیری ها معمولاً بخاطر مسائل سیاسی است . هانری فوندا که فلم پنج حرفه ای او اخیراً در سینما های پاریس آرپانا به نمایش گذاشته شد در مورد دخترش گفته است : وقتیکه دختری به نصایح پدر توجه ندارد و از او دوری میجوید پدر آنکه احساس ندامت کند آنوقت پدر احساس میکند که همه چیزش را از دست داده است .



(سوفیا لورن)

یگانه مطلبی که سوفیا لورن ستاره طنز ایتالیای را ناراحت کرده بود قد علم نمودن مادرش رومیلدا بحیث هنر پیشه بودن که میخواست در سن شصت سالگی در فلمی بازی کند .

هم سوفیا و هم کارلو پونتی شوهر او ازین ناحیه ناراحت و عصبانی شدند و سوفیا گفت : مادرم میخواهد از موقف مادر سوفیا لورن بودن به نفع خود سو استفاده کند و تبیه کننده ای که میخواهد او را در فلم خود حصه بدهد هم به همین علتی و برای بازی در فلم دعوت کرده است در حالیکه اینکار او شدیداً به نسبت من لطمه وارد میکند و بهانه ای برای خرد گیری و تبصره نمودن در روز نامه نگارها میدهد . مادر سوفیا به سر سختی و پافشاری میخواهد علیرغم خواسته دخترش درین فلم بازی کند و تشویش سوفیا را درین زمینه بسی آهسته و پیوسته میرساند و پراستی اگر از حق نگذریم ناراحتی سوفیایی جهت نیست ، اگر يك باوشوق آرتیست سینما شدن پسر مادر پیر هر کس بزند ، او ازین ناحیه دچار تشویش میشود :

## صرف چهار دقیقه

ستاره ها و هنر پیشه های معروف سینما آدم های عجیبی هستند علاوه از بازی شان در فلم ها که بعضاً انسان را به تنگنای میاندازد حرکات عادی و روزمره و غیر سینمایی شان هم جالب است بخصوص تصامیم شان . ادی هیپورن آشوبگر سینما بعد از اینکه با یک داکتر روانشنا سی ازدواج نمود تصمیم گرفت دیگر با استدیوهای فلمبرداری سروکاری نداشته باشد و خود را وقف شوهر و فرزنداناش نماید (البته فرزندان شوهر سابق) در همین ضمن تلویزیون جاپان بوی پیشنهاد کرد که برای نمایش دادن یکنوع کلاه گیس چهار دقیقه مقابل کاره فراد گیرد و مبلغ چهارصد هزار فرانک دریافت نماید .



ادی هیپورن سمت چپ

هیپورن که تصمیم جدی گرفته بود حاضر نشد حتی چهار دقیقه هم مقابل کاره فراد گیرد و مبلغ مزایا را دریافت نماید .



# کوی دلچسپ خواندنی

برای شما خوانده ایم

## سرچنبانی

جولاهی در خانه دانشمندی ودیعتی نهاده بود چون یکجندی برآمد بان محتاج شد، پیش و رفت دید که بر دوسرای خود بر مستند تدریس نشسته بود و جمعی آژهاگردان پیش او صف بسته ، گفت: «ولانا بان ودیعت احتیاج دارم! گفت: ساعتی بنشین تا از درس فارغ شوم» جولاهه بنشست مدت درس اود بر کشید مولانا عادت داشت که در وقت گفتن سرخود می چنبانید جولاهه را تصور آن بود که دوس گفتن همانا سرچنبانیدن است . گفت: ای استاد برخیز مرا تا آئین نائب خود گردان تا من بجای توسر بچنبانم تو ودیعت مرا بیرون آر که تعجیل دارم ! دانشمند چون این سخن بشنید گفت :

فقه شهرزاد لاف آن بمجلس عام  
جواب هرچه از و پرسی آن بوده که بدست

که آشکارو نهان علوم می داند

اشارتی بکند یا سری بچنباند

«از بهارستان جامی»

## در نقش دختر دهقان

لیف او همان متر مند ۳۳ ساله ، میگوید که وی دبازی در نقش دهقانان را خیلی دوست دارد . زیرا زندگی دهقانان نزدیکی زیادی با روح انسانی داشته و آنان از چاک و فریب زندگی شهری ، بدور اند . ستاره فلم های نارو یائی لیف اوللمان، اکنون در امریکاست تا فلم «عروس زندی» را بپایان برساند . در این فلم وی نقش یک زن اسکاتلندی را بازی مینماید که در ۱۸۷۰ در کالیفور نیا اقامت میکند . وی در این فلم در یک عروس آسمیایان را بدوش دارد . یکی از خبر نگاران که همیشه لیف اوللمان را در نقش هایی که لباس درازی می پوشیده بود از او پرسید که :  
- آیا شما پاهای خوب ندارید ؟  
در جواب لیف او لیلمان دامتش را بالا نموده و از زیر آن پاهای خوش تراشش را نشان داد . این حرکت بهترین جواب برای خبر نگار شله بود .



## عکس جالب



حکیم باشی کوچک!

## نمایش جدید

بزرگترین واقعه هفته گذشته در حلقه های فرهنگی نیویارک ، محفل افتتاح نمایشی بود که توسط اس . هراک ۸۵ ساله سناریونیویس معروف برپا شده بود .

این محفل در تماشا خانه اپرا متروپول نیویارک برگزار گردید . و در آن وان کلیبرل وایلون نواز ، مارگات فونین بالرین معروف ، اساک استرف پیانو نواز و چهره های دیگر هنری در براه انداختن نمایش نامه اپرایی سهم گرفته بودند . در این محفل چهره های دیگری چون ژاکلین اناسیس ، اری کریستان فورد ، هانری وروژکندی ، پاول نیومن و غیره دعوت شده بودند . هراک در آخر بیانیه اش گفت که : «من کار های هنری ام را در همین شهر شروع نموده و در همینجا به پایان خواهم رساند» .



## ریگ شو بی طلا

بایلند رفتن سرسام آورد نرخ طلا با دیگر سرزمین کالیفورنیا را که زمانی محل هجوم چوبندگان حریص طلا بود ، زیوریا گداورند . اکنون فروش ظروف برای ریگشویی طلا،



بازار گرمی بدست آورده و بسیاری کمپنی های طلاکشی امریکا و کانادا چشمان آزمندانه خویش را به آنجا دوخته اند . این تبلا یابی نه تنها سران کمپنی های بزرگ را فرا گرفته بلکه اشخاص مفرد نیز خیمه های کوچکی در کالیفورنیا زده اند تا با ریگشویی طلا، مقداری را بدست آورند .

در تصویر بالا جری ویلیم که وظیفه پیوندگری فلزات را در سان فرانسیسکو دارد به همین طعم، کار و بار را رها نموده و راهی این سرزمین طلاخیز شده است .

اوباننده گفت که : «ممکن هیچ نتوانم، چیزی را بدست آورم ولی همین خود یک تفریح است و در این زمان چه کسی میداند که ممکن روزی ثروت مند شوم ؟»

## تایست باسواد؟!

یکی در روز پیش رفتم نزد یکتا از دوستانی برای اجرای کاری ... دیدم سخت بالای سگرتش عصبانی است و فریاد میزد .

«تو که ادعا میکردی بهترین تایست جهان هستی و سوام عالی داری ؟!»

سگرت با پررویی اظهار کرد :

«هنوز دواعای خود صادق استم، صاحب! آهر که بکلی برافروخته شده بود ، گفت: «چطور صادق استی که در اینجا کلمه صالح را به «س» نوشته ای !»

سگرت لبخند مظفرانه ای زد و گفت :

«گناه مه چیس صاحب ، از دیروز باینظرف حرف (ت) در ماشین تا یپ من خراب شده ...»

## پنجه های پا

خانم چاق و چله در محفل بدوستانش می گفت :

«درانی توصیه دکتور من هر روز صبح ادمان میکنم . دکتور عقیده دارد که اگر به ادمان ادامه بدهم در همین روزهای نزدیک خواهم توانست انگشتان پایم را بنوک پنجه های دستم تماس دهم ...»

یکی از شنوندگان محفل باهیجان گفت :

«عالی است ! تاحدی پیشرفته ای؟ آیا به انگشتان پای نزدیک شده ای ؟»

خانم چاق گفت :

« فقط همینقدر شده که حالا میتوانم نوک پنجه های پایم را از بالای شکم ببینم ...»

## قطار پنج صبح

زن عصبی به نامزدش گفت :

« اگر علاقه نداری با من ازدواج کنی، یقینا خود را بزیر قطار آهن ساعت پنج صبح می افکتم !»

نامزد سگرتش را روشن کرده ، باو می گفت :

« بگذار کمی فکر کنم، آخر ساعت هشت صبح هم یک قطار حرکت میکند !»



مشتری - حال دیگری بن تان کامل شده باشد که این قلم خود درنگ

بیشتر بدرد خو دشما می خورد!



# بیدار می

درب نظر شهری

## بهر پیروزی جمهوری، بایاد کرد، کار

سادیاش و شادی تا گردان لیل و نهار  
و زوهای دلنشینیست، شاد اهل این دیار  
چون نگارین خانه مانی پرازنشرو تکار  
عشق، روید جای لاله، مهر، خیزد جای خار  
هم برای خاک پاک ماتویی محکم حصار  
دامن پر فیض تو میدهزاران مرد کار  
بلکه هم پرورده آغوشت زنان نامدار  
سخره ها و دوده هایست، شاهد بوس و کنار  
دختران آدین، چون اختران پر لفظار  
نابسی دلدادگان کردند بجان استوار  
زان لوی مجد ماهر می تکیو انکسار  
افراز قلهات، اندر نیشان و اشکار  
لشکر یونانیان و جنگجویان تار  
ابجد آموز دستان توشه آموزگار  
«هیرمنه» آن ناز پروردی گداری درکار  
اوستادی، چون به شاکرد هنرمند، افتخار  
درمان باز آنگزند روزگار، گاهوار ا

صبغهای چند از جور سپهر کجمدار  
کی تواند باخت باهبل دیار ما لمار  
مید دانشپوران و مکرز عز و وفار  
هروچپ خاکی که دارد کشور ما درکار  
کشور ما را بشوق و غروب بودی اعتبار  
پرونی دانش و حکمت بود چون استوار  
از نیکان هنرمند است، ما را یاد کار  
در گلو گاه زمانو زیر پای ووزگار  
دست های آرمندان دغای نایبکار  
صد شکر در پیکرش افتاد چون قلب لکار  
گود بیرون غایت از روز گل ما دمار  
مسکنت پاکیزه باشد، زندگی شد و تجمار  
شعنه، فاسد گشت و در لذی سر آمدادیار  
لرزش اقامه ها، چون لرزش برگ چنار

یافت یایان و نجهای یالت یایان انتظار  
راد مرد مین و مام وطن را چلن انتظار  
از کج جاست آفرشته های پودونار  
تنبیت هایشواکتون از صفار واز گیار  
بهر پیروزی جمهوری بایاد کرد، کار  
حسین هدی کابل ساه ۱۳۵۲

ای گنجیای پنهان ا جمهوری مبارک  
ای مهد علم و عرفان ا جمهوری مبارک  
ای برعای و سخندان ا جمهوری مبارک  
از لطف پاک یزدان ا جمهوری مبارک  
«و تو قی نادری»  
صفحه ۳۱

مر جاهد و کوش ما، هجا ای کوشیا!  
از نسیم روحبخت، زنده چان آوین  
دامت اندر بهاران، خوش تما شایی بود  
مرغزاد، گلمستان رادشک باشد گاندرو:  
باستانی مین مارا تویی چون تیربخت  
ای مین مامیکه در اعصار فطرت بوده است  
مرزو بومت نیست تنبامید مردان بزورک  
مبیط عشق و صفا بود است در طول فزون  
پایکوپ و دست افشان، از پی «هوما» روان  
اختران، چون پاسبانان، دیده بانی کرده اند  
بیرو «بخدی» برنگ قلعه شد سیمگون  
قدرت پرواز نبود بر عقاب تیز پر  
در نبرد زندگی، گشتند معو عظمت:  
در طریق اوقا و سیر حکمت شرق و ا:  
همچو نقاش هنرور، هر طرف رنگین کند:  
افتخار از اوست گرنزد خرمندان کند:  
دور باداخشکی از پستان مامت: هیمنند!

بهست ویران شد زونگ از افتاد و طاق ریخت  
نی لفظ گفتم، سپهر دون و چرخ و ازگون:  
زانکه بوده مین ما از «اوستا» تاقهر  
یادگاری از تمدنهای دیرین بوده است  
تابلند آوازه بود از مین مامهرت  
جاودانی سرزمین است آنکه هر باروی آن  
نقش تلهیبی که می بیند هرین هر دو محیط  
صدجو دارالعلم غزنی شد بپان در زیر خاک  
تابسوی کشور باشد دواز از آستین  
شد علل و ناتوان این مرکز تلهیب شرق  
حکمران نسان فسا و از مندان دغل ا  
رشته های اقتصادی تازه پاشیده شد  
دامن بیداد شد گسترده دهر بوم و بر  
بود از ترمین بلای فقر و استبداد وجود:

صبح صادق، چیرهدر صبح کاذب، عاقبت  
از قیام خوش با بفتح و نصرت را گشتود  
فرش جمهوری که شد گسترده در کاخ وطن  
از قدم پاک جمهوری، بکشو، عید شد  
درازای شکران نعمت - جوانان وطن!

ای عزمهای راسخ ا ای کوههای شامخ!  
ای گلزمین زیبا! نامست شمیر دنیا  
بر فرد فرد کشور، بر فاضل و هنر ور  
(رونق) فزود برخاک، گویم وز دل پاک

## مبارک باد پیروزی

ای پرور پاک افتخار ا جمهوری مبارک  
ای نسل راد مردان ا جمهوری مبارک  
ای کشور کهنسال ا ای مهد فتح و اجلال  
ای کوه و دشت و دامان ا جمهوری مبارک  
ای مردمان محاج ا ای آبهای موج ا  
ای دشتیای سوزان ا جمهوری مبارک  
ای مرز سوز و آتش ا ای توده ستمکش ا  
ای مردم پر یشان ا جمهوری مبارک  
ای دره های خار و ا ای جامه های پار و  
ای جسمهای عریان ا جمهوری مبارک  
ای عاشقان این خاک ا ای صادقان دواک ا  
ای ملت مسلمان ا جمهوری مبارک  
داؤد باقیامت، شایسته ز عامت:  
بگفتند طرفه بنیان، جمهوری مبارک  
با عزم صیحاکی، رفت آن رژیم شاهی  
بر قاید جوانان ا جمهوری مبارک  
بر انسران لایق، بر عسکران صادق  
گویم از دل و جان، جمهوری مبارک  
بر اردوی فدایی، بر قوه حوایی  
بر جملة دلیران، جمهوری مبارک  
بر مردم و طنخواه، بر توده های آگاه  
بر کارمندان و دهقان، جمهوری مبارک  
ای توده فسرده ا ای طفل و سناخورد  
شده نقص خلق، چیران، جمهوری مبارک  
ای لاجورد کیمیا ا خاکت بود گریار  
لعلت چولمن خوابان، جمهوری مبارک  
ای (چو جان و لغمان) ا ای (فیروز و بیلان)  
ای (تابل و بشتیان) ا جمهوری مبارک  
ای (نادغیسی) با فرا ا خاک فصل پرور  
ای (یکتا و یروان) ا جمهوری مبارک  
ای (بلخ) با می ا ای شهر نامی ما  
ای (کنزو صمنگان) ا جمهوری مبارک  
ای (کندهار و غوروات) ا ای (ننگرهار و مروت)  
ای مدفن شهیدان ا جمهوری مبارک  
ای (لوگر و کندهار) ا ای کوی سیمو زرها  
ای (هیلندو میدان) ا جمهوری مبارک  
ای (غزنی) مطنطن ا ای افتخار مین  
ای خوابگاه شیران ا جمهوری مبارک  
ای (کاپیسی) زیبا ا ای منظر فریب  
ای (زابل و ارزگان) ا جمهوری مبارک  
ای (فاریاب) مشهور ا ای (ننار) معمور  
ای مامن ادیبان ا جمهوری مبارک  
هان ا (کلات) کشور ا ای سرزمین پر زرا  
سپیل زوت بلهمن، جمهوری مبارک  
ای دلریا (فره رود) نامت بهر کجا بود  
خوش گشت چرخ دوران، جمهوری مبارک

((اینکه سیمینم -

به بیدار یست یارب!

یابه خواب؟))

مهرتابان شد برون از پرده نیلی سحاب  
یابه یکسوزه زرخ، آن آرزوی دل، نقاب  
بخت خواب آلود مایه دار شد از خواب مرگ  
اینکه سیمینم به بیدار یست یارب یابه خواب  
کز ستمگان، تافراه و زابل و بلخ و تفتار  
وز بده خشان، تاهرات و یکتیا و فاریاب  
وز کنرها، تابه ننگرهار و غورو نیمروز  
وز ازگان، تابه کاپیسا و هلمند و تگاب  
وز زمین بامیان تابادغیس و کندهار  
وز محیط غزنه، تاپروان و لغمان و سراب  
وز دیار جوزجان تالوگرو کابل زمین  
هیز کندز، قادل میدان و بفلان و دوآب  
هر که را بینی، دل اندر سینه، رقصان از خوشبخت  
مردود - خورد و کلان، نادر و دارا، شیخ و شتاب

وین خوشی از سر جمهوریست، کاندملک ما:  
- شده تاید خدای ذوالجلال، فتح باب  
نغمه جان پرور جمهوریست، از هر طرف:  
می نوازد گوش جان را خوشتر از صوت ریاب  
یکدگر را تنبیت گویند اولاد وطن  
تنبیت بر این نظام دلپذیر و مستطاب

تنبیت بر این که طی شد روزگار خود سری  
تنبیت بر این که بایان یافت دور اضطراب  
تنبیت بر این که آمد در کشور رادوا  
شد ز لطف حق، دعای دردمندان، مستجاب  
تنبیت بر این که آیین سیاست، تازه گشت  
گفته شد الفسانه اسکندر و افراسیاب  
تنبیت بر این که اردوی فداکار وطن:  
- در درجات مملکت، پیروز گشت و کامیاب  
- کشور ما را نام که با عزم متین:  
- کشور ما را به پیوی خشک، باز آورد آب  
افزین بر فکر این فرزانه فرزندان وطن  
کز تیوغش ثبت شد یک فصل دیگر در کتاب  
در کتاب افتخاراتی که حاصل کرده بود:  
- پیش ازین، بهر وطن باری همچون افتاب

اهد آن روزی که فرزندان این کشور شوند:  
- متحد با هم، بر اصلاح هروضع غرب  
آمدان روزی که با خواه وطن از بیم جان:  
لرزد و گوید بگوید: (یالیتی کنت تراب)  
بسیارین، بر پایه تقوای ملی، متکی است  
دروطن هر انتصابی بگری، یا انتخاب  
بسیارین خائن، نخواهد ماند از کفر، مصون  
بعد ازین خادم نخواهد شد به پشیمان از لوآب  
بعد ازین هر گشته را بینی صاحب باعمل  
بعد ازین هر زره را بینی مقارن با حساب  
وای بر آنکس که گوید راه تبعیض و نفاق  
وای بر آنکس که سر بوباید از راه صواب  
سر بلند آنکس که در راه وطن، خدمت کند  
نیکنام آنکس که از پستی نماید اجتناب  
یارب استقلال و جمهوری ما را حفظ کن  
توبناه لطف خود، ای حافظ این خاک و آب!  
«بشیر هروی»



# بخت‌دورا

نویسنده: یوردان یو کفوف

ترجمه: زلمی نورانی

اولین چیزی را که مشاهده کردند کله‌کشک زنان ازدوازه هابود. کالودایش میرفت و به زنها توجیه نداشت بعضا به چپ و راست نگاه میکرد تا آماداً کدام پارچه گل سرشوی بزمن افتاده باشد، از عقب او پوزورا روان بود. او باری را که حمل میکرد بنظرش سنگین نبود، راست و چالاک راه میرفت، دختران جوان از او چیزهایی میخواستند و اطفال از عقیش میدویدند.

پوزورا در حالیکه به حرف ها و اغفال های اطفال توجیه نداشت و بی اعتنا راه میپیمود گاهی به بهانه ای میایستاد و به حرف های زنها دقیق میشد، از میان نصوهای زنان او بیشتر اسمی را میشنید «واسیلجو»...

در کوچه دیگری هم اولین اسم را شنید و فهمید که همه درباره این مرد صحبت میکنند، او همراه با اسم واسیلجو نام گانایا را هم شنید. یک زن که نسبت به دیگران فهمیده‌تر بود «پوزورا» او را خیلی خوب میشناخت به دیگران میگفت:

«در برابر اوئی» نخواستند گفت ... حرف مریادداشت بهانه به او جواب رد نخواستند داد ... خودهای و لگو دخترش و برای او خواهد داد ... برای همین و واسیلجو شربخود ...

حس کنجکاری پوزورا شدت تحریک شده بود او بعد از مدتی نزدیک رستوران و مسافر خانه بانجورسید از کلکین های رستوران نوزرد رنگی روی سرک افتاده بود و لسی دروازه آن تاریک بود. دوفر سوار کار مسافر در تاریکی و روشنی سالون گاهی پیدا و گاهی ناپدید میشدند، پوزورا خیلی آرزو داشت بداند که کدامیک ازین دوفر واسیلجو است.

او خود را بدیوار محوطه رستوران چسبانده بود و در فیهانه بدرون رستوران نظری انداخت (آن مرد باقیافه پیر نمیتواند «او» باشد ولی ... او ... آندگی ... «او» مرد سیاه چهره و عصبی ... همین شخصی باید واسیلجو باشد ... مثل اسب خود عرق کرده، موهای زردش از زیر کلاه نمایان بود. آن مرد یک گیلای بزرگ مشروب را بلند کرده مقدار زیادی از آن را به بارگی نوشید پوزورا یک گیلای بزرگ مشروب را بلند کرده سینه اش را روی سنگ دیوار فشار میداد و در آن حال متوجه شد که قلبش بشدت میتپد. اسب های دوسوار در طولیکه باهم هستی میکردند هر دوسوار چند دقیقه بعد از یکدیگر اسب های خود سوار شده بطرف کوچه بالا سرازیر شدند.

پوزورا از عقب آنها نگاه میکرد او از دیوار جدا شده با خود گفت:

یعنی کالودا بودند. اما پیر زن گولی به همه جواب رد میداد او به هیچصورت راضی نبود بو زورای قشنگ را از دست بدهد بنا بر آن جوانان را مایوس میساخت زمانیکه او دخترش را از عشوه گری منع نمیشد گفتگوی شدیدی بین مادر و دختر گولی در میگرفت، اما بالاخره بعد از اینکه پیر زن وعده میداد که او را بغا نه حاجی ولکومی برد دختر آرام میشد، با تمام این احوال پوزورا دوست داشت تا از گانایا دیدن کند مثل اینکه خوشی داشت با وی در برابر آینه قرار گرفته خود را با وی مقایسه کند. شاید بخاطر اینکه از کودکی به این خانه رفت و آمد داشت برایش عادت شده بود. دیدن قالدین های رنگارنگ آن خانه وی را به تعجب و امید داشت همچنان چوب های حکاکی شده که ساخت بیت المقدس بود و خیلی چیز های دیگر. اما حالا دیگر هیچ چیزی در خانه ولکومی پیر گانایا او را به شگفتی اندر نمیگرد. صرف بدیدن گانایا میرفت، بخاطر زیبایی خود بطرف زنان دیگری نظر حقاقت میدید صرف گانایا را از لحاظ زیبایی همسویه خود فکر میکرد.

اما از اینکه با وجود زیبایی خود چرا گانایا مغرور نیست تعجب میکرد. احساس او در برابر گانایا یک احساس گنگ و مبهم بود، نمیدانست که این دختر را دوست دارد یا اینکه بوی حسادت میوزد. مسلماً او را دوست نداشت زیرا او هیچکس را دوست نداشت و به هیچ چیزی بطور دوام دادرل بسته نمیکرد. اما او در وجود گانایا چیزیهایی را میپشت که خودش فاقد آن بود و میخواست داشته باشد. جلد سفید و موهای طلایی او که چون رشته ابریشم مینرخشید. حسادت و برابری مانع از بعضا او جوان بطرف گانایا نگاه میکرد که گانایا از نگاهش متیرسید، به پرنده وحشی شباهت داشت که شکار خود را تماشا کند، چشمانش خاموش و مشتعل بود. او گاهی گیلای گانایا را در میان دستان گندمی رنگ خود گرفته نوازش میکرد و با زان چندک میکرد و میگفت: «او گانایا... تو چقدر سفید هستی ... گانایا فقط می خندید.

یک بار نزدیک شام پوزورا با مادرش از طرف جنگل بر میگشتند در عقب خانه حاجنزاری بود که در انتهای آن جنگل قرار داشت. آنها دوفر سوار وادیدند که لباس های سفید پوشیده بودند و بالای سرشان دود به نظر میرسید زیرا چند فیر هوایی کرده بودند. این رسم از قدیم مانده بود و مسافران با چند فیر هوایی مردم قریه را متوجه آمدن خود میساختند، مادر و دختر بدون اعتنا به آنها براه خود ادامه دادند، آنها از جای دوری گل سرشوی برای فروختن آورده بودند. وقتیکه به قریه رسیدند هوا تاریک شده بود.

زن که میدید تقاضا های دختر همراه با لظا قش روز بروز بیشتر میشد، بگن دستبند و گلو بند بوی میداد تا با آن خود را بیاد آید. پوزورا بعضاً یک گل سرخ گرا نفیل را خودش بوی خود میزد و در آن وقت زیبایی او چندین برابر میشد. وقتیکه در خانه «ولگو» پیر زن همراه زنها مشغول چن زدن میبود. پوزورا کنار گانایا دختر جوان ولکورفته یک شاخه گل به بوی او هم میزد بعد در کنار او مقابل آینه ایستاده شده خود را با او مقایسه میکرد پیر زن ضمن خرید و فروش از زیر چشم هردو دختر جوان را تماشا می نمود.

حاجی ولکو پدر گانایا که مرد بلند قامت بود و چهره رنگ پریده داشت بالای سر مزد ور کاران ایستاده بود، آنها در حویلی او یک جقوری حفر میکردند و ولکو تصمیم گرفته بود در وسط حویلی خود حوضی بسازد زیرا خانه عقیش او فقط همین یک حوض کم داشت. او جز گانایا فرزندی نداشت، از همین جهت گانایا دخترش نازدانه و بی پروا بار آمده بود. حاجی ولکو گاهی نگاهش را از مزد ور ها باز گرفته متوجه دخترش و آن دختر گولی یعنی پوزورا میکرد که مقابل آینه ایستاده بودند و زمانی به حرکات و گپ های پیر زن فروشنده دقیق میشد.

پوزورا قبول داشت که گانایا هم زیبا و قشنگ است، فکر میکرد «چرا این دختر زیبا تا حال همه خواستگار های خود را رد کرده و حتی کسی را که از دل و جان او را میخواستند به همسری خود قبول نکند» است ... پس او به انتظار چه کسی خواهد بود ...

پوزورا به تمام نقاط دهکده رفت و آمد داشت و از تمام گپ هانترنگ ها و مسایل با خبر بود. میدانست که راجع به گانایا چه حرف هایی میزنند و در باره او چگونه قضاوت میکنند. وقتی نظر دیگران را به گانایا میگفت و از اسرار مختلفی آگاهی می کرد، گانایا خیلی از او راضی و خرسند می شد. برای خود او هم این مطلب جا لب بود، این مطلب که عکس العمل گانایا در برابر قضاوت دیگران چگونه است گانایا در برابر حرف هایی که شنیده و معمولاً خونسرد و بی اعتنا باقی میماند و هیچجانی از خود نشان نمیداد و در همین وقت در چشمان پوزورا دختر گولی شعله های کینه و نفرت مشتعل میگردد. این بی اعتنائی گانایا او را عصبانی میساخت با خود می گفت: «شاید در دل این دختر بموضع قلب سنگ گذاشته اند ...

پوزورا با غزازی و عشوه راه میرفت و نگاه های مشتاق و پرازتمانی جوانان را بدنبال خود میکشید جوانانی که تقاضا های زیادی می کردند و دائماً بفکر راضی ساختن مادرش

کالودا پیر زن گولی اشیا ی مختلفی را می فروخت. پولی که ازین راه بدست می آورد تا اندازه میتوانست از گدایی کردنش جلوگیری نماید. او گل سفید و گل سرشوی اشیا ی دیگری را که زنها محلات مختلف به آن ضرورت داشتند میفروخت. گرچه زنها دائماً جگره میکردند و پول کم برایش میدادند. اما با ایشیم او احساس میکرد که کار و بارش روز بروز رونق بیشتری پیدا میکند همراه او همیشه دختری دیده میشد دختر جوان و زیبایی که «پوزورا» نام داشت. زما نیکه پوزورا بسیار کوچک بود در روز های سرد لباس های خود را میکشید، البته مادرش او را به اینکار وادار میکرد تا دلسوزی دیگران را بخود جلب نماید.

اما حالا پوزورا دیگر جوان شده بود. چشمان سیاه و بزرگ پیر زن گولی دایم بظرف او بود دختر جوان مانند گل های وحشی زیبا و پائشاد بود. حالا حس تر حم نی بلکه تحسین زنان بخاطر زیبایی پوزورا و دار شان میکرد تا بیشتر از پیر زن چیز بخرد و کمکی با وی بنماید.

شاید زیبایی پوزورا حس حسادت را ترا بر می انگیزفت و آنها با دادن پول بسوی این حس را تسکین میبخشیدند. این وضع برای کالودا پیر زن گولی منفعت آور بود و او را از موفقیت خود را درین تجارت میدانست و از همین جهت پوزورا همیشه با او بسود متنی پیر زن نمیتوانست هانند دورا ن کودکی بالای او امر و نهی کند. دیگر دختر جوان و سرکش شده بود. پوزورا بعضاً با دختران گولی به بازی های مخصوص خودشان میپرداخت، هر روز او شوخ ترود لوب را می شد، اندام زیبایی سنگینی لباسی را احساس نمیکرد و مانند پرنه گلن

و حتی مست باده جوانی بود. او بغافسه همسایه ها میرفت، وزنان پیر را با حرکات عجیب و جابکی خود سرگرم میساخت و گاهی گاهی با اطفال هم بازی میکرد. پیر





پس گانایلا منتظر همین آدم بوده ...  
درین لحظه نفرتش نسبت به گانایلا به انتها  
... رجه رسیده بود ....  
حرف زن دیگری را بغیر آورد که گفته بود:  
ولکوهیچوقت دختر خود را به این آدم میخواره  
نخواهد داد .

بیاد آوردن این جمله او را دوباره خوشحال  
ساخت، از آن دیوار دور شده بطرف خانه خود  
براه افتاد خوشحال بود، میخواستست آواز  
یغوانه برقصد و به هر طرف بدود ، ستاره ها  
برجسته تراز شب های دیگر بنظر میرسیدند و  
بطرف او چشمک میزدند از جنگل آواز های  
بگوش او میرسید، او قیلاهم این آواز ها را  
نشیده بود منتظر حالفکر میکرد که او از مژگور  
آواز مردهاست .

این حادثه روز پنجشنبه اتفاق افتاده بود  
و روز بعد آن که رخصتی بود همه در کنار چشمه  
سله کرده بودند و لباس های رنگارنگ  
پوشیده بودند . وقتی که روز رخصتی گذشت  
فریه دوباره از سر و صدای افتاد و خاموشی مطلق  
خود را باز یافت فقط گاهگاهی آواز فیهای  
ننگ شکای ها بگوش میرسید .  
نزدیک دروازه میخانه چند نفر ویلسون  
منوآختند و واسیلجو می نوشید . با وجودیکه  
واسیلجو مجلس خوشی برپا کرده بود اما باز هم  
غمگین و پریشان بنظر میرسید ، چشمانش فرو  
رفته بود، هر یاریکه جامش را بلند میکرد بطرف  
خانه ولکومیدید و بفکر فرو میرفت .  
گانایلا باز هم فرستاده های او را رد کرده بود.  
بعضی اوقات ویلسون نوازان در حالیکه میخواستند  
از صابل دروازه ولکو گذاشته دوباره پیش روی  
میخانه می آمدند . آنها نغمه های عاشقانه  
منوآختند . واسیلجو هم گاهگاهی آنها را هم

همراهی کرده بود و روزه و لکوهیچوقت و بعد دو  
باره بر میگشت . دروازه همچنان مسدود بود  
و بر روی کسی باز نمیشد ، دیوار های خانه  
بلند و مانند قلعه بود . در پنجره های  
نمه روشن خانه چیزی دیده نمیشد و خانه در  
سکوت عجیبی فرو رفته بود . ایمن وضع  
واسیلجو را مایوس و متانی میساخت .  
این جریانات از چشمان بوژورا بدور نبود  
و در آن اژدری درخت گیلان که نزدیک خانه اش  
بود مخفیانه این وضع را تماشا میکرد .  
دوبلای میز مقابل واسیلجو کنار گیلان  
نشویش چند دانه سیب گذاشته بودند .  
واسیلجو یکدانه سیب را برداشته بطرف  
بوژورا پرتاب نمود اما توانست با سیب او  
را بزنند . سیب بدست بوژورا خورد و به زمین  
افتاد و دختر خود را بی اعتنا نشان داد . گرچه



بوژورا بطرف پائین رفت و در قسمت آخر  
سنگزار کنار آب نشسته زانوهایش را در بر فل  
گرفت، او بطرف آب شفاف نگاه کرد و صورت  
تورا در آن دید. در همین چند روز او هیچوقت  
یتقیر خود را به دقت ندیده بود. او گاهگاهی  
دورا در آیین خانه ولکو دیده بود. در آن  
وقت تصور میکرد که خیلی سیاه است، مانند  
ود چوب، آنوقت بغیر اینکه کنار گانایلا  
را ایستاد سیاه معلوم میشد. اما در اینجا او تنها  
و در این حالت برای او خیلی خوش آیند بود  
به موهای داشت عینا مثل ابریشم ... سیاه  
... این چشمها و چهره مهتابی... او  
میراییکه تبسم میکرد زیباتر میشد و سفید  
بود ولی آنقدر سیاه هم نبود، روی صاف  
و صیقلی داشت و انگشتان دست هایش را  
به هدیگر بافته بود سینه های برجسته و نوک  
تیر او در زیر پیراهن چنین می نمود که میخواستند  
بپیراهن را بشکافند او در حالیکه چشمانش را  
بسته بود آهی کشید، بعد تکانی خورد و با عجله  
چهار طرف خود را دید اما نتوانست کسی را  
ببیند گوه از دور آبی و تگت معلوم میشد  
و دامنه نزدیک آن زرد بود از بین جنگل آواز

به اتر اصابت سیب چودی او شکست ولی  
باز هم بوژورا بطرف مردنگاه نگرد. بوژورا  
ایستاده شد بدون جهت میخواست خود را  
قبر نشان بدهد .

ابروهای خود را بهم نزدیک کرده بود تا  
چنی در پیشانی کشنگ خود ایجاد کند .  
اما توانست تبسمی را که روی کپاش نشسته  
بود بشناسد سازد . دفعتا بصورت غیر اوی  
گفت :

... واسیلجو ... خوب نشان دست هستی...  
اما چرا نشان خود را روی من آزمایش میکنی...  
من دختر گولی فقیری هستم ... خیلی فقیر...  
بعد از گفتن این جملات بوژورا تکانی به مو  
های خود داده رویش را برگردانیده بطرف  
خانه خود روان شد .

واسیلجو که بطرف او دقیق شده بود متوجه  
وجاهت و زیبایی او گردید. بعد از دور شدن  
بوژورا او دوباره جامش را بلند کرده نوشید  
ویلسون نوازاها دوباره به نواختن نغمات مست  
مشروع کردند و دهل نواز با شدت بیشتر  
به دهل زدن پرداخت بعد از آن روز واسیلجو  
هر روز در همانجا می نشست گاهی برایش  
ویلسون میخواستند و گاهی نمیخواستند ولی  
او دیگر بطرف خانه ولکونگاه نمیکرد. بلکه  
متوجه خانه بوژورا بود .  
خزان فرا رسید روز های خوب کار آغاز  
گردید، بوژورا باید در مادرش بطرف جنگل  
روان شدند، پدرش شاخه های اژدر خنجان  
قطع کرده بود تا از آن چوب های برای  
ریسندگی درست نماید و بفرودشد. بوژورا  
گلهای و بته های طبی جمع آوری می نمود  
و کالودا ریشه نباتات را از اینجا و آنجا بدست  
می آورد. روزی در آنای کار که احساس نموده  
بود خیلی خسته شده همانطور اعسته آهسته  
از جنگل گذشت و بطرف دریاچه روان گردید.  
سنگ های بزرگ در راه بهمانی او مانعی  
ایجاد نمیداد. ولی او از بالای سنگهای و یارکان  
آن گذشته خود را به ساحل دریاچه رسانید .  
بالای پایچه سنگ بزرگی برآمده ایستاد  
شد. و بر روی خود آب فراوانی را مشاهده  
میکرد که اشعه آفتاب روی امواج آن می تابید.  
صرف یک قسمت آب زیر سایه واقع شده  
بود قسمت های اژدریچه که عمق زیادی  
داشت تیره بنظر میرسید. در سواحل دریاچه  
رشته های درختان زیر آب مثل مارهای طویل  
بنظر میرسید. سنگی که بر روی دروازه آن ایستاده  
بود بکلی توسط آفتاب سوخته بود و اطراف آن  
را آب شفاف که به آینه می ماند احاطه کرده  
بود .

بوژورا با آن زن با تمسخر جمله ای از زبان  
واسیلجو گفت: «منتظر باش من بر میگردم»  
همه خندیدند و آن زن اضافه کرد :  
... هر وقت بدم از آن دنیا باز گرد، واسیلجو  
هم برای ازدواج با بوژورا باز خواهد گشت.  
این کپها و تبصره ها هر روز دم دروازه های  
کوچه بین زنان جریان داشت . یک سال گذشت  
و درین مدت واقعاتی صورت گرفت گانایلا از دوای  
کرد ولی بدبختی ها در مقابل خانه ولکو صف  
کشیده بودند، حاجی ولکو از شدت غم مرد.  
و مرگ او مصداق به روز تکمیل شدن ساختمان  
حوش منزلش بود .  
بوژورا مانند سابق در کوچه ها گردش  
میکرد، منتظری تنها نبود همیشه طفلی هم  
همراهش میبود، او گاه خود را از کسی پنهان  
نمیکرد. و از کسی خجالت نمیکشید. او امیدوار  
بود که روزی واسیلجو بر میگردد. زن برایش  
میگفتند :  
... اوساده ... اوساده ... تو هنوز هم  
امیدوار هستی که آن مرد دایم الخمر بتو وفا



نیز زن پدرش بگوشش میرسید. آفتاب بهمه کرده باز خواهد گشت ... ؟  
اوحتما روز کوفوف دن باز خواهد گشت.  
(کوفوف دن نام روزیست که هیچوقت نمی آید  
و این ضرب المثل شبیه همان ضرب المثل  
وطنی ماست که میگویند. وقت عمل نی. مترجم)  
بوژورا با آواز مرتضی جواب میداد :  
... او بر میگردد ... چطور امکان دارد که  
برنگردد ... ؟

این حرفهای زننده برای بوژورا ناراحت  
کننده بود و او را عصبانی میساخت ... به زنان  
میگفت : بلی ... او آدم بدی هست ...  
دایم الخمر است ... اما من او را همینطور که  
هست میخوام بگذارید دیوانگی نماید ...  
... او بر میگردد ... چطور امکان دارد که  
برنگردد ... ؟  
بعضی اوقات دم دروازه ولکو او این قصه  
هارا به گانایلا میگفت. اما بدرون آن خانه نفیرفت  
چون دیگر در آن خانه سیاهی بود و تاریکی  
تنها سنگ های مرمری سفید حوض روشن  
معلوم میشد که آب شفاف در بین آن بود  
بوژورا پاپ میندورا میدید که روی لوحه کنار  
حوض مشغول نوشتن است ، او در آن لوحه  
نوشته بود . این چشمه از حاجی ولکوپسر  
بیوف است. پاپ بایک جام مسی از حوض  
آب نوشید و چون متوجه بوژورا شد جام را  
دوباره پر کرده به او داد و گفت: بنوش دخترم...  
توهم بنوش بوژورا ... بنوش و بگو خداوند  
حاجی ولکورا بیاورد ...

هنوز سه ماه از مرگ ولکو نگذشته بود که  
شوهر گانایلا (دادول) هم مرد و گانایلا جوان  
بیوه شد. او مثل سایه ای در حویلی خود رفت  
و آمد میکرد در بین لباس سیاه سوگواری سفید  
تر از هر وقت دیگر بنظر میرسید. بوژورا  
به او دل نمیخواستند زیرا خودش هم غم  
بزرگی داشت ، آنقدر بزرگ که دیگر در دلتش  
جایی برای دلسوزی دیگران نمانده بود  
او زیادت به آوازه هائیکه دور تریه بخش میشد  
گوش میداد، گرچه این حرف ها او را اذیت  
نمیداد. زیرا میدانست که برای آذرتن او  
باینکه گمی زده باشند. دروغ های میبافند  
و قصه های میسازند. با حرف های مختلف  
آنها او را به هر طرف میکشیدند. او هیچگاه  
مانند بود که طوفانها و بادها به هر طرف خم  
و راستش را نراند . یک روز شنید که واسیلجو  
می آید ... اما می آید. تابا گانایلا ازدواج کند  
گرچه بوژورا نمیخواست به این حرف ها  
توجه نماید اما باز هم تکان خورد و اندکی باور  
نمود، با خود گفت :  
بعبه در صفحه (۶۰)



## جمهوری نظام

دژوند نظام کښی لوی سمون راځي  
اصليو اساس کښی ئی بدلون راځي  
تاریخ ته پورې نوی مضمون راځي

چه زده غوښته هغه ژوندون راځي  
نوی نغمه ده سر اوتال نوی

نوی ساقی او خط وخال نوی  
جمهوریت ته پته نظام نشته

پکښی بادل ، پته غلام نشته  
نخسې قدرت علی القوام نشته

قانون ته پورته لوړ مقام نشته  
دغه نظام لوړ حیثیت راکوی

دکار قدرت او حریت راکوی  
جمهوریت مونږ ته ډیر کار شوی

قام او وطن ته خستګار غواړي  
غلامان ته غواړي احرار غواړي

اهل دکار امین مو کار غواړي  
دهیجا هیڅ راز خود سری نه مني

مشری منی خو باداری نه مني  
نوی نظام ملي غرور دا پښی

زده ته سرود ستر گوته نور رابښی  
داصلت حق به غرور دا پښی

نوی نظر نوی شعور رابښی  
دهرچا کار او اهلیت ته گوری

استعدادونو شخصیت ته گوری

دا نظم مونږ ته اهمیت راکوی  
واک په کارو کښی د دولت راکوی

هم آزادی هم شپا مټ راکوی  
اچر د کار او د زحمت راکوی

جمهوریت په دی معنا پیژنو  
ملي رهبر خو له سیمه پیژنو

## پرې نښوده

ګویا تمناوه غځیو ته می پوی نښوده  
اوبڼګه په نښتووه بېلوته می پوی نښوده  
شونډی می دبی په ټکی بنای و ساتلی  
ناڅاپه توبه راغله وتوتمی پری نښوده

کاردسو غځیو ته په کار دوصل شپوه  
خلنده ډیوه وه بلیوته می پوی نښوده

خوچه سمه ماسره جلیل نشوه په اوږکښی  
نیغمی شمله وه ګریدوتمی پری نښوده

هود پوښتنی تصور څه پوښتنی له مانه  
ستادې سپورمی وه غځیو ته می پوی نښوده

خوکه وه جذبه می ستا دغم څو زیلی  
ته که موسیدی خویر وتوتمی پری نښوده

ماحوزه خوانی چه ګریدایخیل غزل کښی  
ژوپ شومولی هغه زیدوتمی پری نښوده

استاد حمزه شینواری

## دسیني کر

چه د عشق په ګرانه لار کښی ډیر خطر د منم چه پکښی احلم دار د سردی  
ستا دمر یاران نه اوری چه شین شی  
زده له عشقه خبر نه یم چه عشق څه دی  
صبر مه غواړه له مود عشق په کار کښی  
زما طالع ښی نه دی یار چټکا  
دعشق غم له خلکو پټ لسه خوشحاله  
څه ښی پټ ګرم چه جهان څنې خبر دی

(خوشحال خان خټک)



## ستر گس

دريغه بیاویدی دآهنا سترگی  
دژبه سوده پوډه پری نه کپړی  
چېنې پتي دغه سترگی د ستر گس  
دغرسترگه هم شی پته دغره شاته  
لکه لمر ته شی رڼا د پوی ته  
دغه سترگوته اوچت کاته ډیر ګرانی  
پوی پری مخلوقات پریوزی له شرمه  
نصرا هسیدي چور کړی ځان له تولدی  
چیرته ستاچیرته دهغه آهنا سترگی



## دغره غروب

سپینو دنگو غرونو شاته  
زېږی لمر وروږو پټیږی  
زما میر او مړه یا دونه  
بیایمی زده کښی ژوندی کپړی

مازديګر وږمه چلیري  
روږی وحشی گلونه  
سرد روکښی انگازه کړی  
دژبو شپنو غږو کښی

دکردي مېرمنی بیایي  
سیرلکي پمشنو وښو کښی  
بوکمکی ماشوم ویده دی  
کپړدی لاندی په زانګو کښی

دښتر وږی څنگله کښی  
ګرڼکي سندرې وایي  
صحرايې ښایسته پیغله  
یوچونکي او بوته بیایي

دشلق وروستی وړانګی  
مچوی اوچت ښا څونه  
زه لاهسی چرت کښی ناست یم  
خوږوی می تیر یادونه

## ملي آرزوګانی او

### جمهوریت

ته رهبر دلولی افغان یی ته سالار دلولی کاروانی  
ته تصویر دلولی جهان یی ته مشعل دلولی ارمانی  
تاربا دژوندون راوړه دزخمی زړو نو سروروشوی  
دبوسف حیات زبړی دیعقوب دسترگو نوروشوی  
دانتظار دنوی ژوند دی داوولس په تنه کیښود  
دشلم قرن افغانه جاودانه نوم دی پری ښود  
دقربانی بویه همدوره چه تاګری نښاده  
ستا دتوری له برگسته په وطن رڼا رڼا ده  
مړنی هغه ته وایي چه ددهر افسانه شی  
دخیل قام ولس په شونډو زغمه شی ترانه شی  
په رښتیا چه ته لپږ یی ته ناچي د افغانانو  
ته خطا شوم ته حامی ئی دبی وژلو انسانانو  
دملی هغو رڼاکي پریالی په خپل قیام شوی  
دجمهور علمبر داره په وښتیا محمود دقام شوی  
انقلاب په تاګری فخر ته کړی فخر په خوانانو  
دملت په باتورانو داردو په شتو زمریانو  
دا اقدام دی مبارک وی دانظام دی مبارک وی  
داسپلی دی تل ژوندی وی دغه جام دی مبارک وی

عبدالله شفقور

## بدگمانه شوه

راغله دستم په خیال ودریده پشیمانه شوه  
اویکې یی په مخ شولی روانی اورا نه شوه  
عشق کښی می شکونه خدایه عقل نه سوانشوله  
ماوی دیقین دنیاوردانه شوه خو وروانه شوه  
زده کښی می دوه غلاخکمی نیغ ورته کتی نشول  
شومر چه می شات ساتلو هومره بدگمانه شوه  
وصل کښی لکل شم چه څه وایم زبه می ونښلی  
ماته دجهرا نه د وصال پښتالی ګرانه شوه  
شکاری پخپل خان یی آینه کښی زده بایلی دی  
څکه خو په ما باندی ناستر سیه مهربانه شوه  
(مفتون)



# هنرمندان خارمساد

## نقاشی سارا دختر چرچل

عجیوقت فکر نمی شد که خانواده چرچل با از حلقه سیاست فرا تر گذارد و به سوی هنر و آنهم هنر ناشی آلوده باطن روی آورند .



سارا در پهلوی یکی از آثارش

ولی اکنون ادوینا سندیز ۳۴ ساله دختر بزرگ سر ویستون برای اولین دفعه نمایشگاه نقاشی را در نیویارک بر پا نمود . این حرکت او غوغای را برپا نمود زیرا در مجموعه آثار نقاشی او نابوری سیاه و سفیدی وجود داشت که آن را بنام ( ویستون و کلمنتین ) یاد نموده و هر دورا روی دریاچه تایمز در حال عشقبا زی نشان میدهد .

این تابلو خشم بسیاری از اعضای خانواده اسراف را علیه نقاش جوان برانگیخته است . در مجموعه یاد شده میتوان از تابلو های « مردی در پنجره » « روز مقدس » نام برد . همه این تابلوها باطن تندآمیخته است . او در جواب سوالی بیان داشت که :

« در نقاشی هایم سعی می کنم جای کشیدن خطوط گنگ شخصیت هارا بنمایانم » .

فروری با به عرصه زندگی گذارده اند ، امسال درماه یاد شده هر دو هنرمند سالگرد تولد شان را در اپرا خانه سترو پو لتین نیویارک برگزار نمودند . جالب است که همین موقع جیمی دورانت کمیدین و شماربوس معروف نیز هشتادمین سالگرد تولدش را جشن گرفت . همچنان ایوبی بلاک پسانونو از معروف سیاه پوست در همین ماه ها پایه سن نودسالگی گذارده و جشن بزرگ سالگرد تولدش را در نیویارک بر پا نمود .



واین هر دو هنرمندیست که در یکماه با بعرضه وجود گذاشتند

## تقارن روزهای تولد

تاریخ پیوندی بین سراینده معروف خانم کاراباش و آ هنگساز بنام انریکو کرو سو بو جود آورده و آن اینکه هر دو هنرمند در ماه



جیمی دورانت



ایوبی بلاک

## تازه ترین چهر های هنری

در فیستوال حلم که درین تازگی ها در مسکو دائر گردیده هنرمند هاز هشتاد و شش کشور جهان شرب و زیدند . اینها عبارت اند از بازیگران با نام برادران وستاره های مشهور سینمایی در جمله این هنرمندان دو طفل ( یک دختر بنام لوو سناره سینمایی رومانی ) و یک پسر



لوو بریجیدا ( در حال همراهی با فوتو های شان مصاحبه با نماینده اخبار ) بشما معرفی مینماید .



ا یلینا ستاره معروف مکسیکوئی

( بنام سینفان از نیسگان ) نیز شرکت دارند .

واینک بعضی از این هنرمندان را که در فیستوال شرکت نموده اند



سیمفان از نیسگان



لولاو سناره مشهور رومانی.



ژوفین بارقن قلبه اش

بازگشت خواننده ورفاصه فدیمی ژوزفین باکر ۶۷ ساله که زمانی خواننده ورفاصه مشهوری بود . با وجود پیری هنر سر کو تا هی از ویلا یش در فریح رویورا در پیش گرفته و با ۱۲ طلل پسر خوانده و دختر خوانده اش به نور بارآمد . این بازگشت بخاطری است که پس از ۹ سال دور ماندن از دنیای هنر دو باره بان کامرند . درحال کلو تیکی او روی سترقت و باوجود اینکه نه سال از جهان هنر اومانده بود باصحر آفرینی آهنگی را خواند و بدنیال آن به پایکو بی آغاز کرد . زمانکه اورقص معروف راسام رقص با گل های عشق آغاز نمود . تماشا چنان مدتی بیا ایستا دند و برایش جکچک نمودند . به این ترتیب او نشان داد که پس از ۹ سال گناه گیری از جهان هنری می تواند هم چنان سرزند . سراید و پایکوبی کند .



- ۲۲ -

و چون خروس آواز داد، کانظر از خواب  
 او شد اولین چیزی که در آن لحظات به آن  
 انداختند خروسش بود و کسی مقابل  
 وی نیست و می پرسید کاکا چه چیزی را  
 خواب دیده‌ای؟ مسلماً جواب میداد که: ای جان  
 من خواب دیدم که خروس سم را در زیر بغل  
 گرفته و با بدروی سماوازی شرط بستام  
 که خروس صدم را با خروسش گشو نموده ام.  
 روز های دراز تابستان کانظر کاری  
 داشت چنانکه بنشیند و با خروس سرگرم  
 بود چنانکه گوئی آن خروس بی زبان با خروس  
 نه دیگو نه تنها بزرگتر می سرگرمی او بود  
 نه حرفه و شغل او هم بشمار میرفت و ازین  
 به عاید می داشت زیرا هنگامی که او را  
 می گفت اینداخت با دایگرا ن شرط می بست  
 و آن خروسش میزد او قسم شرط را برده  
 ترفیع پول میگرفت. او اسم خروسش را  
 به گذشته بود که نامش همانو مانند اسم  
 به براستی کاکه بود منتها بعد از آنکه  
 عزیزه جنگی بودند و دیگران استفاده نمیکند  
 بیایدیم عاقبت گریختند را میدانست. معمولاً  
 کانظر که مرغ کلسنی جنگی نگاه  
 میداد اگر مرغ نشان دیدمانی بازند چنانکه  
 است که کارد با گوشش شناسنده شما نگاه  
 بپلومیشود و افسردگی خاطر و سرافکندگی  
 می چند روزی برای صاحبش باقی ماند.  
 ماچه و حشمانه است جنگ و چند روز حشمانه  
 دیدگان را جنگ و ادا و گرفت و تماشا  
 رفت آنهایی که برنده کوچک و مقبولی را  
 نفس می اندازند و ناله های او را به نام  
 «دندن» به لذت می شنوند اگر اندکی گوش  
 خود را باز کنند و خوبتر آن صدا را بشنوند  
 به بدوستی میتوانند شخصی بدنه که  
 آوازه فغان هائیت برای آزادی و جدایی  
 من و جسان ولی هیچ عجب نیست، بدو نایما  
 ما هایی ما وجود دارند که ملت ها را بجای  
 نداشته جنگ شرا تماشا میکنند و لذت  
 برند. جنگ خانها بر او انداز و مینام سالها  
 ل انجامید و هنوز هم بیایان رسیدن آن  
 روت قطعی مشهود نیست، با حمایت های  
 از اسرائیل آنها را به غصب حقوق دیگران  
 بیب و دشمنی و کینه میان آنها و ما را  
 نیست میبکند تا آنش می که فروخته شده  
 وخته بماند و انسان هایی که دین آتش  
 میوز به همان پروردگاری شهادت دارند  
 چنانکه هم او را در مشهود، چون دین جنگ  
 دیگران دخل امت ...



فایه‌ی که خود را در دهه فن و ادب می‌اندازد  
دبیات سرشته دارد خیلی بخود متفرد  
حرف‌ها و کلمات کلان و جاق‌ها از پیش  
می‌شود و نشوند ناله در اولین برخورد  
دانشمندی می‌اندازد متحیر و نویسنده‌ای  
ند تواند ولی ایشان این آبی همه چیزدان  
می‌جا و دی همه شمر آفتابگردان و از  
ست و مردم‌شناسی سخن‌ها می‌گوید و رواج  
و زنگین شعر و نویسنده‌گان دنیا را نظر  
و مطابق مودرن برخورد (بچه) و بعضی  
بر همتا خطاب بر نم‌اند.

با وجودیکه تلاشی برای پول است از نظر  
توده حاضر میزند ، شخصیتی ندارد و کسی  
را چیه شخصیت ها برا نظر کرد . « باترا لوی  
« عقل منطق و دانشی خود ایشا نرا تو ل  
و ترازو می نماید .

من وامثال مرا چرند نویس میگوید و با  
بزرگوارى خاصى که دارد میخواهد «راهنمایى»  
کند ولى وقتى که اثرى از خامه «توانای» خودش  
نوازش میکند آدم را ... میگیرد .

۱) او بگفت بسیاری از جوانان حق استادی (۱)  
 دارد بگرفت آنها را به حق از خواب حرف زدنش  
 بپایب خوده اند، او بر استی خوب حرف  
 میزنه خوب دلیل و مثال می آورد، خوب  
 از برای میکند اما نه به این دلایل و نه به این  
 افعال خودش توجیه دارد و نه عملاً آمی  
 است که بتواند یک عیب از هزار عیب خود را  
 بپایب آنکه در کتاب او خوانده و دید بگفت دیده  
 در خوشتن اشخاص کند و بداند. و این شخص  
 کیست؟ باید عرض کند و بداند. و این شخص  
 نیست اگر شما در اطراف خود دقیق تر نظر  
 ندرای کنید این تپ آدمها زیاد می بینید.  
 مگر نکته جالب توجه اینست که کسی تاحال  
 به اینگونه اشخاص نگفته دیدار آنچه عادل  
 هر دی نشان، اینگونه آدمها در میدان علم  
 بازی ندارند جز توجیه بیکدیگر خود را و ...

- 20 -

خندروژ قبل باجمعی از رفقا درباره شعر  
فنگویی داشتیم باید عرض کنم که مخلص تان  
خیلی چیزها را نمیداند ولی شعرا یکی  
میباشد، ببرحال چاره نبود چرا اینکه در بحث  
شان شرکت کنم، ازجمله وفادارتان از پیشتر  
نمودا در شعر و شاعری وارد دانسته از قرا  
ر معلوم بارچه های مظلوم شان در جریان مجلات  
نشر میدهند.

دوست دیگرما که خیلی ظریف است و از همین سبب نوشته های مرا مزخرف میگویند هسته بدون اینکه دیگران متوجه شوند بن شمشکی زده کاغذی را از جیب بیرون کرد مقابل دیگران گذاشت. من از اشتباه او افسوسمیدم.

که حتماً میخواید وفیق آزادی کند و دونفر  
مشاعروا اندکی خبرهایه بسازد. او گفت:  
- من یقین کامل دارم که این شعر بیدل را  
هیچکدام تان تا حال ندیده اید ولی این شعر  
بیدل از جمله همان اشعار پیچیده و خطرناک  
است.

وفاقی شاعر ماکہ شعر را خواندند ابتدا  
ندکی بفکر فرو رفتند، مکه درک کرده بودم  
موضوع از چه قراست گفتیم :  
... ها ... کدام سر است .. یلی یلی ..  
این شعر بیدل را دیدم، مگو تنهاسیایک  
بیدل شناس همیشه میخواند بفهمد که این  
شعر شعر بیدل است یا نه، زیرا درجمله  
شعار بیدل این شعر از قلم افتاده و نقل  
نشده است و من این شعر را بصورت تصادفی  
درجایی دیدم .

جون جلی حر فمزد آندو نگر که  
می خواستند در شعر و شاعری بیخبر معرفی  
نمودند هر دو بیک آواز گفتند :  
- ها ... این شعر باید حتماً شعر بیدل  
باشد .

من دردم میخندیدم و فهمیدم بودم که شعر  
 مذکور را که در حقیقت غیر از شعر هر چیز دیگری  
 و خود آن دوست ظریف ماساخته و بچه ها را  
 زار میداد. مطلع شعر چنین بود :  
 تاسخر گاهان بساط نوپاشی های ماه  
 بین بود افتاده بود و قوس زح افتاده بود.  
 بعد یکی از دقایق شاعر ما قصیده (۱) را  
 بخاطر خواندن و در هر هیئت دیگران را و اه  
 می گفتند و هم و اه می گفتند، بعد نوبت  
 منی گردن شعر فرارسید، ما گفتیم که چون  
 شعر و شاعری اقتاد و از دستیم باید این  
 مصرع را فلانی و فلانی (دقایق شاعر ما)  
 می کنند.

انوسوس در آن مجلس نبودید تا مبادید بدهک  
فلک حاج جانانی داشتند و باچه خوار  
رحمتی آن اشعار بی معنی و معنی میگردند  
مضمون ازبغی کلام پیدل توصیف ما  
دعبل می آوردند، آخر چون دادوس نفو دیگر  
اصل موضوع را می دانستیم بیشتر ازین  
نوانستیم خود را تکبار میصدای بلنخنده و  
سر دادیم و آنوقت بود که رفقای شاعر ها  
نوجه اشعار خود شنیدند. ومن در همان مجلس  
یاد قصه دیگری نمودم: میمانم صفت  
یک بوم یک از همینان ما گاهگاه شه

بدون شرح



میگفت و به معلم ادبیات درِی میداد تا صلاح کند و معلم صاحب ما هم تائید می‌نمود در آن دستکاری میکرد، یک روز آن همصنفی مایک شعر حافظ را روی کاغذی یاد داشت کرده بود، وقتی معلم صاحب ما آنرا دید گفت :  
- این شعر خودت است ؟

مصطفی ماکه حرف معلم را درست نشنیده بود گفت :  
 - بلی از خودم است .  
 آنکه معلم ما شروع کرد به اصلاح کردن آن شعر و در آخر گفت :  
 - ببین به آن دو رهنمایی بروز شهرت خوبی شده میروند .  
 مسلماً اگر معلم ما می شنید که آن شعر شعر حافظ است هرگز جرات نمی کرد طرف آن چپ نگاه کند ، چه رسد به اینکه آنرا اصلاح (!) نماید .

- ۲۶ -

و چون پیاله چای را بزمین گذاشتم آن  
مرد گفت :

— ای شرمندوک دیدی که چه شد ؟  
گفتم:  
— نفهمیدم، منظورت چه باشد ؟

- ای ژوندونیست جوان، مگر تو همین  
وضع را نمی‌خواستی و آرزو نداشتی ؟ ...  
بارها خوانده بودم که بخاطر سوء استفاده  
زموثر های سرکاری قلمفرسایی کردی .

مفتم :  
- بلی بیاد دارم واکسون می بینم که  
آزوریم برآورده شد .  
آن مرد لختی زده گفت :

ای شومندلوا، بعد ازین آقا زادگان و نازان  
بروردگان دموتو های الف برپایه گردان  
نازونخره نفروشد و دیگر موتو الف بی بی ...  
چان و بی بی ... چان را تا آرایشگاه و سرای  
بیلائی نبرد، موتو سرکاری را پسو شانوده  
ساله فلان آمر اینسو و آنسو ننداند  
نفت:

- بلی، تا ابد دنیا یکام سوء استفاده کنندگان نچرخد .

مس - سالانه لکها افغانی ازیودجه هروزارت  
مصرف ووغنیات وتویم موتو های بی زبان  
سوکاری رسیدی، واین موتوها گاهی دریغمان  
گاهی دو لغمان به اقتضای موسم دوانیده  
سدی مگر حال بنگرکه شبانه گاه چون موتوها  
فیس واحتی کشیده یاشروی وزارتخانه ها  
ستراحتی نمیدهد تابواری کاد فردا تجدید  
نویز و ذخیره قبل نمانند

— حالا بسیاری از کارهای ناشده که ناشده بودندش بعلمت کم پولی بود با استفاده از این سرفه جویی به کارهای شدنی مبدل میگردد. منید گفت:

حال تماشایی است قیافه هایی که درین  
موتراها با حق لم میدادند و توکاری و گوشت  
از بازار باین موترها خریده به خانه حمل  
میکردند و در شب نشینی های شان دریور  
بچاره تانصاف های شب در میان موترا دم  
واژه فلان آقا منتظر در ماند

33



زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهرشوم را ترک میگوید. دختر کلا نشی هندی توسط ناصر، ما مایش بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دوباره بشهر بخانه ما مور مرکز که سابقا در آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را به آن سر نوشتشوم کشانده انتقام بگیرد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی بهم میزند و خود در خانه فامیل تر و تمندی بحیث خادمه استخدام میگردد و در صدد آن می افتد تا ببر وسیله ای ممکن باشد، بمنزل انجنیر مذکور راه یابد و پلان خود را عملی سازد.

# آمنه شاد

خودش غرق نشاط و مسرت بود : چه خدمه شایسته ای که یکی بعد دیگر باین جوان تقدیم نمود و در مقابل هر کدام چه اجر و پاداشی که از وی تقاضا کرده است! اما هیچگاه نتوانسته بود دختری نظیر من برای او تقدیم پدارد، دختری مانند من زیباروی، موزون قد، خردمند، چیره دست درکار، و آشنا بروحیات و نیاز مندیهای جوانان آسوده حال. بنابر آن بدون کمترین تردید در بدل این کار دو چندان اجر خواهد گرفت و من نیز بنوبه خود در آن منزل زیبای قشنگ و در خدمت آن جوان توانگر مرفه که به نهای در منزل زیست مینماید، از سعادت و آرامش برخوردار خواهم شد. در تحت امر و نسبی بانویی که ما فوق من قرار داشته باشد قرار نخواهم گرفت و خدمتگذاران منزل با من سربرخاش نخواهند گذاشت.

در آنجا به تنهایی حکمرانای مطلق العنان منزل او خواهم بود و در صور تیکه دو ستش بدارم، ملک دلش را نیز تحت سلطه خویش قرار خواهم داد، زیرا دریچه قلب او برای کسی که بتواند درمزش گشودنش را بپاید باز خواهد شد و در تحت فرمانش قرار خواهد گرفت. باگفتن این جملات نفسی عمیق کشید و خنده ای بلند سر داد و خود را باز دیگر روی افکند و بشدت در آغوشم کشید و گفت : من اکنون سخت مسرورم و در عین زمان نسبت بتو حسد میورزم مسرتم ازین جهت است که دوستت میدارم و حسد ازین جهت می برم که آرزو مینمایم تا کاش خود دم بجای تو میبودم و بر نعمت های کم نظیر این خانه دست می یافتم. من سخنانش را میشنوم و برویش تبسم میکنم و بلطف و مهر با نی مقابله مینمایم، اما پراشی نمی گویم که من خودم برای برآورده شدن

توانست هشیارانه حرف بز ند و من توانستم که سخنانش را بشنوم و به مطلبش پی ببرم، بقراو گفته او دنجیر بخدمتگذار احتیاج دارد و لزومی خواسته است تادریز مورد کمک نماید و در جستجوی خادمی براید و در برابر معرفی او پاداشی نیکو در اختیارش خواهد گذاشت او هم بخاطر من و هم بخاطر

تمام حرکات شگفت انگیز به من اجازه نداد حتی کلمه ای هم بزبان آورم و حرکتی بازآوده خود انجام دهم. او کاملاً بیگ دیوانه ای مبدل شده و اطاق حیثیت میدانی را برای حرکات دیوانه وار او اختیار کرده بود، قط زمانی آرامش خود را باز یافت که دچار سرگیجه شد و بامن روی صحن اطاق افتاد.

آمنه، فریاد می داد که چه کاری انتظارت را میکشد، فردا بکاری گماشته خواهی شد که کاملاً اسباب رضایت برافراهم خواهد ساخت و پیش از آن هیچگاه بکاری نظیر آن دست نزده ای. منزل ما مور را بخاطر نیلور، و خانه ای را هم که احتمالاً نه در آن مر تکب این گناه بزرگ شددی فراموش کن. تو دیگر به کاری راحت خواهی پرداخت. کاری که سود زیاده، نعمت های فراوان، برایت خواهد آورد... آری کار خواهی کرد... کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد. اینجا ش من بجای تو میبودم و میتوانستم بسن کنونی تو برسم. بلی، کار خواهی کرد و خوشبخت خواهی شد؟ زنو به هنگامیکه این سخنان را بمن میگفت سخت بیقرار بود، شادمانیش حدود نداشت، و از فرط خوشی حرکاتی آمیخته با رقص و جست و خیز و مملو از جدیت و هزل انجام میداد. حرکاتی که گاهی با دست و گاهی با روی و گاهی باتمام عضلات بدن صورت میگرفت. حرکات بجنون و اختلاط مزاج بیشتر شباهت داشت تا با خوشی و مسرتی که از یک انسان عادی ظاهر میگردد.

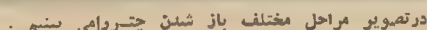
زنوبه بدون آنکه بتواند با این جست و خیز و اظهار جنون آمیز خوشی خود اکتفا نماید، خود را برمن افکند و غرق بوسه ام ساخت و از دستا نم گرفته بپا استاده ام کرد و رقص داد و پسر غت گرد و اطاق دورم داد تا حدیکه هردوی ما روی فرش افتادیم. او در جریان





《中国文学史》(第二版)《中国文学史》(第三版)《中国文学史》(第四版)《中国文学史》(第五版)

صاحبان صنایع ایس ویسیون از مونتروال  
کانادا به تازگی دست به ساختمان برج کنترل  
ترافیک زده اند که می تواند بروی يك موتورلاری  
جای بگیرد .



خطو .

این مأموریت ابتدایی می توانست زمین را  
برای نجات سبک‌آب آماده سازد .  
در مدت ۱۱ روز، آزمایشگاه فضایی از بحرانی  
به بحران دیگر داخل شد .

در مرستون مرکز فضایی سعی بعمل می‌آمد تا مشکل را برزودی حل نمایند ولی متأسفانه با حل این مشکل درد سر دیگری پیدا می‌شد. مشکل اساسی ما پختن باقی بود و آن اینکه چگونه رانندگی داخل آزمایشگاه گسترش شود؟ مشکل دیگر کمبود انرژی لازم بود که از خراب شدن پره های آنتنای بیان آمده بود. مشکل کمبود انرژی رادی را توانستند از طریق بسفند فراموش رقم نمایند.

درهتسویل بختونارد، ژوزف لاورین و  
پاول ویتتریک سلسله تطبیقات انجام دادند  
تا آنامادگی بیشتر برای حل مشکلات باشد.  
اینکه درس‌های دیگری وجود نیاید. آنان  
همه واسطه اژدین لباس بیرون، مخزن‌های  
ب و پتری های آفتابی مجهز شدند. در شروع  
نصفه اختیران سسی نمودند تا طریق جدیدی  
را کتوری درجه حرارت داخل آزمایشگاه  
ضایع بدست آورند. در پی‌لاره دو داخل  
هرآیین چون کابین مونواسکاید، تونل -  
سکونادو هایدروژن سیانید پرانگه شده

فقط هفت ساعت بعد از پرواز، سفینه فرماده به آزمایشگاه نزدیک شد.

اول فضانوردان مذبوحانه تلاش نمودند تا پاره های آفتابی صدمه دیده لاپراتوار را باز کنند . بعد پس از تلاش های مداوم فضانوردان موفق نشدند که به آزمایشگاه فضایی لنکر نمانند . بالاخره آنان سفینه فرمانده واپس از مانورهای زیادی به مشکل لنکر انداخت . سپس فضانوردان زلزله خسته سفینه را توقف دادند تا ساعتی بخوانند .

صبح، برای ورود به آزمایشگاه تلاش کردند.

میپس اولین فرمان اژناما صادر شد .  
ناجترآفتابی را بهین نمایند ، تا از شدت گرمای  
یاد که نتیجه کار نکردن درست دستگاه سرد  
کننده آزمایشگاه بود بکاهند .

در صورت پس شدن چتر آفتابی فضانوردان می‌انستند تا به صورت آرام روی نقاط خراب شده کار کنند و در غیر آن این کار بکلی عملی نبود. اولین اقدام فضانوردان این بود تا یک کلاه چتری مانند روی راکه روی پایه ۲۱ فنتی نصب شده بود بیرون بکشند. فضانوردان مجبور بودند تا این پایه را از صورت ۲۵ تا ۱۸۹

يك نون زووق برای مسابقه كشتی وانی  
كه تركیبی از باد بان مزجگیر و كشتی كوچك  
است از طرف كمپنی وینده موفینك در سان-  
امیتسگو ساخته شده است. این زووق  
راكه باد پیمای نام گنارده اند دارای بادبان  
۱۴ توده بوده و پهنای زووق آن ۳۰ سانتی‌متر  
این طوری نصب شدی كه زووق را این می‌تواند  
بدلخواه خود وحسب وزش باد آن را تنظیم  
كند. به‌عادی كمپنی این باد بان كه از  
پلاستیک پوقانی ساخته شده می‌تواند تا  
۴۰ میل در ساعت سرعت بگیرد. وزن این  
زووق فقط ۶۰ پوند است در حالیكه فقط  
۱۰۰ پوند وزن دارد. قیمت این  
زووق ۶۳۵ دلار میباشد.

برای رفع این نقایص کنترل کنندگان به  
هیات یکسلسله فرمان‌های برای تخلیه کابین  
انجام داده و تصمیم گرفتند تا فضاوردان را برای  
مستقیم گذر میمنه‌نموده و وسایلی را برای  
خنثی کردن اثرهای گاز زهرآکین بکاربرند.  
ولی هنوز ضربه اساسی در پشت پرده بوده،  
در وسط هفته، دانشمندان فیهیدنت که مانورهای  
اولیه برای نگهداری آزمایشگاه اوزونیروستقیم  
انتخاب آنچنان سایه‌ی رایج‌بوده و خطر ترکیب  
داخل آن به یخ زد شروع نموده و خطر ترکیب  
ایمن‌نیرت، این امر فضاوردان را وادار به  
داشتن تصادف به مانورهای زده سکای لب  
آوردی تنظیم نمایند تا حواصت داخلی تنظیم  
شود.

همچنان وضع خراب می‌شود. انجیران  
درو زمین مجبور شدند تا وسایل جدیدی را برای  
میات نجات آماده سازند.

همچنانکه فرمانوردهان برای نجات آزمایشگاه  
نمایش کرده و به سختی کار می کردند دکتران  
برهوستون را توسی شدید فرا گرفته بود .

برای ناسا روز های بحران ، زمان آزمون بزرگ بود. اگر نجات آزمایشگاه به علم پیروزی منجر می شد کانگرس تمام پول مصارف تحقیقات فضایی را بدمیکرد ، ولی خوشبختانه ضامن بردن با تلاش فراوان توانستند تا آزمایشگاه را از خطر متلاشی شدن نجات

.....

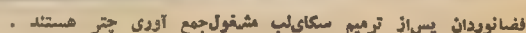
ترمیم کننده نسخه های خطی  
دستگاه اکتشافی پوهنتون هبریو به تازگی  
دست به ساختن ماشینیه زده است که به آن  
میتوان کتب قدیم و نسخه های خطی گذشته

راتریمیم نموده و از خراب شدن جلوگیری نمود.  
دراول آثار گرانمایا که ساخته شده، روی  
پرده آب ریشمی در داخل ماشین گذاشته میشود.

بعد فبر کاغذ و اضافہ میشود و ماشین بکار  
می آید . طی چند دقیقه ، ماشین به صورت

اتومات کاغذ راطوری تنظیم می کند که محل  
ہایارہ شدہ وسوراخ ہابہ همان اندازه قبلی  
مطابق اصل ب کند .

بالاخره ماشین آب بکاررفته را کاملاً خشک می نماید . به این وسیله حتی میتوان قوته های کاغذ را دوباره باهم چسبانده و به حالت اول برگردانیم .







### علت ریختن موی سر چیست ؟

حبیب الله از شهر آراء

ریختن موی سر علل زیاده دارد که باین مختصر نمی گنجد . بهتر است شما بدکتور چندی مرا جعه کنید تا علت را در یابد و بتداوی نان ببر دازد .

.....

طفلم در وقت غذا بی دردی تقاضا نوشیدن آب می کند آیا کدام ضرری ندارد ؟

ح ، ص از شیر شاه مینه

بعضی از مادران فکر میکنند که اگر طفل در آنای غذا آب بنوشد اشتهاش خراب میشود در حالیکه این طفل بنابر اینکه مقدار ، آهن و وجود دشمن کم است لذا مقدار بیشتر آب را تقاضا دارند . پس لازم است باین نوع طفل در بین غذا آب داده شود و بهتر است عوض آب چای سرد را که چند قطره لیمو در آن انداخته شده باشد بنهید . تا با اشتها ی کامل غذا بخورد .

اگر طفل شما از اندازه عادی زیادتر آب می نوشد در آن صورت بهتر است او را به طبیب معالجه ببرید تا بشما مشوره دهد . زیرا نوشیدن مقدار زیاد آب دلالت بر کدام مرضی در وجود طفل شما نمیکند که باید هر چه زود تر تداوی گردد .



و قتی که خریدار کاغذ تشناب ، آدم شکاک باشد !

نظیر آنرا انجام دهید بهتر است مریض را چند لحظه بحال خودش بگذارید تا نفس راحت کشیده و بصورت راحت سرفه نماید . سرفه کردن بهترین وسیله است که بواسطه آن پارچه غذا از گلو ، جائیکه بند مانده جدا میگردد و اگر متوجه شدید که حالت او بهتر نشد در آن صورت دهان مریض را باز کرده و انگشت خویش را که پاک باشد بگلویش داخل نموده و پارچه غذایی را که در گلویش بند مانده بکشید و اگر امکان آن نبود که غذا را از گلوی بیرون کنید در آن صورت با همان انگشت خویش که در گلوی فرو برده اید پارچه غذا را بسوی معده برهانید تا جای خود را تغییر داده داخل معده گردد . و اگر این کار شما نتیجه مطلوب نداد در آن صورت مریض را رو بروی زمین خوابانیده و آهسته آهسته به پشتش بزنید . اگر کودک شما باین عارضه دچار شد در آن صورت بدون اینکه عمل متذکره را انجام دهید پا های طفل را بلند کرده و سرش را بزمین قرار دهید و لحظه صبر کنید تا طفل سرفه نماید آنوقت پارچه غذا که در گلویش بند مانده است پائین میاید .

### اگر پارچه غذا در گلوئی شما گیر کند

بعضا در وقت صرف غذا حالتی برای يك شخص رخ میدهد که غذا در راه گلو بند شده و شخص را دچار تکلیف زیادی میسازد . این حادثه نزد بزرگان و اطفال رخ داده میتواند در خانواده ها عموما عادت بر این است که بمجرد وقوع حادثه یکی از اعضای فامیل برای اینکه تکلیف شخص را رفع ساخته باشند بادست به پشت او میزنند در حالیکه باید ملتمس باشند که این کار شان عوض اینکه کمکی به شخصی مورد نظر نماید خطراتی را برایش بار میآورد - زیرا در نتیجه این عمل امکان آن میرود که پارچه از غذا بدخل شش ها گردیده و خطرات زیادی بار بیاورد . وقتی شخصی از اعضای فامیل شما باین تکلیف دچار شد بدون اینکه به پشت او بزنید و یا کار دیگری



### نقش شیر گاو در مرگ اطفال

تا بحال برای مرگهای ناگهانی اطفال توضیح رضایت بخش نیافته بودند و فکر می شد که مرگ در اثر کمبود آکسیجن روی میدهد . اکنون دو طبیب جمهوریت اتحاد آلمان پس از تحقیقات فراوان باین نتیجه رسیده اند که در مرگ ناگهانی اطفال حساسیت آنان در برابر شیر گاو نقش موثری بازی میکند . در اتو پس اینگونه اطفال - طبیبان متذکره متوجه تحولات شدیدی در ریه هاشده اند . این آسیبهای ریوی عبارت از انسداد شاخه های نازک ریه می باشند که در اغلب آنها بلغمهایی بچشم میخورند . در نتیجه این انسدادها قابلیت جذب آکسیجن تقلیل میابد تا اینکه بالاخره مانع تنفس شده و موجب مرگ میگردد . البته اینگونه تحولات ریوی در بیماریهای سرما خوردگی نیز روی میدهد ولی در بسیاری از شیر خوران ناشی از قبولی مواد در ریه میباشد مثلا در قسمتهای مسدود ریه ها وجود اجسام مرگبازذرات کوچکی چربی باقیات رسیده است . طبیبان احتمال میدهند که هنگام غذا دادن بطفل در خواب مقدار کمی از غذا به گلو بر میگردد و وارد نای میشود بدون اینکه در اثر سرفه خارج شود و ذرات پروتئینی شاخه های نازک ریه را مسدود میسازند بعلاوه اورگا نیسم طفل در صد حمله به پروتئین بر می آید و اجسام دفاعی میسازد . بدنبال بر خورد چند بار با پروتئین شیر عکس العمل های الرژیک شدید بوجود

می آید که موجب شوک میگردد . البته در همه موارد ، در موارد عدیده در اثر ورود مکرر مقدار یز اندک غذا به ریه اختلالات اضافی پیش می آید مثلا سرما خوردگی که قابل دفع وجبران نبوده است . چون بدن طفل در سال اول زندگی بسیار ضعیف است - از جمله قلب او نمی تواند متحمل فشاری گردد و گروه های سرخ خون او اندک است انسداد حتی قسمت های کوچکی از ریه هایش میتواند عواقب وحشتناکی ببار آورد .

برای جلوگیری از اینگونه رویداد ها دکتوران طب رعایت حد اعلای صحت اطفال را توصیه مینمایند از آنجمله تغذیه با شیر مادر تا وقتی که ممکن باشد .

( د . آ . د )



# مردی بانقلاب

نشان بدهید!

آنمرد بدون تاخیر اجازه نا مه ابرا که از طرف پولیس صا در شده بود به الك نشان داد. «و مطابق لایسنس اجازه داشت دستفروشی کند. لایسنس بنام «جاسو پرودو» ترتیب یافته بود و در صحت آن تردیدی وجود نداشت.

الك گفت: «شما از جور جیا نیستید، اما عیبی ندارد. شاید از ها مپ شایر یا ماسا چوست بیا یید.

مرد با لحن کرختی پاسخ داد: به صورت دقیق از کنکتیکو می آیم اما در جور جیا زندگی کرده ام. شما به زنجیر کلیه ضرورت ندارید، در نگاهش آثاری از شوخی پیدا بود.

نه. من هیچ چیزی قابل پنهان کردن ندارم و بنا بر این هیچوقت با خود کلید نمی گردانم. الك به دنبال حرفهایش به اشیای داخل تنگ نظر انداخت و گفت: «این محل جای مناسب نیست که برای فروشندگی انتخاب کرده اید.» مرد فروشنده در جواب اظهار داشت: «میدانم آقای الك! به دفتر اسکا تلند یارد نباید بسپار رنز دیک شد.»

«شما از کجا مرا می شناسید؟» مرد فروشنده بدون احساس پشیمانی اضافه کرد: «اکثر مردم شما را می شناسند همین طور نیست؟»

الك متوجه بوتهای کری بلند فروشنده شده سر تا قدمش را از نظر گذشتاند و سر خود را تکان داده از مقابل او رد شد...

فروشنده مامور پولیس را تا جایی با چشم تعقیب کرد که از نظر نا پدید شد و آنگاه دستمال مرطوب را دوباره به روی سماق روی تنگ هموار کرده گوشه های

آنرا محکم بست و بهمان سمتی حرکت کرد که الك رفته بود. وقتی رای بنت از عمارت مایتلد بیرون آمد تا برای خوردن نان چاشت برود مردی را دید که در گوشه پیاده رو ایستاده است نگاه تندی بصورتش انداخت اما نتوانست الك را بشناسد و گمان هم نمی برد که از طرف کسی تعقیب شود. در مهیا نخانه کوچک سر کوچه رای و فیلو جانسن نان چاشت ساده شانرا صرف می کردند کسی که در تعقیب رای بود میز مقابل را انتخاب کرد. رای کنار جانسون نشسته اظهار داشت: «این شیطان پیر از معاشات ما کارگران بنام اعانه ده فیصد را وضع میکند و روز از معاشی من شروع میکند و روز نامه هافدا سر صبح خبرش را نشر میکنند که مایتلد مبلغ پنجصد پوند استرلنگ مثلا، پکلینیک فورد اعانه داده است. جانسون در جواب رای گفت:

او یکمرد خیر خواه است اما آنچه به وضع ده فیصد معاشات ارتباط می گیرد، شاید او می خواهد از شر شما خودش را برهاند او چه کمکی می تواند بکند؟ تجاوز در حال رکود است و بازارهای پولی بی موازنه تر از هر وقتی لابد پیر مرد عقیده دارد که وجود شما به نحوی زیاده است. امارای در صورتیکه شما صفحه اید. آل زندگی را فرا موش کنید...

رای جوان بینی خود را کش کرد در حالیکه رنگ صورتش سرخ شده بود جواب داد: «صفحه ایدال زندگی؟ من کمترین معاش را میگیرم و فیلو تو میدانی که من به پول بیشتر احتیاج دارم.»

«اگر من مثل تو فکر می کردم یقینا دیوانه میشدم و یا لا اقل یک جانی بزرگ از من ساخته میشد. معاش من هم پنجاه فیصد بیشتر از شما

## تا اینجا داستان:

گفته مامور ورزیده پولیس که پس از تب و تلاش دو ساله توانسته بود به سازمان بقیه راه یابد به اثر یک اشتباه کو چکش کشته شد.

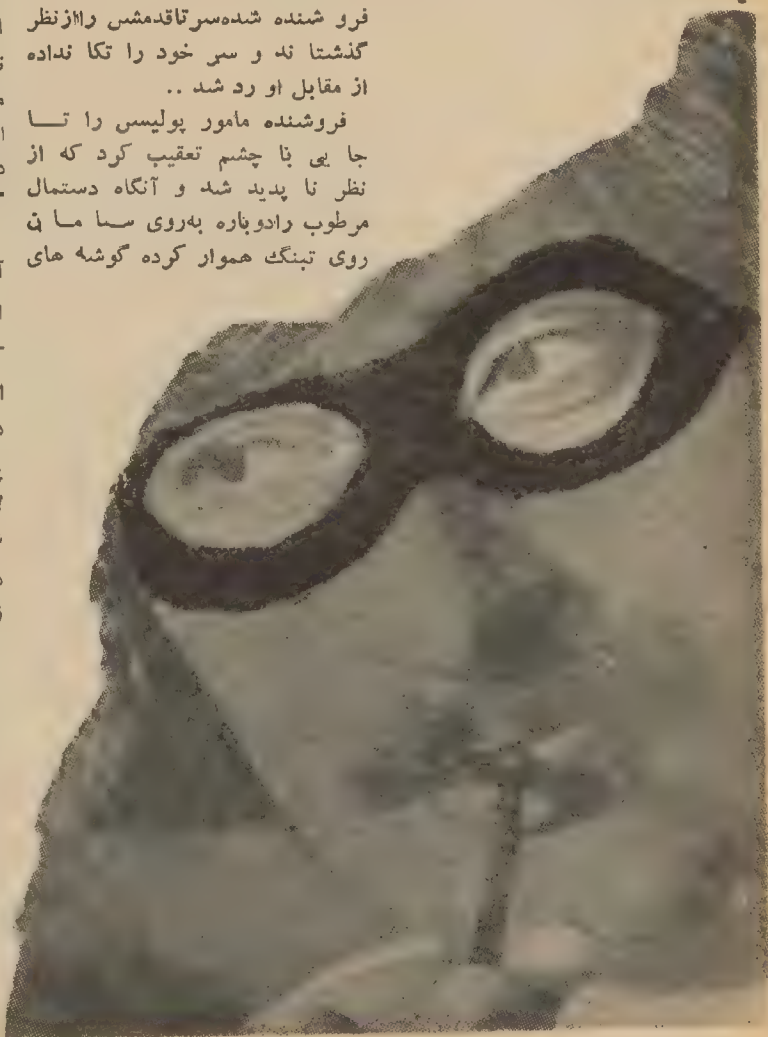
«کنون الك به تشویق دیک گاردون در پی جمع آوری معلومات راجع به شغل اصلی جان بنت و اتحادیه ما تیلند برآمده است. الك در نزدیک دفتر سکا تلند یارد مامور موزی

مواجه میشود که شغل فروشنده گی داد

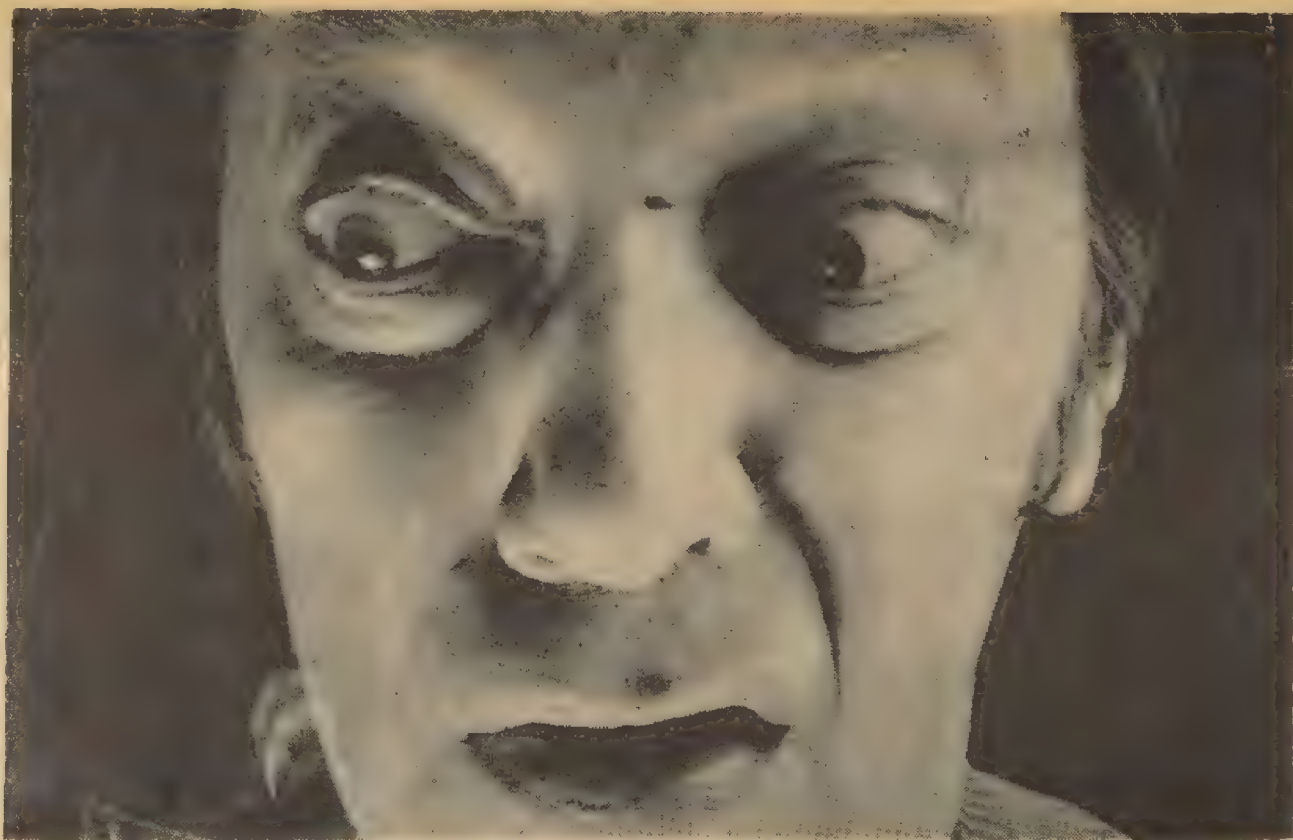
نمی باشد اما باز هم این پیر مرد صد ها هزار پول خود را بالای من اعتبار میکند. هنر خوشبخت زیستن درین است که احتیاجات خود را به صفر باید تقلیل داد و آنگاه است که آدم همیشه پول بیشتر می داشته باشد. خواهر شما در چه حال است؟»

رای با بی تفاوتی پاسخ داد: تشکر خوب است. ایلا هم عین عقیده شما را دارد. کار بسیار ساده است که آدم مشکلات و غمهای دیگران را فیلسوفانه قضاوت کند درین لحظه رای متوجه مردی شده که درمیز مقابل شان نشست و از فیلو پرسید: «این مرد عجیب کیست؟» فیلو که قو قدیدش بفاصله های دورتر کمی ضعیف بود عینک خود را به چشم گذاشت و در جوابش گفت:

«او الك از ماموران اسکا تلند یارد است. فیلو پس ازین توضیح بطرف تازه وارد خندید. این تجدید آشنایی بود و در عین زمان باعث نا راحتی و خشم رای بنت شد. فیلو، مامور پولیسی را به میز خود دعوت کرد و بمعرفی هر دو طرف پرداخت: «دوست من آقای بنت...







حافظی نموده حرکت کرد .  
فیلو از الك پرسید شما قبلا هم  
ایلابنت را می شناختید ؟

بسیار سطحی می شناختم و  
تقریبا همه مردم را بصورت سطحی  
می شناسم . مردمان خوب و خراب  
همه را . و هر قدر يك آدم خوشت  
باشد ، همانقدر کمتر او را می  
شناختم . خوب خدا حافظان

وقتی جانسون از زینه های عمارت  
مایتلند بالا رفت الك بدون هدف  
به راه روان شد . چاده را قطع کرده  
ایستاد تا برای خودش سگرتی  
روشن کند ساعت چار بود و يك  
تکسی به مقابل دروازه مایتلند منتظر  
کسی بود هنوز چند دقیقه سپری  
نشده بود که الك متوجه پیرون  
آمدن مایتلند پیر شد او عجله داشت  
نه بطرف راست و نه بسمت چپ  
می دید الك با دلچسپی خاصی او را  
نگاه کرد الك این مرد را صرف از  
طریق دیدن می شناخت و یکی دوبار  
هم با او در دفترش بخاطر یکی دو  
فقره سرقت خانم های که  
نزدش کار می کردند ملاقات کرده  
«باقی دارد»

اما پدرم باز هم به یکی از تفریحات  
خود رفت و بسیار خنده آوراست  
که اگر از حرکت دو ساعت پیشتر  
ترنی که پدرم با آن مسافرت کرده  
مطمئن نمی بود محال قسم میخوردم  
که او را در يك موتر سرویس دیده  
ام جانسون کمی غیر ماهرانه به  
معر فی پرداخت :  
«دوست من آقای الك» .

الك اظهار داشت : ماد مواز لبنت  
خوشحالم که با شما معا فی شدم .  
رای خدا حافظی کردو پیش از  
اینکه حرکت کند ایلا چیزی در  
گوشش گفت .

الك دید که پسر جوان چگونگی  
پشیمانی اش را ترش کرد . و پا

صدای نسبتا بلند که کمیسر هم  
هم شنید جواب داد : نه ، نه من دگر  
ناوقت بر نمی گردم سپس کلاهش  
را بسر گذاشت و از آنجا دور شد

ایلا با حرکت دادن گوشه لبش  
که ناراحتی ویرا میرساند و فتن  
برادرش را تعقیب کرده سپس با فیلو  
دست داد و باخم کردن سراز الك خدا

را ترك کرد از پشت سر او امیدید .  
الك همراه جانسون به طرف دفتر  
روان شد و وقتی آنها به شعبه بانك  
اتحادیه مایتلند نزدیک شدند دفعتا  
جانسون ضمن تشریح دلچسپ فلسفه  
اش از صحبت باز ایستاد و قدمهای  
را تیزتر ساخت الك در پیاده رو  
خیابان مقابل خود رای بنت و در  
کنار او سیمای لاغر دختری را دید .  
آندختی پشتش را بطرف آندو مرد  
برگرداند اما الك فوراً متوجه شد  
که او کسی جز ایلابنت نبود و  
پیش از آنروز دو مرتبه ایلا بنت  
را دیده بودو استعداد نهادهای برای  
شناخت مرد محتوی از پشت سر  
داشت وقتی جانسون به طرف آنها  
رفت ایلا با اشاره دلپذیری به او  
سلام کرد .

قیافه خوشحال جانسون به  
سرخی گراییدو با سرعت زاید الوصفی  
اظهار داشت . ماد موازل  
بنت دیدن شما برای من يك سعادت  
غیر منتظره است »  
الك متوجه شد که جانسون با  
چه حرا و تندی دست داد .  
ایلا بنت اظهار داشت . امر و  
اصلا نمی خواستم به شهر بیایم

و اینها هم آقای الك کمیسر پولیس . الك  
حرف فیلو را تصحیح کرد : بهتر است  
سر جنت بگو یید زیرا من همیشه  
در مواقع ترفیع بد شما ننس بودم  
ام . نمی دانم آدمی که می تواند به  
آسانی مشت دزدان را باز کند چرا حتما  
بداند خاوج واشنگتن در کدام سال  
تولد یافته و یا تا پلین بنا پارت  
به کدام تاریخ مرده است چه ضرورتی  
به حافظه سپردن تاریخ و سنوات  
دارد ؟

هیچ نمی فهمی چرا از من می  
خواهند تاریخ تولد و مرگ مردم  
را به خاطر بسپرم شما آقای بنت  
همیشه در همین هتل غذا می تانرا  
صرف می کنید .

رای با سر اشاره کرد .  
الك به صحبتش ادامه داد : «تصور  
نکنم پدر شما ادای جان من  
هم می شناسم ...

رای متوجه دانه از جایش برخاسته  
نسبت کمی وقت معذرت خواست  
و آندو را تنها گذاشته از هتل  
خارج شد .

الك به فیلو گفت : «جوان مقبولی  
است» ولی تا وقتی رای بنت هتل



### از دیبای جوانان

یو هنمل غلام جیلانی یفتلی

#### فکر کردن چیست و چگونه انجام می یابد؟

##### مهندسی در آلمان

کابریلا تر است که در یک صومعه ترتیب شده با اعضای خانواده اش در برلین زندگی میکند پیش از آنکه به تحصیل خود ادامه دهد به حیث مودل عکاسی در نیویارک کار می کرد اما دفعتاً تصمیم گرفت به تحصیل ادامه دهد و هم همان بود که در رشته مهندسی تعمیرات به تحصیل پرداخته سر انجام پس از توفیق دو رشته مورد نظر اکنون سمت معلمی را دارد.

کابریلاتر است زمانیکه بحث یک مودل عکاسی کار میکرد

انسان در هر جایی که باشد در هر موقعیتی که قرار بگیرد خواسته و ناخواسته و یا بدون اراده به تفکر کشانیده میشود. زمانیکه ما بیکار می مانیم و با اصطلاح چرتی می شویم، هنگامیکه می خواهیم تصمیم بگیریم و با لای مغز خود فشار آورده راه های مختلف حل یک پرا لم

و مشکل را جستجو کنیم، و وقتی که اراده می کنیم چیزی بنویسیم، شعری بسازیم، و یا پلان یک مهمانی را طرح بنماییم در حقیقت در همه این حالات فکر میکنیم. فکر کردن عبارت از آن عملیه دماغ است که در آن مفاهیم و نظرات مربوط، بر اساس یک احتیاج پدید آمده و به

(باقی دارد)

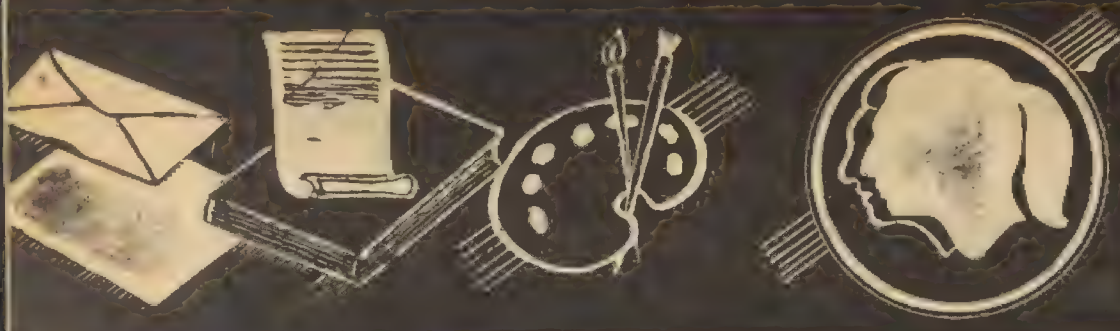
#### از عظیم نیازی

#### لوای جمهوری

طلوع صبح سعادت ندای جمهوری  
شنیده شد همه جا نغمه های جمهوری  
درود بر تو و ایثار تو میسر بقای جمهوری  
که گشت از تو میسر بقای جمهوری  
ز فیض همت از دوی جان نثار و غیور  
به اهتزاز در آمد لوای جمهوری  
هزار تهنیت و شاد باش میگوئیم  
بر هیران غیور فضای جمهوری  
تمام مردم افغان اعم ز خور و بزرگ  
بوجد آمده اند در هوای جمهوری  
بحال زار همین ملت فقیر و مریض

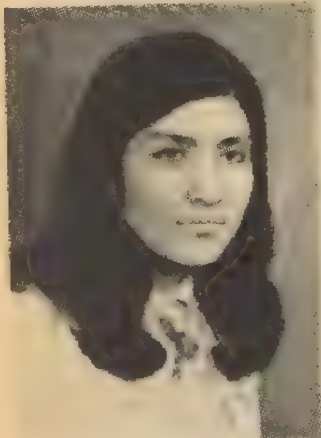
نبود چاره یی غیر از دوی جمهوری





## نامه های رسیده

شاگردان ممتاز



اسم پشتون  
صف ۱۲  
مکتب رانیه لخی  
نمبر صف اول  
آورد مجاهد معلم سد



و این هم عده از شاگردان ممتاز  
صنوف ده الی دوازدهم لیسه بغلان  
صنعتی

تصحیح  
در شما ره ۱۸-۱۹ در صفحه  
جوانان و در ستون معرفی شاگردان  
ممتاز عکسیکه بنام شهلا (نظامی)  
معرفی شده اصلا مربوط به پیغله  
سیما و عکسیکه بنام سیما معرفی  
شده مربوط به شهلا (نظامی)  
میباشد. به این ترتیب تصحیح  
شود.

که ما هم این حرفها را میگوئیم،  
جوانان باید نسوار نکند، سگرت  
و... چطور...  
همه جوانان باید احترام اعضای  
فامیل را داشته باشند «ای کاش»  
جوانان باید اخلاق خوب داشته  
باشند «تکرار این جمله با تغییر نام  
به نظر شما بد نیست؟» در اخیر  
آقای نورالدین خان مینویسند: جوانان

باید همه چیز داشته باشند.  
همه چیز را فهمیده نتوانستم یعنی  
چه؟ باید روشنی می انداختید...  
و هرگاه تنها به چند جمله فوق  
اکتفا شود آنهم کافی نیست امید که  
نویسنده نامه در مورد اوصاف جوانان  
عمیقتر باندیشند.

و اما اکنون باید متوجه باشید که  
فقط با قطار کردن چند لغت پیسم  
و بدون در نظر داشت معنی و سایر  
روشهای نویسنده گی نمی شود نام  
خود را نویسنده گذاشت.  
امید ما یوس نشوید.  
بناغلی نورالدین!  
یک قسمت از مضمون تا آنرا در  
اینجا نشر میکنیم با تبصره ما  
بخوانید:

جوانان باید با تهذیب باشند  
«درست ما هم این حرف را تائید  
میکنیم»  
جوانان باید آداب معاشرت را  
همیشه و در هر کجا مد نظر بگیرند  
(که میگویند که نی) جوانان نباید پیش  
مکتبها استاده شوند «از مدتها ست

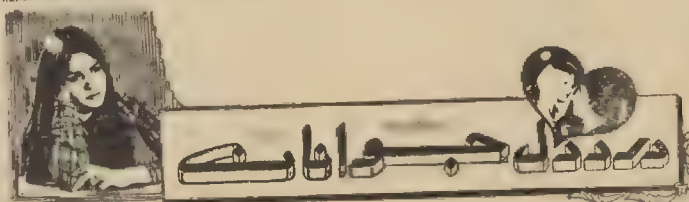
محترمه پیغله پیروزه از خیرخانه  
مینه!  
نامه شما که به عنوان صفحه  
جوانان نوشته بود دید بد فتر مجله  
رسیده به خاطر تراکم نامه ها نامه  
شمارا به این صفحه نمیتوانیم مفصلا  
به نشر برسانیم اما قسمتی از آن  
را چاپ میکنیم قهر نشوید:

روزها پیسم سپری میشود و  
شبهای ظلمانی هم یکی پس از دیگری  
می آمد و میرفت... روز ما نیز کم  
از آن شبها نبود زیرا ابر سیا و پر  
دمهیی فضای کشورمانرا مالا مال  
گرفته بود اما ما باشندگان این سامان  
هنوز هم به انتظار بودیم... به انتظار  
آنکه روزی این ابر تیره و تار از روی  
آسمان مابودر میروند و نور خورشید

بر دیدگان ما به آسانی میتابد.  
حالا... حالا دیگر آن ابرهای  
فیرگون فضای کشور ما را ترک  
گفت... حالا دیگر همان روز رسید  
و چشم ما به نور خورشید درخشان  
شده است... این روز را باید گرامی  
داشت و احترامش نمود... زیرا با  
تدبیر مردان بزرگی که نامشرا  
تاریخ پدری می نویسد این روز  
بدست آمده نه رایگان.

محترمه دو شیزه رخشان از مزار  
شریف!

احساسات تان قابل تحسین است  
راستش صفحه جوانان به خاطر نشر  
درددل جوانان، نشر مطالب تر پیوی  
و سایر مطالب معلوماتی برای  
جوانان ترتیب میشود و اما مضمون  
شما با آنهمه کیفیتی که از نظر خود  
تان داشت به نظر ما قابل چاپ نبود  
البته به اثر سعی و کوشش و مطالعه  
تان روزی خواهد رسید که مضامین  
بکر شما بزور طبع مزین شود.



چه برای زنان و مردان کسب علم  
است، اما نقطه طرف توجه پدرم  
فقط ثروتیست که کاکایم دارد و  
آرزوی پدرم این نیست تا من و  
برادر زاده اش خوشبخت شویم بلکه  
چشمش آن دارد تا باسر برآم  
نمودن این معامله فقط برای خود نفع  
بگیرد.

بهر حال من تا امروز در برابر  
والدین از هیچ نوع بی احترامی کار  
نگرفته ام و آرزو ندارم که در برابر  
شان گستاخ باشم اما حالا که  
مخصوصا پدرم این توقع را از من  
نموده حیرانم چکار کنم زیرا در قدم  
اول سعی کردم تا بخاطر وارد شدن  
بقیه در صفحه ۶۰

سال گذشته دوره لیسه مکتب را  
به پایان رسانیده و بعد از سپری  
کردن امتحان کانکور بیکی از پوهنخی  
های پوهنتون کابل شامل شدم و  
اکنون فقط مصروف تحصیل هستم.  
و اما درین هنگام می که باید فقط  
متوجه تحصیل خود باشم پدرم بفکر  
آن است تا از دواج نمایم آنهم با  
کسیکه اصلا توافق روحی بین ما  
وجود ندارد.

کسیکه پدرم میخواهد با او ازدواج  
نمایم دختر کاکایم بوده که صرف  
تا صنف ششم دوسری خوانده  
و بعد مکتب را ترک نموده است در  
حالی که شرط اساسی زن دگی امروز





آداب معاشرت

اندک رنجهای...

حسادت پدیده خود خواهانه ایست که سعادت انسان را برهم می زند و این مکرر کدورت، سایه نا باوری و عدم شناخت در زندگی زنانشو هری است. بعضاً حسادت ها باعث از هم پاشیدن زندگی آرام و بی دغدغه فامیل ها شده و میشود.

حسادت اصلاً اگر به شکل منطقی و طبیعی اش باشد زبانی از آن متصور نخواهد بود ولی اگر حسادت راه افراط را پیمود و از بد گمانی ها و سوء ظن های پیوده سرچشمه گرفت آنوقت است که شیرازه زندگی را بر

اداره اشتغالون کرده بپرسد شوهرش کجاست و برایش جواب بدهند که بدنبال کاری رفته است کجاست که آتش حسادت در نهادش شعله ور گردیده، از خود می پرسد کجا رفته چرا به من خبر نداده و امثال اینها! حالا اگر زن شوهرش را واقعا بشناسد و به علاقه اش اطمینان داشته باشد این افکار را هرگز به ذهنش راه نمیدهد و شب وقتی که شوهر بخانه برمیگردد از او شکاکانه نمی پرسد که امروز کجا بودی چرا بمن احوال ندادی که کجا می رفی و چون شوهر تازه از دفتر



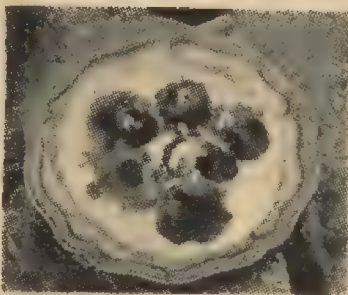
هم زده. نه تنها یک موجود یعنی شوهر را بلکه چندین موجود بیگانه را نیز به خاک سیاه خواهد کشانید. اکثر زن ها موجودات حسود و اندک و تنج اند و از کوچکترین دویبه شوهر شان ولو خیلی ساده و بی ریا باشد حسادت میکنند مثلاً اگر زن شوهری که بهم عشق و علاقه عمیق دارند، روزی زن به

به خانه آمده و خسته و مانده است لذا عصبانی شده مقدمات جدال و پر خاص فراهم میگردد. ازین رو کوششی کنید به نفس خود به علاقه خود و به شوهر تان اعتماد و اطمینان کامل داشته باشید بعضاً کار فوری یسی پیش می آید که شوهر شما نمی تواند حتی شما اطلاع بدهد. آیا شما نسبت این

بقیه در صفحه ۵۸

بخت و پز

پودین



در آغاز پنج زرده تخم مرغ را در ظرفی ریخته خوب بهم بزنید بعد سه سفیده آنرا نیز بدان علاوه کرده با هم مخلوط نمائید آنگاه یک و نیم پیاله شیر را با شکر یکجا کرده و اگر خواسته باشید یک دوم پوست لیمو ترش را تراش کرده به آن اضافه کنید و این مخلوط را با حرارت ملایم بجوشانید بعد از روی آتش برداشته بگذارید کمی سرد شود سپس با مخلوط تخم مرغ که آماده کرده اید اضافه کنید و مخلوط نمائید.

۶. گرام قند را در ظرف فلزی که عمیق باشد بریزید و روی آتش قرار دهید تا اینکه قند آب شود و کم کم قهوه ای رنگ گردد. بعد یک چهارم حصه یک پیاله آب به آن علاوه نمائید همگه چند جوش زرد و آتش تمام شد آنرا بهم بزنید و در قالب بریزید و تکان دهید تا تمام قالب را بپوشاند. بعد در بین قالب مایع آماده شده را انداخته و سرش را بپوشانید. قالب در بین ظرف بزرگ آب جوشی که روی آتش قرار دارد بگذارید.

البته طوری که در آب فرو نرود و مدت نیم ساعت آنرا بماند تا نسبتاً سخت شود و بعد از روی آتش بردارید. سپس روی قالب یک ششاق را گذاشته و قالب را چپه کنید پودین از قالب جدا شده روی ششاق قرار میگیرد سپس پودین تهیه شده را بماند تا سرد شود.

ماسه چیست؟

ماسه در ظاهر ماده غذایی است که از شیر بدست می آید لیکن در واقع دارای تمام مواد و خواصی است که در شیر وجود دارد.

ماسه بهترین غذا برای کسانی است که نمیخواهند چاق شوند و گذشته از آن البو مین چربسی، راکتوز و املاحی چون کلسیم، فاسفر، پتاسیم، آهن، سمگانیسم، منیزیم و گوگرد هم در آن موجود است. این

آداب زندگی

زندگی از خانه و خانوادها شروع میشود. لیکن این بدان معنی نیست که افراد خانواده همدیگر را تحمل کنند بلکه باید که شش نمود در خانواده محیطی بوجود آید که همه افراد احساس خوشبختی کنند و زندگی آرامی را بگذرانند تا روز بروز زندگی شان شیرین شده باشد. با اینکه خصوصیات اخلاقی افراد در ایجاد پیوند هایشان اهمیت زیادی دارد ولی فواید و آداب زندگی نیز نقش مهمی درین میان به عهده دارد به این صورت از تباط های موجود بین افراد در مرتب و منظم میکند

و هر فرد آنرا در زندگی شخصی و اجتماعی باید رعایت کند. همه افراد باید اینرا رعایت کنند که هیچوقت کار های شخصی خود را به دیگران محول نسازند، اگر هر کس شانه از کار خود خالی کند هیچکاری صورت نخواهد گرفت و با اینکه این بار سنگین بطور ناعادلانه بر دوش چند نفر سنگینی خواهد کرد.

هر گاه در خانه خدمتکاری دارید که وظیفه وی پاک کردن و مرتب کردن

بقیه در صفحه ۵۸



زنان مانند کوه های خوش منظره هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظر شان لذت برد.

(ضرب المثل جاپانی)





## نقش شکر در غذای کودک

وقتی طفل شما بین سن ۹ و ۴ ماهگی میرسد می‌خواهید تدریجاً شکر را از فارمول غذایی اش دور سازید. ولی باید گفت که این موضوع به اشتباهی طفل مربوط است. اگر از یک مرحله کم اشتباهی در سن ۴-۵ یا ۶ ماهگی سپری میشود پس وقت خوبی برای پس کردن شکر از فارمول غذایی طفل محسوب میگردد.



از طرف دیگر اگر طفل شما طوری است که هیچگاه سیر به نظر نمی‌رسد و مدام قبل از وقت معین گرسنه میباشد در آن صورت بوره را از غذای طفل تا وقتی که ۷ یا ۸ ماهه نشود کم نکنید.

قابل یاد دهانی است هر گاه بزرگوار هر مرحله که بوره را از غذای طفل دور سازید این عمل با یک



این سه نوع لباس زیبا برای خانم ها و دانشجویان انتخاب شده.

## آیا رشد طفل شما سریع است؟

رسید. از نگاه فیزیکی ذهنی و احساساتی در هر گروپ بعضی اطفال نسبت به عدد دیگر پیشقدم اند و بعضی در بسیاری ساحت انکشافی عقب مانده تر اند.

برای اینکه به این مسئله دسترس یابیم و به اطفال کمک نماییم ضرورت داریم تا درجه رشد فردی را بدانیم آیا این طفل از زمره اطفالیست که زود به بلوغ میرسد و رشد میکند اگر چنین باشد وی مجال اینرا دارد تا از بعضی اطفال هم سن خود پیش رود. اگر از جمله گروپ اطفالی است که به آهستگی رشد مینماید. باید در مورد وی محتاط بود تا از حد اعظم رشد گروپ هم سن خود عقب نماند.

رشد اطفال همیشه بطور مناسب به پیش میرود این دوام داراست ولی همیشه ثابت نمیشود بعضی اوقات هفته‌ها و حتی ماه‌ها خواهد گذشت تا در دوران آن رشد اطفال بهوقفه می‌گراید.

طوری که یک طفل از یک سال به سال دیگر تغییر می‌کند ضروریات وی نیز تغییر مینماید برای صحت، سلامت و رشد وی رهنمایی و درک والدین و مربیان ضروری است و نوع محیط خانه، مکتب و جامعه که امکانات صحتمندی و رشد وی را بار می‌آورد تاثیر بزرگی دارد. (ترجمه استالی)



طفل جوان کوچکی نیست، آنها چون بزرگسالان فکر و حس کرده نمی‌توانند و عکس العمل نشان نمی‌دهند. بهر اندازه که یک طفل از نگاه فیزیکی و ذهنی تقویه مینماید به همان اندازه ضروریات نیرو را استمداد وی نیز تغییر می‌نماید. بعضی اوقات بزرگان آنها را شنیدند سر زدن مینمایند و از ایشان توقعات زیادی دارند، اکثراً والدین در مورد اطفال شان چیز بتری نمی‌دانند.

اولین مسئولیت والدین و مربیان که صمیمانه بزرگوارند تا در رشد اطفال شان کمک نمایند نیست تا ضروریات جداگانه هر طفل را بفهمند بر کودک با خود وراثت خود را بار می‌آورد و هر طفل در محیط خاصی تولد میگردد این مشکل است تا تاثيرات هر دورا از هم جدا کنیم و باید سبب این دو فکتور را مدنظر داشت. طفل تاثیر و استعداد فطری خاصی بدنیا می‌آید این تغییر یافته نمی‌تواند. بطور مثال بکونگی فهم و ذکاوت وی محدود به مغزیست که در دوران تولد دارا میباشد.

بعضی از آنها نسبت به یک تعداد دیگر بسیار آهستگی و دیرتری می‌آموزند، درحالی که یک تعداد بسیار زود و آسان تر می‌آموزند. والدین و مربیان باید از تفاوت های بین اطفال شان که برای آنها اعطا گردیده است تفاوت های فطری و ذاتی که اساس انکشاف ایشان را تشکیل میدهد، اطلاع کامل داشته باشند.

همه اطفال نارمل - طوطی طبیعی ردیف مشابه رشد را تعقیب میکنند. درائی تفاوت زیاد در آنچه از ولادت، تجربه و عکس العمل آنها بیان مینماید در طفل در عین فامیل از این ردیف زعفرین نقاط خواهند گذشت بعضی‌ها به زندگی بسیار مشتاق است دیگران بی اعتنا اند و کمتر علاقمند اند.

هرگاه قادر شویم تا طفل ما را بشناسیم و در موقع رشد به آنها کمک نماییم در سلسله نارمل بعضی اطفال بطور متوسط بسیار زود و بعضی از آنها بسیار آهسته تموی می‌کند. وی با پیشرفت سن مجموعی آنها به جوانی طبیعی خود خواهند رسید.



# تسخیر نایذیر

پسرخوب ولی بی تصمیم است بالاخره المانی هافنچ بودند کجاست سربازان فرانسوی ؟ بلی انگلیس هانزهمه را گذاشتند و مافند موش خرماها به خانه های خودفرار کردند . المانیها فاتح شدند و چیزی که خواستند گرفتند . آیا سمپتور نیست... اما ویلی دوسال در خیاط خانه های پاریس کار کرد به فرانسوی خوب حرف میزند و از همین سبب است که او را اینجا فرستادند . ولی زندگی بین فرانسویها مردم دست و پا بازی هستند . المانیها نمیتوانند بین آنها زندگی کنند .

پیرزن دو بوتل شراب آورده و بالای میز گذاشت . ویلی بیست فرانک از جیب پیرون آورده به پیرزن داد . پیرزن حتی تشکر هم نکرد . هانس به فرانسوی مانند ویلی باجرات صحبت نمیکرد اما به حال اندکی آموخته بود آنها را . پیرزن خود به فرانسوی صحبت میکردند . ویلی همیشه اشتباهات هانس را اصلاح میکرد و از همین نسبت هانس با ویلی دوست شده بود . این آشنایی بسیار مفاد هانس بود و از طرفی هانس میفهمید که ویلی مفتون او است . بلی اوفتون قد بلند و راسا شانه های پهن موهای مجعد و چشمان آسمانی او شده بود . هانس همیشه از موقعیت استفاده کرده و به فرانسوی تمرین میکرد . اینجام به صاحب خانه به فرانسوی صحبت میکرد اما آنها هر سه خاموش بودند . مثل اینکه آب در دهان داشتند . هانس به اطلاع آنها رساند که پدرش دهقان است و وقتی که جنگ پایان بیاید او به مزرعه پدری اش باز خواهد گشت هانس مدرسه را در موشن تمام کرده بود مادرش میخواست تا او تاجر شود اما دل هانس نمیخواست و از همین سبب بعد از سپری کردن امتحان آخر به آموزشگاه کشاورزان ثبت نام کرد .

دختر جوان آنها را مخاطب ساخت - شما اینجا آمدید که راه را بپرسید و به شما جواب داده شد شراب را بنوشید و خارج شوید . هانس آنگاه طوری که لازم است دختر را تماشا کرد . بسیار زیبا بود و چشمهایش قشنگ و تاریک بینی راست و چهره اش بسیار رنگ پریده بود . لباسهای بسیار ساده به تن داشت ولی بیک دختری عادی دهقان شبیه نبود و از طرفی کدام خصوصیت هم نداشت اما در او خشونت دهانی نیز دیده نمیشد . هانس از آغاز جنگ از سایر سربازان راجع به زنهای فرانسوی داستانها شنیده بود زن های فرانسوی کیفیتی دارند که دختر های المانی از آن بی بهره اند . بیژیکه ویلی گفته بود ولی وقتی فهمید که هانس چه چیز را مخصوصا در نظر دارد جواب داده بود هرگاه دیدی آنگاه میفهمی . هانس چیزهای دیگری هم راجع به زنهای فرانسوی شنیده بود به او گفته بودند که زنهای فرانسوی بسیار طماع هستند که انگشت نباید در دهان آنها گذاشت . بلی یک هفته بعد خودش به پاریس خواهد رفت و همه چیز را با چشمهای خود خواهد دید . میگفتند که فرمانده راجع به محلات خوشگنای امری صادر کرده است .

ولی به هانس گفت : شراب را بنوش و برویم . ولی هانس خوش بود و نمیخواست او را به عجله وا دارند .

شده ...  
- حماقت نکن تو که مرد هستی . چه فرق میکند که دیر شده . مارا را کم کرده بودیم اینطور خواهیم گفت :

هنوز ناریک نشده بود آفتابیکه بطرف باختر فرو مینشست نور خود را به دریچه های آشپز خانه دهقان میریخت و ویلی صورت کوچک مو های تیره و اندام باریک داشت . قبل از جنگ بصف مودل خیاط کار می کرد . ویلی نمیخواست که هانس او را انسان آلوده حساب کند . ویلی برخاسته و بطرف دروازه ای که چند لحظه قبل هانس از آنجا داخل آشپزخانه شده بود قدم گذاشت . پیرزن وقتی فهمید که او برای چه منظوری می رود چنج کشیده و خود را در مقابلش پرتاب کرد .

پیرزن فریاد کشید ... نه ... نه ... هانس بیک صحبت خود را به پیرزن رساند از شانه پیرزن گرفته و با قوت او را بطرف دروازه هل داد . پیرزن به دروازه خورد ده اوقات هانس تفنگچه را از ویلی گرفت . - هر دو شما خاموش بمانید . او این کلمات را به فرانسوی که لیریز از لجه المانی بود ادا کرد و بعد ویلی را بطرف دروازه برداشت .

- برو- من اینجا آنها را مراقبت میکنم . ویلی داخل اتاق مجاور شد ولی یک لحظه بعد دوباره برگشت .  
- او بیپوش است .  
- چه فرق میکند .  
- من نمیتوانم . ارزش ندارد .  
- نواحق هستی . زن .

ویلی سرخ شد - بهتر است برویم . هانس متفرانه شده هایش را بالا انداخت .  
- بوتل را تا آخر بنوشم بعد میرویم . هانس دلش نمیخواست عجله کند . کمی استراحت برایش لذت بخش بود . او امروز تمام روزها را در سبیل پیاده شده بود و پاها و دست هایش درد میکرد . قرارگاه آنقدر هادور نبود تنها تا شهر سواسون (۱۵) پانزده کیلومتر راه است . شاید طالع یار باشد و یک بستر پاک و مناسب نصیب شود .

اگر دختر آنطور احمقانه پیش آمد نمیکرد طبعاً هیچ چیز اتفاق نمی افتاد آنها را را کم کردند . دهقانی را که در مزرعه کار میکرد صدا زدند و دهقان عمداً به آنها دروغ گفت و همین سبب شد که آنها را راه را اشتباه آمده و به این روستا برسند در مزرعه تنها برای پرسیدن راه وارد شدند و بسیار مودبانه سوال کردند اما مر شده بود که با اهالی احترام کارانه پیش آمده شود .

مگر در صورتیکه فرانسویها خود بد رفتاری نکنند دختری دروزه را کشود . و به آنها حالی نمود که نمیتواند در دادن نشانی ککشان کند ولی آنها ترجیح دادند داخل آشپزخانه شوند و از پیرزن پرسش کنند . مادر دختر راه را به آنها نشان داد . دهقان و دختر و خانمش چنه دقیقه قبل نان شب را خورده بودند روی میز هنوز هم بوتلی از شراب باقی مانده بود هانس حس کرد که از تشنگی میمیرد . گرمای باد میگرد و هانس تنها یکبار در نیمروز نوشیده بود او خواهش یک بوتل شراب را از آنها کرد و ویلی اضافه نمود که پولش را میبرد از آن . ویلی

ویلی تبسم کنان به هانس گفت :  
- عزیزم ترا خوب رنگ آمیزی کرده اند . در چهره اش اثر پنج انگشت باناخن های تیز که خراشیده گی های عمیقی ایجاد کرده بود دیده میشد .

هانس با احتیاط روی خود را با دست مالش کرد .  
- توله سبک کم بود چشم های ما از حدقه بکشد . تیغچ باید مالید فعلا داد و فریادش تمام شده میتوانی بروی .  
- آری میفهمم .. باید رفت . اما خیلی دیر





# خوانیدمرگ و حید

یا

## دلیکوال، شاعر، مترجم او حساس خواندښه

حبیب الله رفیع



مرحوم وحید

(۱۳۰۲ کال داسې په لسمه نیټه د پښتو پیاوړې شاعر او لیکوال ښاغلی عبدالاحد وحید چې د وطن په مطبوعاتو کې یې صادقانه خدمتونه کړي وو وفات شو دلته دده خدمتونه په یاد داڅو کړنې وړاندې کوو :)

هغه د پښتو څو ژبی شاعر، پوځ لیکوال، دیکر فکر خاوند دهیواد ډېر معتکف اود هیواد والو د هوسایي لیوال ؤ ..

«وحید» په ځینې کې پیسې او ثروت نه درلود خو په سر کې یې روڼ فکر او لویه معنوی پانګه خوندي وه ...

دده دوستانو سره مینه ، اخلاص او وفادارلوده او دخپلو وطنوالو سره یې کله به چلې لېږه کله به طنز او ټوکه دږه خوله کول اود مینې وړورۍ او صداقت لوړته یې بلنه وړکوله ... له یوو لسو کولو ږایه دی ځوابی «انیس» سره «پښتو» ویله او په ډیره مینه او علاقه په دین ترڅپ ناست ؤ او لیکنه به یې کولې .

«انیس» ته به یې له عربي څخه علمي ترجمې کولې په «ترجمان» کې به یې په عملي توګه د څو ژبو معنیزو نښو په ځای دخپل چاپیریال ترجماني کوله او په «کوچنیانو انیس» کې به یې ماشومانو ته په څېره او ساده پښتو دسیاسي شعور ورکولونکی او د راتلونکو مسوولیتونو وروښوونکی کیسې څیړولې .

دده زیاتي ترجمې به یا د سیندونو د ژورو او یادفضا دوست اولوې والي په باب وی او په خپلو لیکنو کې یې هم تل لږ ځوانونه او ژورده فکرونه موجود وو ساده خبرو به یې هم فلسفي رنگ درلود او ژوره فلسفي موضوع به یې پکې نفیسي وه او ساده شعرونو به یې هم لږه خيالونه او شاعرانه الوتنې درلودې .

په اسلامي فلسفې کې ډیر ژور او عمیق ؤ او اسلامي مسایل یې د نړیو او عصري علومو په رڼا کې په ډیر مهارت او قوت څیړلې شوي .

ښاغلی وحید په ۱۳۱۶ کال د غزني ولایت داندو دولسوالی دعلیز یو په کلی کې زیږیدلی ؤ په ۱۳۳۵ کال کې یې د نورالداس په دیني مدرسه کې دیني علوم پای ته ورسول اوله لومړۍ ټولګې پورې یې د ټولق الامده استعداد او ذکاوت په برکت اول نمرګی ساتلی وه .

دله ۱۳۳۵ کال نه تر ۱۳۴۱ کال پورې د نورالداس او بیا د ستانې په لیسې کې ښوونکی اودهیواد د زامنو په روزنه بوخت ؤ .

مرحوم وحید په ۱۳۴۲ کال کې دانیس په ملي ورځپاڼه کې د مسلکي غړي په حیث په کار بوخت شو او دانیس د نشراتي عمر تر پایه پورې دانیس مسلکي غړی ؤ .

د اصلاح انیس له یوځای کیدلو سره ددې ورځپاڼې د مسلکي غړي په حیث ټاکل شوی ؤ خو مرګوني دین موق ورنه ګرځه چې خپل لوی کار ته راشي او ددې نوی کار په ځای یې نوی کورته ولید داوه .

دی د ژوند له شروع نه تر دریو کلو وړاندې هم «وحید» ؤ خو دوی کاله مخکې یې په ډیر و مشکلاتو واده وکړ و «خالده» په زېږیدلو سره یې ځان وحید وپوړی نه ګانه او دخپل ژوند ټول امید و نه یې په خپل دی ښکلی زوی پورې وتړل .

خالده نوی له دوو کلونو او ښتې ؤ په ماته او موږه ژبه به یې «اغاغا» ورته ویل او ده به دمرض په بستر هم دخالده لسه څو ژبو خبرونه خوند اخیست خود ۱۳۵۲ کال داسې دلسمې ورځې چې سهار یې له خالده

مخ په سین کف پټ کړ اود تل له پاره یې کوچنی خالده یوازې او «وحید» بریښود ، ښاغلی وحید ځوان فکر در لود دا فغان ځوانی ټولنی او جمهوري نظام دده لسه استبدادنه ګټې اخیستلو په برخه کې زیاته اړه ورته درلوده خوده .. هواره دخوانیمرګی غبرې ته پنا وروږ نور هر څه یې تر شا کړل او داووه دیرش کلو په عمر یې له دی نچرګی دنیا نه دتل له پاره سترګې پټې کړې .

ده په خپل ژوند کې ډیر څه لیکلي وو داځاني ټولنی در یا کولو له پاره ئې دږه ډېری وینې او غوږچ کړې چې حتی په دی لاره کې یې ځان هم قربان کړ .

دشعر ونو یوه لویه مجموعه ترې پاتې شوه چې زیات ملي اجتماعي انتقاد دی او ادبي مطالب پکې نفیسي دی .

«لویه کوږنی» یې دخوږ طنز په لیکنویوه څوند وړه مجموعه ده چې د عدالت انصاف حق قانون او نورود ورک کیدو په باب یې څوړی کیسې پکې لیکلي دي .

«لویه کوږنی» دخوږ طنز په انږدی چې د جامی دبی انصاف یو او بی عدالیتو نقشه یې پکې را ښکلی ده .

«ښکلو او په ږږه پوری داستانونو مجموعه» یې یو بل قیمتي میراث دی چې د پښتني محیط تیاره کوټوله یې پکې رو ښانه کړی دی .

یې یوه په ږږه پوری تحقیقي رساله ده چې د حضرت محمد (ص) دمعراج مفصل بیان یې پکې لیکلی او معراج یې دعمری علومو په رڼا کې تحلیل او ثابت کړی دی .

«فصاحتغیر» یې یو بل قیمتي تحقیقي اثر دی چې داسلام په رڼا کې یې دفضا تسخیر څیړلې او په ځانګړې ډول څیړود شوی دی .

«داین او عصري علوم» یې یوه بله بکړی یې ددین په رڼا کې پکې څیړلی ده .

او علمي رساله ده چې په ټول عصري اختراعات «دماشومانو له پاره لیکلې کیسې» یې په څو مجموعه کې خوندي دی چې په ټولګو کې ګټور مطالب اومفاهیم ځای شوي دي .

«د ادبی او اجتماعی ټوټو یوه خوند وړه مجموعه» هم ترې پاتې ده چې څوږ نشو لری او په ښکلو مطالبو ډکه ده .

دنورو څو ژبو رو مقالو لیکنو او ترجمو شمیرې له زر ګونونه اوږې او دانیس د وروستيو يوولسو کلو په ګلګښو نښو کې په داسې ګڼې نه وی چې دده یوه دوی یا درې مقالې او لیکنې نه وی پکې راغلي .

دارو انبیا د وحید په شعرونو کې کسی نور و فکرولو ځای په ځای خوندي شوی او خپل

طوفانی او انقلابي افکار یې په ښکلی فلسفي رنگ کې په خپلو شعرونو کې ځای کړي خو افسوس چې دنوی نظام ژبې داسې وخت پری وشو چې ده دخپل ژوند وروستی شپې ورځې پوره کولې اوږاره نظام دامعاء پولې ته رسولی ؤ .

دده وطن مینه دتقوی او اما تشداری درسونه اودملت د سعادت فکر په لاندیني شعر کې لوستلای شئ .

ښه څوړی وړانګېم ته څه وایس  
کار کول ښکلا ګڼم ته څه وایس  
تور اوسپن چې وایې په بشر کې څوک  
دا تو پیر ګناه ګڼم ته څه وایس  
زه یې په نسپ او مال کې نه بولم  
شان شرف تقوی ګڼم ته څه وایس  
سیک ته چې په سیکه سترګه ګوړی ښ  
داخبر دښتیا ګڼم ته څه وایس  
زه ډیردی بساج او د نیلون څخه  
ښه خپله ختم ګڼم ته څه وایس  
ځوان چې د ځوانی معنی پیکې وایس

زه یې بی معنی ګڼم ته څه وایس  
زه څو ډبل واپ ته خپله ګوړی لا د  
سمه هم صفا ګڼم ته څه وایس  
زاوښم له پښتو څو مړه شپو ښه ده  
ښه ژبه همدا ګڼم ته څه وایس  
ترک چې خپله ژبه ګا «وحید» څوک  
ژوند یې ټول تیاره ګڼم ته څه وایس  
اروا ښاد وحید دکام په مینه کې وایس  
که دی بقا غواړی «و وحید» داده  
دکام په مینه کښې فاشه را څه  
دی دښتیا ګڼم په دکام په مینه کې فنا شو  
څوک کام ژوند ؤ تودی به تل باقی وساتي  
په بل شعر کې خپل ملي فکر لکبات  
استقامت او خپلمنلی مینه داسې ښکاروي  
ژور وژکه لږو نیم نه پو هیږم  
په دښتیا وښتیا ویلو نه ډاږیږم  
لکه کوږی چې را شوی دی نو څکه  
دینم ژړا چې اورم څه ګیرم  
له درد منوره خوښ بمه بهرد کی  
له بی دردو سره روغ مه نه خوښیږم  
که خبری می په تا بد ی لګیږی  
نورنو وښه له ځان سره ګر یږم

چې یاری تر خپلې ګټې پورې ګانده ی  
تر خپلوی په دښمنی یې خوشا لیرم  
دیلو په خیال چې غوښتی دسپرو څوری  
وږی ښه یې نه په دی شان څو شا لیرم  
چې دنورو جامی وکارې ځان پټ ګا  
خدای دی نه ګاچه له هغو حسا لیرم  
هر هرچا ته ګوته نیسی ځان دی میردی  
پس «وحید» ستا انصاف ته جبرانیږم  
دی دخپل ژوند تصویر دویا مرګ ترس  
لیک لاندی داسې را ګاړی :

چې ژړا سره پخولادی هغه زه یم !  
مروږ چې له خدا دی هغه زه یم !  
پېژندلی چې ښادی یې تروسه نه ده  
چې له غم سره پیدا دی هغه زه یم !  
چې هیلې یې په ځوانی شوی ځوانیمرګی  
چې هوس یې نیمه ځواد دی هغه زه یم !  
که مړی هم دجا پروا ور باندی نشي  
چې مړی مرګ دویا دی هغه زه یم !

غوږمالي چې یې غندلی ګناهګار دی  
چې محکوم په دی ګناه دی هغه زه یم !  
په ایمل امیدګی خدا پرو چېرګ ټک ته  
ټیل رهلې هر هرچادی هغه زه یم !

چې بی در دو ته بی قدره غوندی ښکاروی  
د درد منو عفتو دی هغه زه یم !  
چې کس او بی ملګری دی «وحید»  
چې یوازې یکتبندی هغه زه یم !

وحید وښتیا هم دخپل سوی زده فرضونه  
له ځان سره قبرته یوړول اودهغی ناګامی  
خپره یې به مخ وخوړه چه ده یې بخوا به یوه  
شعرګی پیشګویې کړی وه :

آهو فریاد سلګی می واوړلی آشنا په آخر  
ناګامی وایې څه ګوړته اومانونه یوسم

نه بشپړی پری په نیمګړی ژوند «وحید» امید  
راځه مستون له چه دسوی ژده غرضونه یوسم

خوږ وحید زماڅوږ دوست او ملګری ؤ دی  
ډیر مینه ناک او وفادار ؤ خو افسوس زه  
بی وفام ؤ .

— مادده وروستی وصیت وانه ورید .  
— مادده دژوند وروستی سلګی ونه شپیرګی .  
— مادده په سترګو ګوړی ګښتیږی دی .  
— مادده چنازی ته اوږی ورته کړی .

اوږه داسې زخت دده په مړینه خبر شوم چې  
پوښتنی ته یې ورغلې دم څو افسوس چې دده  
جنازه یې خوشبختی مخکې دده له کوره اخیستی  
او ګوړته یې دغزنی په لور لیردولی وه .  
اوا یې دی تل ښاده وی .  
«پای»



# سرمین ما رها

از نظر علم طب زهر مارهای شیتو موردتیک بزرگترین شروت طبی بشمار میرود.

یکروز مشاهده کردیم که پرنده مار درازی را در زمین صید کرد و بعد از اینکه به هوا بلند شد آنرا بهر یسا انداخت. این یک نوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو موردتیک بود.



بردار یک نفر مهندس نقشه کشی، یک دکتر طب، یازده نفر دریانورد و که از جمله دونفر آنها غواص بودند و یک دهقان سالخورده وبا تجربه که سالهای زیادی را در نزدیک این ناحیه زندگی میکرد. منبع بزرگ بیولوژیکی: کشتی تحقیقاتی ما تقریباً پنج ساعت به استقامت غوب روان است و اینک جزیره که بشکل یک کوه در روی دریای واقع است از دور نمایان میشود.

بمنظور یافتن جای برای توقف کشتی و پیاده شدن به جزیره، کشتی ما تمام اطراف جزیره را گردش نموده از غمره کشتی صخره های بزرگ به ارتفاع دهها و صدها متر بلند شد. نظر ما را بخود جلب نمود که با بته ها و غولف هایو شیده شده بود پرنده گان مقبول و خوش لعن با آواز های دلنشینی در بالای جزیره پرواز داشتند.

کشتی ما در پهلوی جزیره متوقف شده و سر نشیان آن کشتی را در ساحل آوردند. همه با ماسک ها و لباس های ضد زهر مار و دستکش های دراز حرمی و کلاه های بلند محبر بودیم که همه برای دفاع از زهر مار نگذاشتیم. در ضمن آلات فسیل سنجی دوساله ای برای گرفتن مارها خود بسرده بودیم علاوه بر آن آلات دیگری برای تحقیقات علمی با خود داشتیم.

چیز یکی برای مدلجیب بود این بود که در یکساعت راه پیمائی حتی یک مار را هم ندیدیم! اما چند لحظه بعد آن که از پهلوی یک صخره عبور میکردیم اولین مار نظر را بخود

در شمال غرب بکدر دلیان در بحر بوحای - جزیره غیر مسکونی ای وجود دارد که مساحت آن یک کیلومتر مربع بوده و بزرگترین مارهای زهر دار در آن زندگی میکنند و ازین سبب مردم این جزیره را بنام جزیره مارها یار میکنند.

تمام قسمت جزیره ماران بصورت مساوی در زمین آب فرار گرفته. آیا این مار های زهر دار از کجادرین جزیره آمده اند؟ چرا تعداد شان اینقدر زیاد است؟ چون مارها دارای خون سرد میباشند ازین سبب حرارت بدن شان در دو نوع اقلیم و آب و هوا قابل تغییر بوده و بهر نوع آب و هوا مطابقت حاصل کرده میباشند. در حالیکه جزیره در زمستان پو شیده از یرف است. چطور این مار های زهر دار و خطرناک درین جزیره زندگی دارند، چه مناسبت های بین آنها و دیگر خزندگان موجود است؟ چطور امکان دارد درین زهر های خطرناک در راه صلح و پیبود اجتماع ای کار گرفت؟

برای اینکه باین سوالات جواب داده باشیم نگاهی به تحقیقات علمی که چند سال قبل درین مورد صورت گرفته می اندازیم. در سال ۱۹۵۷ یک تعداد علما درین جزیره یک سلسله تحقیقاتی را انجام دادند و با ادامه آن در سال ۱۹۷۲ نیز یک سلسله تحقیقات علمی از طرف انستیتوت زولوژی آمریکا علوم و موریم علوم شیتو دلیان صورت گرفت. همت علمی عبارت بودند از دونفر ژوان خوسه نر بیان سبانی، یک نفر بحر سس سه نر خولو خوسه، یک نفر

پرنده را دیدیم که باو نزدیک شد و شیتو مورد تیک سرخود را بلند نموده آنرا صید نموده بلعید.

بنااسس تحقیقات ما درین جزیره تنها یک نوع ارمین مار هازندگی دارند که عبارت از شیتو مورد تیک است در سالهای ۳۰ درانی خشکسالی که در جزیره بوقوع پیوست در چهل سال اخیر شیتو مورد نکدر سوراخ ها پنهان شدند و ازین سبب خطرناک و بزرگی هر لحظه همت را تهدید میکرد که برای حفظ مانعیم از احاطه لایم کار مگر قسم.

وقتی ما مطمئن حاصل کردیم که تنها نوع شیتو مورد نکدرین جزیره وجود دارد خیلی شادمان شدیم زیرا از نظر علم طب این نوع مار بزرگترین ثروت طبی از نظر زهر آن

به حساب رفته و در بدای بعضی امراض و از جمله روماتیسم نتایج خوبی از آن بدست آمده است زهر مار و کبک زهر، پودریک ازین مار میشود و پوست مار با ارزش ترین واسطه دوائی محسوب میگردد. سیروم انتی توکسیک که از زهر مار شیتو مورد تیک تهیه میشود بهترین دوائی ضد مار گزیدگی است.

این جزیره غیر مسکونی در حقیقت بهترین منبع و سر چشمه مواد خام طبی میباشد. سرمین شیتو مورد تیک:

جرارد بن جزیره این مور جمع مار

شیتو مورد تیک دیده میشود؟ در اکثر تحقیقاتی که به عمل آمده معلوم شد که اقلیم جزیره برای زندگی این نوع مار ها خیلی مساعد



است. جزیره را از صخره های است که این صخره ها به هوای مساعد و خاک نرم برای زندگی این نوع مارها نامین نموده است.

هوای این جزیره نسبتاً گرم است. گرمی و رطوبت این جزیره در تابستان وارد این جزیره شدند و اما احساس گرمای شدید نگردد در عکس رطوبت و نمائی احساس نموده در نظریه سر نشینی که از جنوب بطرف شرق دارد در موسم تابستان با هوای مو نسوای طرف جنوب بطرف شرق و ریده و این بادها اقلیم را از وجود باد های سرد در صخره ها حفظ میکند و ازین سبب در زمستان و تابستان هوای گرم و نسیم میباشد.

شیتو مورد تیک عادات و دماهای مارچ و آوریل و می و جون و جولای و اگست که حرارت ۴۲ درجه می رسد به طرف صبح و شام بیرون می آیند و موسم باران و بارش و سردی از سوراخ ها خارج شده و به مرغ ها و غیره می پردازند البته در اوقاتی که هوا گرم باشد.





بیات علمی ما عبارت بودند از دو نفر زولو جیست، ۳ نفر نبات شناس، یک نفر بحر شناس، ۳ نفر حیوان جیست و یک نفر فلم بردار، یک نفر مهندس نقشه کش، یک داکتر طب، یازده نفر دریانور و دو یک دهقان سالخورده.



این مار شباهت زیادی به صخره که در زیر آن خوابیده، دارد

میتوانند نمی‌خورند بلکه تخم آنها را و چوپه های آنها را نیز می‌خوانند. یگرو مشاهده کردیم که چطور یک پرنده مار درازی را از زمین صید کرد و بعد از اینکه به هوا بلند شد تا راه دریانداخت این یکنوع انتقام گرفتن پرنده از شیتو مورد نیک بود.

علاوه از پرندگان وحشرات درین جزیره موشهای صحرانی نیز بوفرت وجود دارد که آنها نیز غذای شیتو مورد نیک را تشکیل می‌دهند. کما چندین بار اسکلیت و پوست موشهای صحرانی و خاریشت دریائی را نیز در نزدیکی پایین سوراخ های این مارها دیده ایم همه روزه بعد از ختم کار در یک گوشه جزیره بر می‌گشیم

رفقای ما یا دهقانان و مردمان سالخورده و با تجربه که بعضا درین جزیره پانجاه و گشت و گذار کرده بودند صحبت می‌کردیم آنها برای ما

قصه های دلچسپی را جمع به جزیره می‌گفتند و رهنمای ما نیز مردی بود که ما را درین کار تحقیقاتی ما

زیاد رهنمای می‌کرد و از زبان این پیر مرد تاریخچه این جزیره را شنیدیم تحقیقات علمی

ما در باره این جزیره خیلی موقعیت آمیز بود و ما معلومات زیادی درباره این جزیره جمع

آوردیم که در نتیجه یکی از اورگان های علمی حفاظت این جزیره را متقبل شد.

باشند پیدا میکند بمجردیکه شیتو مورد نیک را میبیند فوراً پائین آمده و بصورت فوری با چنگال های خود آنرا صید نموده و قشورا در هوا پرواز میکند اما شیتو مورد نیک شکست نخورده بلکه چنگ تن به تن بین آنها اغاز کرده

و بالاخره آواز پرنده بگوش می‌رسد و پرنده با مار یکجا بر زمین می‌افتد ما چندین اسکلیت پرندگان را بچشم سر مشاهده نمودیم که از هوا به زمین افتاد.

شیتو مورد نیک تنها پرندگان را که پرواز



تحقیقات علمی ما درین جزیره خطر ناک مدت ها ادامه یافت

مارا در آنجا تشکیل می‌دهند.

در برسه حصه جزیره با خاک نرم و مرطوب پوشیده شده است وجود این شرایط زمینه را بر

روئیدن انواع مختلف نباتات مسا عد ساخته و در قسمت های برهنه تپه های جزیره پتیا و علف های میروید که نوعیت آن از یکصد و شصت نوع نیز تجاوز میکند.

به گمان اغلب این جزیره کدام وقتی جز منطقه محسوب می‌شده و بعد از آنکه از آن منطقه جدا گردیده، بحیث سر زمین شیتو مورد نیک درآمده.

مناسبت ها و ارتباط عجیب بین حیوانات شرایط طبیعی جزیره نه تنها برای شیتو مورد

نیک ها خیلی مساعد است بلکه برای بعضی حیوانات دیگر نیز از نظر تکثیر و تولید نسل تاثیر بسزائی دارد بته های انبوه کلبا و علف ها زمینه خوبی برای زندگی حشرات پرندگان و حیوانات درین جزیره می‌پا شد که تعداد آنها به هشتاد نوع می‌رسد.

خاک نرم و مرطوب و صخره های بزرگ و رنگین

بهترین پناه گاه برای حیوانات شمرده می‌شود جزیره در مسیر پرواز پرندگان واقع بوده و کثرت حشرات پرندگان را باین سو می‌کشاند در قسمت های مرتفع این صخره ها و بین تپه های انبوه پرندگان برای شان اشیانه ساخته و یا برای اسباب احتیاجات آنها برای موجودیت

خود یک پار دیگر همیشه به مجادله بوده و یا مناسبات عجیبی بر پا می‌دارند.

پرندگان لاشخور بالای جزیره با ارتفاع کم پرواز نموده و از هر قسمت جزیره غذای خود را می‌آورند چشم این پرندگان تیز بوده و از هوای راکه شیتو مورد نیک وجود داشته



مارها اکثراً پدرخان بالا شده شاخه های آن خود را می‌چسبانیدند

ماهای نوامیر این مارها در باره درین سوراخ داخل میشوند هر چند درین وقت ۲۰-۳۰ درجه باشد درالی این تغییر درجه حرارت یک نرم باقی مانده و مارها میتوانند در عمق متری زمین بارامی زندگی کنند این شرایط مارهای شیتو مورد نیک موقع می‌دهد

به خواب عمیق زمستانی فرو رفته و این خواب بمدار او را برای تکثیر نسل ادامه می‌سازد.

در جزیره در بهار تحت تاثیر باد های جنوب شرقی، تابستان تحت تاثیر باد های جنوب شرقی، درخزان تحت تاثیر باد های شمال غرب

در موسم زمستان تحت تاثیر بادهای شمالی

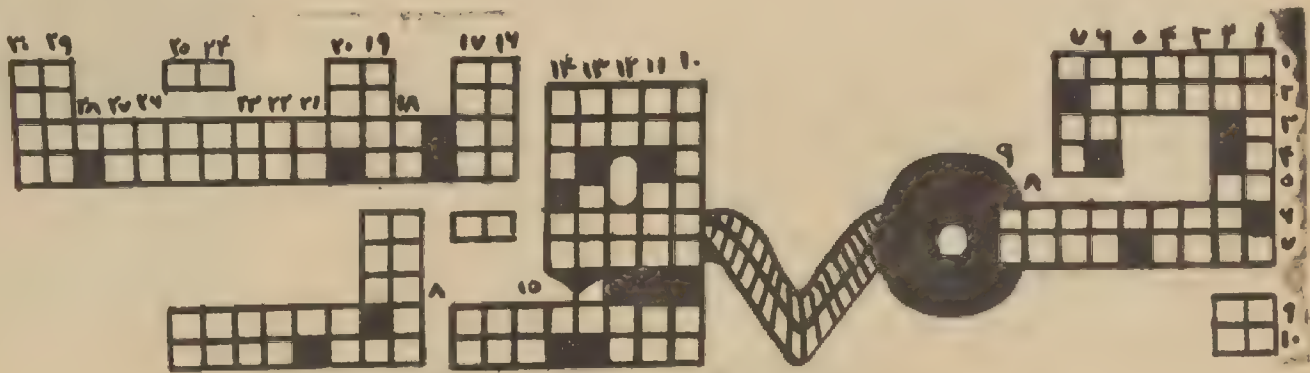
در بادها در تمام مواسم سال مواد غذایی طرف هر وقت مارها را به جزیره نقل می‌دهند در بهار و زمان پرندگان مختلف باین جزیره فرستاده و در همین ایام تغییر سمت حرکت

ما مشاهده می‌کردم مخصوصاً در ماه می بادها از جنوب به شرق وزیدن آغاز میکند و این جای برای ورود آمدن و استراحت پرندگان است. و هنگامی که در ماه دسامبر بادها از جنوب به شرق می‌وزد پرندگان به قسمت جنوب پرواز نموده و مهم ترین غذای مار



## جدول کلمات متقاطع

- افقی:
- از بنادر معروف ارو پائی
  - کاشف بمب اتم- فابریکه کام تولید میکنند- دست عربی- درد بی پایان
  - سعی- از اختراعات مارکونی
  - ایناوی- شب بی پایان اما عربی- از تالیفات مشهور د کتر گوستاو لوبون فرانسوی
  - نقش- امر وز پنبتو- از ممالک افریقایی- راه رفته نمی تواند
  - توله- از آنظر ف یک نوع مرغ
  - موسس اولین ریاست جمهوری در افغانستان عزیز- نوعی
- عمودی:
- اسم مردانه- زیاد نیست
  - مادر کلان پشتو- از ممالک عربی- صورت
  - راه و طریق- مه
  - ضم- مرد بی پا
  - او
- از نباتات اندازه عمر - خورده میشود
- نورانی و روشن شده- یک کلمه بی معنی
  - شیرین است
  - نمی شنود- شکار معروف ویکتور هو گو- نویسنده سپید دندان
  - در سر می روی- پایتخت یکی از ممالک اروپائی- شور است- نفس- نادان
  - اسم مردانه- زیاد نیست
  - مادر کلان پشتو- از ممالک عربی- صورت
  - راه و طریق- مه
  - ضم- مرد بی پا
  - او
- ۱- پند- از میوه جات
- ۱۹- درمان - نیک چنین است
- ۲۰- کک - نصف ساجق
- ۲۱- ناپ بی پا
- ۲۲- مادر عربی- حرف نفی عربی
- ۲۳- اینهم سج خوانده میشود- از آن طرف
- ۲۴- باغ پنبتو- غزل بی سر- قلب
- ۲۵- تکرار یک حرف- علامت نفی
- ۲۶- یک ماه عیسوی
- ۲۷- دروازه
- ۲۸- ...
- ۲۹- از یاریدن ساخته شده
- ۳۰- از پرندگان خوشخوان
- ۷- پرور پشتو- مایه حیا تی
- ۸- مانند و مثل-
- ۹- بعضی حیوانات دارند-
- ۱۰- شا هنامه از او ست- خشکه
- ۱۱- تکرار یک حرف- مهتاب عربی- یک در پشتو
- ۱۲- ند- امروز روز ندارد- مر طوبت
- ۱۳- تیم بی پا- مرو
- ۱۴- اکتو پشتو - یک کلمه بی معنی
- ۱۵- واحد پول جا پان
- ۱۶- مخترع تلسکوب نجومی- مادر در عربی
- ۱۷- از آثار ژان ژاک رو سو - نصف نانک



طرح کننده: عبدالها دی عزیزی متعلم صنف یازدهم لیسه نجات

### اگر با ریاضی آشنا هستید

اگر با ریاضی آشنا هستید (مقصود ماریا ضیات آ لیه نیست بلکه همین چهار عمل اصلی یعنی جمع، تفریق، ضرب و تقسیم است) با ملاحظه این دایره ها که هر کدام نماینده یک عدد است وبا در نظر گرفتن علامات حسابی عددی را که هر دایره نماینده آنست پیدا نموده عملیات حسابی را روی آن انجام بدهید و نتیجه را برای ما بفرستید.

$\odot \odot \odot : \odot \odot = \odot \odot$   
 $\odot \odot \odot - \odot \odot = \odot \odot \odot$   
 $\odot \odot \odot + \odot \odot \odot = \odot \odot \odot$



آیا این شخص را می شناسید؟ صاحب این عکس قسمت بیشتر شهرتی را که یافته است مر هو ن بصره های سیاسی او در مهم ترین مجلات امریکا و از آن جمله «نیوزویک» است ولی ما برای اینکه نشا نمی دقیقتری از او داده باشیم یکی از کتابهای او را که شهرت جهانی یافته است یاد میکنیم و آن کتاب «فلسفه اجتماع» است.

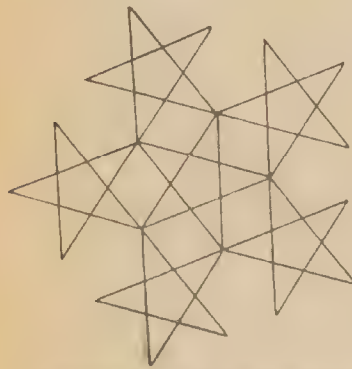
اگر به شناختن او مو فقت شدید لطفا برای ما هم بنویسید.



## کدام کشورها؟

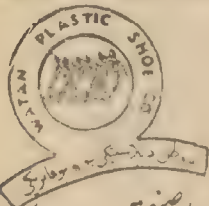


بادقت به این کلیشه نگاه کنید، در اینجا پنج تکت پستی را مشاهده میکنید که هر کدام آن مربوط به یک کشور جهان میباشد، اگر موفق به پیدا کردن این ممالک شدید نام آنها را برای ما هم بنویسید!



## با یک خط!

آیامی توانید بدون اینکه قلم را از روی کاغذ بردارید و یا از یک نقطه بیش از یک بار عبور کنید، این شکل را رسم نمایید؟ قبل از اینکه تعداد صحیح مثلثها را حساب کنید!



شرکت صنایع پلاستیک ایران

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسب شان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

## حل جدول شماره گذشته

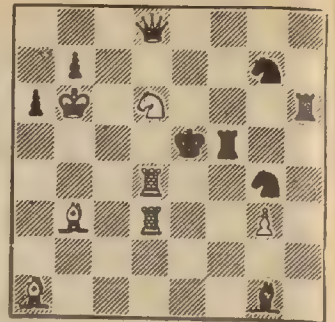
افقی:

- ۱- رئیس جمهور - ۲- ساربان
- ۳- ابقماروس - ۴- درك - ۵- نر - باب
- ۵- توری - ۶- کرتی - ۷- ما - سر - ۷- زن زن - ۸- شاعر - ۹- قده - ۱۰- تیر - ۱۱- شیکا - ۱۲- تر - ۱۳- بکتريا - ۱۴- لامارتین

عمودی:

- ۱- رشادت - ۲- نقال - ۳- برومندی
- ۴- یس - ۵- کرانه - ۶- یا - ۷- ساق - شکم
- ۸- جرمن - ۹- بیتا - ۱۰- مبار - مکرر - ۱۱- هار - ۱۲- ایت - ۱۳- ون - ۱۴- برسات - ۱۵- ای - ۱۶- واترگیت - ۱۷- کسبی - ۱۸- رور

## مسئله شطرنج



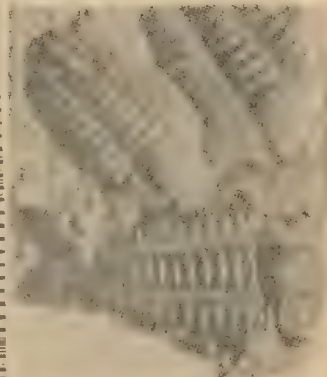
درین مسئله سفید بازی را شروع کرده در دو حرکت سیاه را مات میکند ترتیب حرکت مهره های سفید را برای ما بنویسید.

شعر در هم ریخته

برای آزمایش قوه شعر شناسی شما کلمات یک بیت مشهور را در اینجا در هم ریخته ایم بگو کنید تا اصل شعر را پیدا کرده برای ما بفرستید:

به - رودی - دجله - گردد - بنادر - خشک - کوه - باران - سالی - اگر - ستان

## این عکس چیست؟



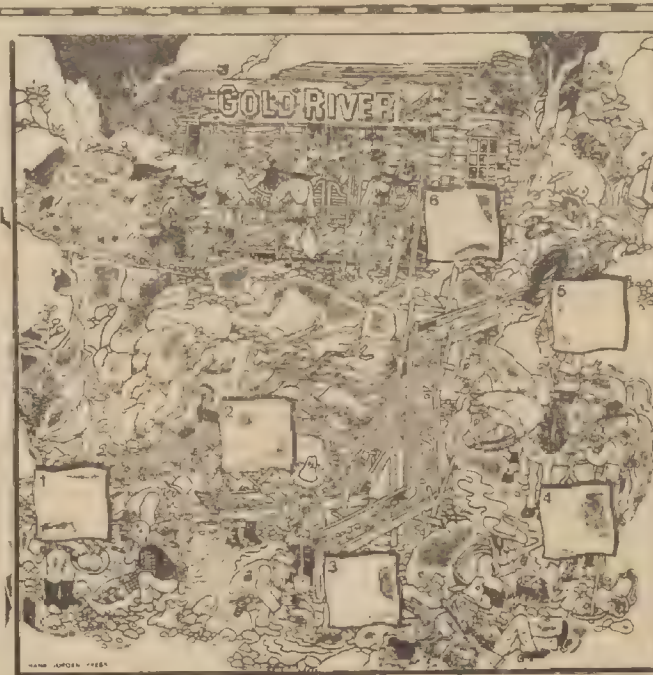
خوب به این عکس نگاه کنید آیا

میتوانید از آن چیزی بفهمید.

اینهم یکی از هنرپیشه های هندی است، اسم او را و اسم چهار نفری را با ما بنویسید.



به کسانی که حداقل به چهار سوال از دو صفحه جواب درست بدهند، اساس قرعه یک سیب جراب و سیب نشان جایزه داده میشود.



پارچه های که در زیر این کلیشه دیده میشود هر کدام از یک قسمت رسم بریده شده، آیامیتوانید هر قسمت را دوباره درجایش بگذارید؟





## نکته

ترستان برنار میگوید .  
علامت عشق بزرگ اینست که بعد از مدتی  
هم عاشق و هم معشوق فراموش کنند کدام یک  
اولتر گفته است دوستت دارم .

## عاشق بیقرار

او هستی که از غمش خوردن و  
نوشیدن را فراموش کرده ای .

نه جانم ... مو صوع ازینقرار

است که نامزد من برای من پولی  
باقی نمیدارد که چیزی بخورم و  
بنوشم .

مردی بدیدن دوست خود بخانه  
اش رفت دوستش گفت :

میدانی ... از روزی که من با  
این دختر نامزد شده ام . نه چیزی  
میخورم و نه چیزی مینوشم .  
چرا .... آیا تا این حد عاشق



لبخند بزن عزیزم

فانتیزی وطنی

نوشته : جلال نورانی

## سو و تفاهم

پدر خود را به غلام جان داد و غلام جان عینک  
های خود را به پشیم گذاشته نامه را اینطور  
در دلش خواند .  
«برادر بجان برابر و عزیزالدم غلام جان  
بعد از عرض سلام امیدوارم برپا لبای  
شاهین عافیت سوار باشی و باعث تحریس  
اینکه بخاطر مساله ای به مبلغ پنجاه  
افغانی ضرورت دارم اگر بدست برادرزاده‌ات  
بفرستی ممنون میگردم»  
وقتی که غلام جان نامه را خواند آهسی  
کشید و پوپل نداشت اما نمیتوانست خوبی  
ها و کمات های عبدالنواب جان را فراموش کند  
بنابراین قلم و کاغذ برداشته نامه  
نوشته و غلام حیدر پسر ده ساله خود را به  
جائی فرستاد . صبور پسر دوست خود را  
در خانه منتظر ساخته گفت :  
«جان کاکا خودم ندارم اما از یک دوست  
خودم بربایت رسول خواستم انشاء الله  
میاره  
...»

مرزا شفت نامه را از دست غلام حیدر  
پسر غلام جان گرفته آهسته در د کتس  
چنین خواند :  
«دوست شفیق و مهربانم را خدا شو ...  
از آنجایی که مشکلی پیش آمده به مبلغ  
پنجاه افغانی اشد ضرورت پیدا نموده ام  
چون مانند اسمت به دوستان شفت داری  
امید است بدست برادر زاده‌ات مبلغ مذکور  
را بطور قرضه حسنه فرستاده متون سازی  
...» مرزا شفت دست به پیشانی خود  
کشید گفت :  
«جان کاکا ما هو پول ندارم اما نوشی  
ما پیدا میکنم .  
مرزا شفت پسر خود را خواسته قلم  
و کاغذ طلبید و چیزی نوشت بدست ۱  
داد .  
...»

مرزا نواز باستان ضعیف چرخ چاه را تان داده  
یک سطل آب بیرون کشید بعد آفتابه و این  
نموده خواست وضو بگیرد در همین اثنا  
صدای گویه در بلند شده او آفتابه را به  
زمین گذاشته بطرف در برای افتاد . دستش  
را بلند کرد و به تئبه در فشار داد و در  
را باز کرد وقتی که پسر مرزا شفت را  
دید

این واقعه هر چند عجیب و باور نکردنی  
مینماید . بهر حال چیز است که واقع شده  
و من آنرا فعلا بشما حکایت میکنم در ضمن  
برایتان حوصله زیاد آرزو دارم .  
درین مساله مقصر اصلی قدوس بود  
زیرا او با بچه همسایه چنگ کرد و با سنگ  
سر او را شکست و خودش از خانه فرار کرد .  
معمولا در کوچه بین پدر ها و مادر های معنی  
بین دو فامیل بر خورد ها و چنگ هایی که  
انرا آن سالها باقی میماند از نزاع های  
بچگانه ای آغاز میشود که بین دو طفل بخاطر  
یکدانه تشنه و یا یک قلاق تار چر شده گدی  
پران در گرفته است .

عبدالنواب جان آدم حلیم و پرور باری بود  
از نزاع های فامیلی خوشش نمیآمد و یگانه  
آزادیش این بود تا با همسایگان و اهل  
کوچه با صفا و صمیمیت زندگی کند و پیر جوان  
را سلام میداد و سلام اطفال خرد سال را  
و علیکم میگفت ، وقتی که بخانه آمد و فهمید  
که قدوس بچه سیزده ساله او سر بچه  
همسایه را با سنگ شکسته خیلی عجبانی  
و بریشان شد . از همین جهت به مادر او را  
گفت :

صد دفعه بتو گفتم که ای جوانمرد سر  
چک شده بی پدر مادرت نسان که بیرون برو  
آیه «البته قدوس هم پدر داشت و هم مادر  
ولی از عصبانیت زیاد پدرش او را بی پدر  
و مادر خطاب نمود»

مادر قدوس آهی کشید ، چون نمیخواست  
بیشتر شوهر خود را عصبانی سازد حرفی  
نزد و قبول کرد که درین مساله ملامت  
است . عبدالنواب خان این طرف و آنطرف در  
بین اتاق قلم زده بعد پسر دیگر خود را که  
نه ساله بود و صبور نام داشت خواسته  
گفت :

«او بچه ... یک خط نوشته میکنم زود  
برو پیش کاکا غلام جانم ، بورت پولمیت  
بیاور . بعد کاغذی نوشت و پسر خود را به  
خانه غلام جان دوست صمیمی خود فرستاد .  
او از غلام جان پنجاه افغانی خواسته  
بود تا ذریعه آن دعوتی ترتیب داده فامیل  
همسایه را بخواند و از ایشان به خاطر  
واقعه ای که رخ داده معذرت بخواند .  
صبور طفل کوچک عبدالنواب خان نامه

## استراحت

دو دوست در جاده ای با هم  
تصادف کردند اولی گفت :  
«خبر داری که بالاخره محسن  
خان به آسایش و استراحت همیشگی  
نایل شد .  
دومی با تأثر گفت :  
«اوه متاسفم ... بیچاره چه وقت  
فوت کرد .  
اولی گفت :

«نه جانم ... او فوت نکرد همین  
دینه روزی پریروز خوشو پیش عمر  
خود را بخشوی تو بخشید و  
جوانمرد شد»



و قتیکه خانم از خرید بر میگردد

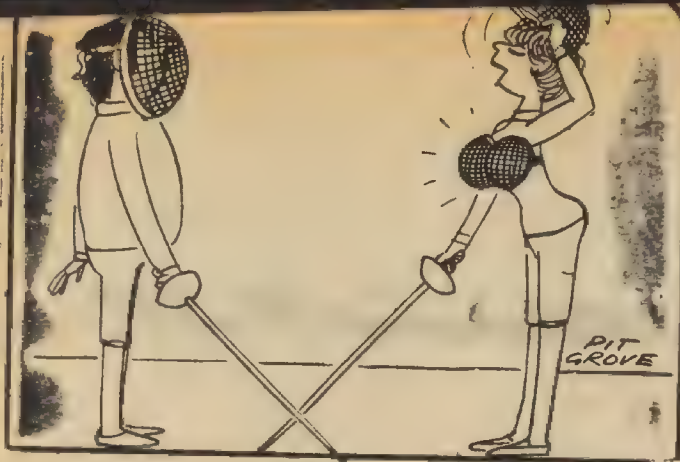
مگر من نگفته بودم ؟

مردی در رستوران داد و فر یاد  
کرده مدیر رستوران را خواست  
و گفت :

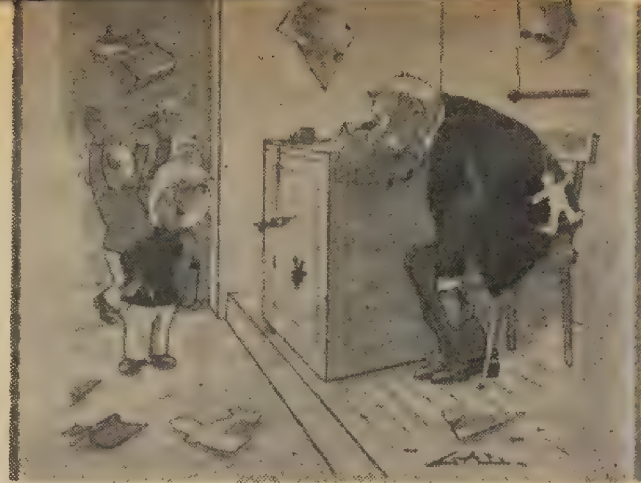
«خیالت نمی کشید که چنین  
تخم های گندیده و بو گرفته را  
نمیرو میکشید .  
مدیر رستوران نگاهی به پشقاب  
انداخته گفت :

«بلی حق با شما ست ... من  
این آشپز احق را گفته بودم ازین  
نوع تخم های دیر مانده در سایر  
غذاها استفاده کند . ولی او آنرا  
نمیرو بخته .





بدون شرح



— جوانمرد ها... چراغنده میگویند .

فانتزی خارجی

نوشته :سلووی سلا ودف  
ترجمه : غلامغالی

## آینه ساز



برتون مکتوب رسیده

### جشن تولد

مردی به دوست خود گفت :  
— من باید بر دم و تر تیبات  
سالگره سی سالگی خود را برای  
فردا بگیرم...  
دوستش گفت :  
— آوه ... چقدر به سالگره سی  
سالگی آشنایی دارم ... آخر هفت  
سال میشود که پشت سر هم زلم  
سالگره سی سالگی خود را بر گزار  
میکند.



بدون شرح

میدانی آنآ .. امروز يك مرد كه مزاحم در  
تلفون همراهی من پر خاش کرد ... هنوز  
هم سرم از گفتگو بالا درد میکند ...  
تو خوب فکر کن ... بمن میگوید استاد بیا  
بخانه ما زیرا يك شیشه پنجره شکسته  
است. حالا دیگر خودت فکر کن... من باید  
بخانه آنها بروم ... مرا هنوز هم يك آئینه  
ساز عادی فکر میکند در حالیکه ما دستگاه  
داریم ... من هم آمر دستگاه ... من که  
تیمتوانم خانه به خانه بروم و شیشه های آنها را در  
کلکین نصب کنم ...  
«آنا» برای اینکه اعصاب او را آرام ساخته  
باشند گفت :  
— بلی نمی توانی ... خوب جوابش دادی.  
مرد گفت :  
— نه برای او نکتم ... فقط گوشه را  
بروی تلفون گویدم ...  
باز ناشور بخوری شکایت هم میکنند. «آناه»  
پیشخدمت رستوران برای اینکه خود را باز  
پرگونی با نجات بدهد بطرف پیشخوان به  
راه افتاد و مرد گیلان را سر کشید .  
دوست مولی که میخواست گیلان خالی  
را دروی مین بگذارد دید که يك زن جوان  
لطفول مقابل میزش ایستاده سؤن باتیم  
شیرینی گفت :  
— اجازه میدهم نزدیک شما بنشینم ؟  
— آوه البته خاتم قشنگ ... چرانی ؟  
زن جوان گفت :  
— امروز هوا خیلی سرد است ... از همین  
سبب نزدیک شما آمدم ... آخر مین شما  
نزدیک بخاری قرار دارد .  
— آوه بلی ... هوا سرد است ... هه  
... اگر يك گیلان کنیاك بنوشید ... درین  
سردی ... یعنی من میتوانم شما را بیک  
گیلان ... دعوت کنم ... خاتم با اشا ره  
سر رضایت خود را اعلام کرد. آمر دستگاه  
شیشه سازی دیگر تامل را چائن نداشتند  
فورا پیشخدمت رستوران را صدا کرده دو  
گیلان کنیاك سفارش داد .  
لحظه بعد «آناه» با نگاه های کنجکا و به  
مین آنها نزدیک شده گیلان ها را روی  
میز گذاشت . خاتم جرعی از کنیاك نوشید  
ولی آمر دستگاه محتویات گیلان خود را  
با عجله در گلو خالی نمود . دفتا احساس  
کرد گرم شده و قلبش مانند آدم های عاشق

آناه پیشخدمت رستوران محله او را با  
همیشگی استقبال کرد زیراوی در  
روس مزل داری آموخته بود که باید از  
پایان بالبخند پذیرایی کند .  
آمر دستگاه شیشه سازی هم از مشتریان  
شگی ۱ و بود . آناه اگر کتر وعادات او را  
روبی میدانست . بعد از نوشیدن گیلان  
با دلفظ «آناه» به «آنگه» سپس (آنگه)  
به «آنا» نوشیدن گیلان بنسجم وی ر  
«آنا» خطاب می نمود . ولی اینبار دفتا  
به ساز يك گیلان «دبل» بنا سگرت و  
کرد خواست . آناه رفته فرمایش او را  
ش آورد و گفت :  
— خیرت باشد... امروزيك اندازه ناراحت  
بر می رسید ...  
آئینه ساز با ناراحتی گفت :  
— آوه که چقدر اینها شله و مزاحم هستند

بقیه دوسله ۵۸

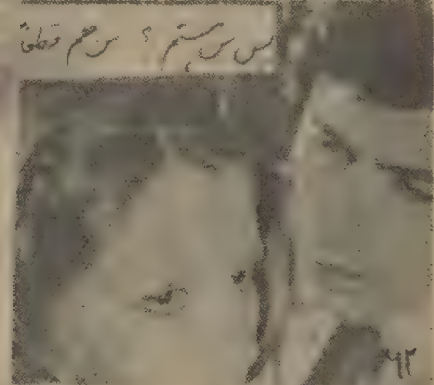


در شماره گذشته خواندید :

«ایرین» دختر بیست که در شرکت عطر فروشی يك وکیل دعوی بنام زیو کار میکند وی اصرار دارد که کاوشش گسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را بخله ساخته است او بعد از اینکه از «زیو» جدا میشود بخانه رفته و لخته یی به یکی از مسئولان دور شاکردی اش تلیفون میکند . و گذشته هایش را بخاطر می آورد .  
واینک بقیه داستان

## حس خوش

از من خوشتر منم اما احوال من خست



محمدرستم ... چرا در دهکده با سدی وجود دارد

از خاطره های آنروز بهر حال آورده ایم . اگر نماند



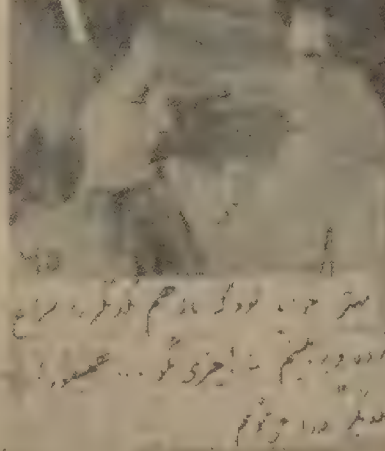
کمی بهر هم رفت ؟ ۹۱

در سال ۱۳۰۰ میلادی در تهران



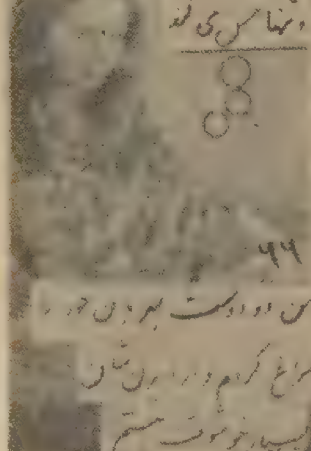
با اینست که به امان خدا برای همیشه

بی ... مرگش ...



مترجم : قاسم صیقل

خود را در کارگاه کاشی



۹۹

شکل نشان نمک و حتی با سبزه های آن



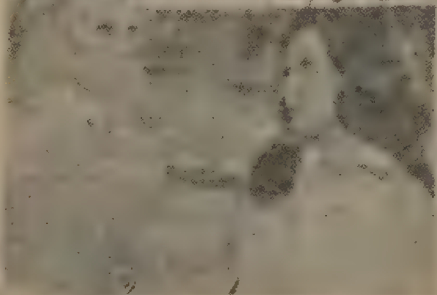
بسیون در کتبی که در آنجا پیدا شده است



ادوات آینه ایستاده شده در جبهه مشرقی در کتبی

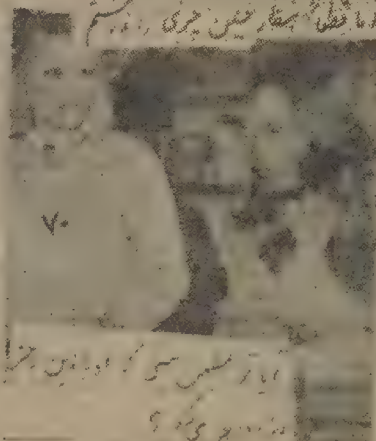


بی آفتاب خوشحالی زیاد در کتبی  
استایل و بی بدست

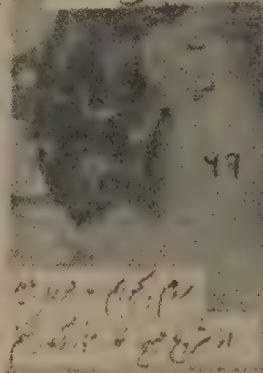


در کتبی در کتبی در کتبی  
در کتبی در کتبی در کتبی

در کتبی در کتبی در کتبی  
در کتبی در کتبی در کتبی



اما ادوات کتبی در کتبی  
در کتبی در کتبی در کتبی



از دیون در کتبی در کتبی



در کتبی در کتبی در کتبی





# شناور...

— شنیده‌ام یکی از عملیات هاکنر واناکدرا  
را شما سرپرستی از او انجام داده اید .  
خندیده گفت :  
— ها... اصلا عملیه مذکور یعنی عملیه  
صندوق از اختراعات يك شهید باز آلمانی  
است ولی واناکدرا بخاطر سرعت در انجام دادن  
عملیه مذکور مدال طلا گرفت من هم همان  
عملیه را انجام دادم به این تفاوت که حتی  
از واناکدرا هم سرپرستی انجام دادم .  
گفت :  
— و مدال گرفتی ....  
خندیده گفت :  
— نه من مدال طلا نگرفتم ... خوب دیگر  
نگرفتم ....  
شناور همانطور که به میز کارم تکیه داده بود  
گفت :  
— من فواد را هم دیدم فواد هم يك شهید باز  
دیگر ترکی بوده او دعا میکرد که در بین پنجاد  
دو کشور جهان در شهید بازی مقام دوم را دارد .  
من هم بصورت شفاهی و هم بروی صفحه  
روزنامه انیس با اعلان مسابقه دادم . ولی او  
حاضر نشد یا من مسابقه بدهد .  
پرسیدم :  
— شناور .... دونفر شهید باز چگونه با هم  
مسابقه میدهند ؟  
باز هم لبخندی زده گفت :  
— مسابقه هم میتواند در اجرای عملیات  
باشد و هم در قسمت معلومات ذهنی . بطور  
مثال دو شهید باز در میدانی مقابل هم قرار گرفته  
در برابر چشمان داور و تماشاچیان هر دو بهترین  
و مهیج ترین عملیات خود را اجرا میکنند آن  
وقت بخوبی واضح میگردد که کدامیک بیشتر  
مهارت دارد .  
سوال دیگری را که در مرقم ایجاد شده از  
اومی پرسم و او پاسخ میدهد :  
— بصورت دقیق من درین رشته استاد  
نداشته‌ام در فرا گرفتن این فن بیشتر به دفاع  
میدونم .

قصه های ریش سفیدان و مردم که از آمدن  
شهید بازن خارجی به کابل چیزهایی میگفتند  
مرا بطرف این فن جلب نمود از جانب دیگر که بود  
اشخاصی را که درین قسمت در کشور خود ما  
چیزی بداند حس میکردم و توقع داشتم خود  
تا اندازه‌ای این خلاء را پر کنم . به عملیات  
شهید بازن دقایق مشدم در مجله ها مطالبی  
را که درین مورد بچاپ می رسید می خواندم و  
بعد در مورد آن عمیق فکر میکردم تا روزی آنرا  
پیدا نمایم .  
می پرسم :  
— تا حال شاگردی هم درین رشته تربیه  
نموده‌ای ؟  
— ها... سه نفر هم وطن يك خارجی از من  
چیزهایی آموخته اند .  
از شناور که حاضر است با هم شهید بازی در  
هرجایی که باشد مسابقه بدهد پرسیدم :  
— در کدام ممالک این مسلک رواج بیشتر  
دارد ؟  
او گفت :  
شهید بازی مرکب از چند رشته اختصاصی  
است که یکی آن «ایلوژیون» است و شما میتوانی  
آنرا «چالاکي» دسته ترجمه کنی . درین  
قسمت اتحاد شوروی و آلمان اشخاص فنی  
دارند و گمان میکنم اوسایر کشورها شهید  
بازان این کشور موفق تر باشند . من خودم  
«کیوک» روسی را دیده‌ام او درین رشته مهارت  
عجیبی دارد چند پسر خود را هم درین رشته  
تربیه نموده است . بخش دیگری از شهید  
بازی «فکیربزم» است که انواع مقابله‌های  
جسمانی و ادراک بر میگیرد از قبیل خوردن شیشه  
ویاکی خوابیدن بروی میخ و مقاومت در برابر  
آتش و غیره که درین قسمت سابقا هندو  
بود و متافان هندی معجزات فوق العاده را  
انجام میدادند در ایران هم شخصی بنام  
علی جانی درین رشته مهارت داشت .  
شناور خودش در هر دو رشته فوق مهارت

دارد، مردم کابل ولایات عملیات عجیب و  
شگفت انگیز او را دیده اند. من دلمتا یاد دسته  
های اگرو باتیک خارجی که گامگامی بوطن ما  
می آیند افتادم . پرسیدم :  
— آیا شهید بازی با عملیات اگرو باتیک  
رابطه‌ای دارد ؟  
شناور پاسخ میدهد :  
— از نظر اینکه دهر تروپ اگرو باتیک يك  
یا دونفر شهید باز هم شامل است میتوان  
او تپاشی و امیان این دو رشته قبول کرد. چه هم  
شهید بازی و هم اگرو باتیک از نگاه نمایشی  
بودن و سرگرم ساختن بیننده و هم از لحاظ  
اینکه هر دو تعجب و تحسین بیننده را برانگیخته  
انسان را به شگفتی می اندازد و امی او تپاشی  
ولی با آنهم شهید بازی شهید باز است و  
اگرو بات کسی است که عملیات اگرو باتیک را  
اجرا میکند .  
يك اگرو بات از سن کودکی تمرین میکند.  
یافتن موازنه جستی و چالاکي و تمرین متناوب  
کلید پیروزی اوست . اما شهید بازی به تمرین  
های دیگری شروعت دارد .  
چون این دو رشته بنوعی تفکیک نشده  
بعضا فراموش شهید بازی اگرو بات مینامند .  
دلمتا از شناور می پرسم :

— شناور ... گمان نمیکند این اسم تو  
اسم بی معنایی باشد منظورم از کلمه «شناور»  
است ... خوب با آبیاری چطور ؟  
پاسخ میدهد :  
— بلی من آبیاز بودم و هستم و بخاطر همین  
علاقه‌ام و اگر خودم خواهی نشود مهارت در آب  
بازی بچه ها اسم و اشتناور گذاشته اند . من به  
آبیازی عشق و علاقه مفرد دارم .

دراول این احساسات بعدی شدید بود که  
چندین بار پیشنهاد کردم بگذرند و مسابقات  
تفیل آبیازی در بحیره ماشی شرکت کنم علت  
خونگرمی و علاقه‌ام به مسابقات آبیازی این بود  
که تمرین زیاد داشتم و در حقیقت شناوری  
هر همام شده بود اگر شناوری را آدم خوب  
بیاورد و به تفکیک آن بلد شود آنوقت با تمرین  
کم هم میتواند آبیاز خوبی شود .

به شناور گفتم :  
— خوب حالا چه در نظر داری به همین رگود  
نعلیت های خود ادامه میدی یا اینکه ....  
حرفم را بریده میگوید :  
— من دهر موقی حاضر به خدمت هستم  
چه دوتویر نمایشات چه در تربیه شاگردان  
حاضرم با مقام ویا موسسه‌ای که از من همکاری  
بخواهد همکاری کنم .

میگویم :  
— معلوم میشود خسته شدی .... بیشتر از  
این ازت سوال نمیکند لقا اگر بیای به  
خوانندگان مجله .....  
ناظم به تندی میگوید :

— ها... پیام دارم ... اولتر از همه  
جمهوریت جوان افغانستان را به تمام هموطنان  
خود تبریک میگویم و تالیا آمادگی خود را برای  
هر گونه خدمت به هموطنان اعلام میدارم ....  
از جابلند میشود . جوابدستش را برداشته  
با من خداحافظی میکند .....

توضیح : مانظر شرافلی محمد علی شناور را  
تشر گردیم و امیدواریم این گفتگوی جالب  
خوانندگان عزیز مجله را ارضی ساخته باشد.  
باید بگویم مرجعی که شناور از آن شکایت  
داشت حالا هم باشد تفسیر نام و تفسیر شکل  
داده و تمام گرفتن با آن موسسه مسر نبود .  
ولی اگر شخصی و یا موسسه گفتار شرافلی  
شناور را قائل جواب میداند ما حاضریم نظر آن  
موسسه را هم تقدیم خوانندگان عزیز مجله  
بنمائیم .

## تستخیر نا پذیر

هانس به دختر چنین گفت : اما تو به يك  
دختر دهقان شبیه نیستی .  
— خوب چی .  
— مادرش توضیح کرد او مسئله است .  
— هان ، پس تحصیل کرده است .  
دختر شانه های خود را بالا کشید اما هانس  
باخوش قلبی و با ترانسوی شکسته خود ادامه  
داد .

— پس تو باید بفهمی که تسلیم شدن به  
نفع شمامت ما چنگ را راه نینداختیم شما  
آنها شروع کردید و حالا ما از فرانسه مملکت  
شایسته یی خواهیم ساخت .  
— مانظم را در اینجا برقرار خواهیم کرد ما  
کار کردن را به شما یاد می دهیم شما اطاعت  
و دستپاچگی را از ما خواهید آموخت .  
دختر مشت های خود را فشرده و به سوی  
اونگاه کرد . نفرت در چشمان سیاه او میجوشید  
ولی باخوش ماند و بلی به هانس گفت :  
— تومستی .

— هوشیارتر از همه هوشیاران . من حقیقت  
را بی پرده میگویم و بگذار آنها این حقیقت را  
برای همیشه بفهمند .  
دختر داد زدن نی . تومست هستی . او بیشتر  
از این تحمل نتوانست .  
— خارج شوید بروید .  
— پس تو آلمانی هم میباشی . خوب من  
میروم . توفیق برای خدا حافظی مرا ببوسی .  
دختر خود را عقب کشید اما هانس دستش را  
گرفت .

دختر فریاد زد پدر پدر .  
دهقان بالای آلمانی حمله کرد هانس دختر  
را مهار کرد و با قوت تمام به صورت پیر مرد  
گرفت . او روی اتاق افتاد دختر فرصت نکرد  
تا فرار کند و هانس همانجا او را گرفته و تنگ  
در آغوش کشید دختر دست عقب برده و سیلی  
محکمی به گونه او نواخت . هانس کوتاه و  
آمیخته با غضب خندید .

— وقتی يك سرباز آلمانی میخواهد ترا  
ببوسد تو اینطور پیش آمد میکنی ؟ ...  
توبه سزای خود خواهی رسید .  
هانس دست او را با قوت تمام تاپ فاده و  
بطرف دروازه کشاند . اما مادرش خود را بطرف  
هانس انداخته و به استیضاح چسبید . تلاش  
میکرد تا او را از دخترش جدا کند . هانس در  
حالی که پایک دست دختر را محکم گرفته بود  
بافت دست دیگر پیرزن را هل داد و پیرزن  
که به شکل به پلا استاده بود بطرف دیوار  
غلطید .

ولی فریاد زد . هانس ... هانس ...  
— توم خفه شو ..  
هانس در حالی که دهن دختر را با دست  
محکم گرفته بود تا مانع فریاد هایش شود  
او را از دروازه بیرون برد .

تمام چیزهای پنگونه اتفاق افتاد پس شما  
فضاوت کنید . در این جریان کی گنگبار است.  
آیا دختر گنگبار نیست چرا سیلی زده میگذشت  
تا او را ببوسد او از همانجا میرفت .  
هانس يك لحظه بطرف پیرمر که هنوز هم  
روی آطاق افتیده بود نگاه کرد و به شکل از  
خنده خودداری نمود .

زیرا پیر مرد حالت مضحکی داشت و وقتی  
هانس بطرف پیرزن که در دیوار چسبیده بود  
نظر انداخت چشمانش پراشده شد پیر زن  
بترسید که نوبت او نیز خواهد رسید او پیوسته  
تاراحت بود .  
هانس ضرب المثل فرانسوی را بخاطر  
آورده گفت : تنها قدم اول مشکل است.  
حاجت نیست که پیرزن گریه کند .  
هانس بکس جیبی اش را زجیب پیر  
کشید .

(ناتمام)



شناور حین اجرای یکی از عملیات خود



## پنج هنر از هفت هنر

آهنگسازان آن شهرت بزرگی بدست آورده اند. عدای از موسیقی دانان پولند، بعد سال ۱۹۰۰ توانسته اند جایزه های بزرگ موسیقی را بدست آورند. توجه میشود تا نمایش، ساز و موسیقی سطح عالی داشته باشند. آرکستر ایفلارمو نیک و ارسا و آرکسترای کبیر سمفونیک را دیو و تلو یون پولند و بسیاری کشورهای جهان سیر نمودند و آهنگساز ویلون نوازان، خوانندگان و سرایندگان پولند توانسته اند تا درستی هنری بسیاری کشور های جهان، هنر نما نی کنند.

### تئاتر :

غناي موضوع و شکل های متعدد شخصیت سازی تئاتر معاصر پولند، مقام بلندی را در میراث هنر جهان بدست آورده است. در این جا دو عنصر با هم ترکیب شده اند. سنت دراز مدت تئاتری و طرح های همگانی. ارام، گویای غنای فرهنگ تئاتری پولند است. پولند ۹۶ تماشا خانه تئاتر داشته و در سال ۳۰ هزار تماشاچی را در خود گنجایش داده و در هر سال ۴۰۰ نمایش روی صحنه می آید. امروز هنر نمایش در برگیرنده اصل های و همه گونه ها تئاتر است. جاسی های جدید از سراسر جهان روی صحنه نمایش گذارده میشود و گاهی نمایش مذکور همزمان با کشور نمایش دهنده، روی صحنه می آید.

تغییرات و دگر گونی های اجتماعی، وظیفه و هدف هنر دراماتیک را تعیین نمود. زمانی تئاتر محل خواص بود ولی امروز همه تریان هنری تئاتر آشنا می پیدا کرده اند به همین سبب رسیدن به این مسامول وظیفه سنگینی را بر دوش گردانند هنر تئاتر در پولند می گذارد اساسی ترین وظیفه تئاتر در اینجا آموزش فرهنگ بوده و آلتز غول های تئاتر چون شکسپیر، مولیر، کلدونی، سلاواکی، فردا و چووف و غیره به نمایش گذارده میشود.

قابل یاد آوری است که تئاتر هم اکنون محل تجمع بهترین اندیشه های خلاق است. ساعران معروف با تئاتر پیوند یافته اند. معاشان چیره دست برای طرح تر یین های تئاتر آثار می آفرینند و بهترین نویسگان و آهنگسازان پروانه وار گرد شمع تئاتر می چرخند. در بین نمایش نامه نویسان پولند چهره تادویز اوژو یک شاعر و درامه نویس مشترک درخشش چشم گیر دارد. تمام آثار

اصیل او با هو شکا فی محیط اطراف، زندگی و دردمسره ای آن معلوم بوده و آنرا با هنر شاعرانه با دید فلسفی عمیق بازگو میکنند. در سالهای اخیر، آثار او در خارج مرزهای کشور چون آلمان غرب و ایالات متحده بروی صحنه آمده است.

### فلم :

صنعت فلم سازی پولند، در هر سال ۲۵ فلم داستانی و ۵۰ فلم تربیتی می سازد. فلم های کوتاه و تلو یونی بد جهان تملی دارد یکی راه جاری ژورنالیسم ژردنگر نمایش هنر سنگین . طی سال های اخیر تیپ و سرشت فلم داستانی در این جا دچار دگرگونی شده است. فلم مکتب فلم پولند یا چهره های چون مونک ژوه و زیگنیو سیبو لسکی بیوند دارد.

درو نمایه های اساسی فلم هارا و زندگی با هم پیچیدگی هایش می سازد.

ولی اکنون پامیان آملن موج نو، درونمایه فلم سرشت مستند را بخود گرفته است. نمونه های این خلافت و ساختن بدوره گوناگون طبیعی، خصائل عالی بشری و اخلاق انزاسی و وسروانی در زمین، از کومدر اتوک و والری از ژا لوسکی میباشد.

### ادبیات :

تراژیدی جنگ، زمان سقوط و افترا ضی احبار کریمه و موارد استفاده انسان از آنها باوری های روانی ملیون ها انسان، سوال مسؤلیت اجتماعی و سال های دو پاره سازی پس از جنگ، اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را می سازد. این درد کریمه و مواد معدن مهم و طرق استخراج آنها سر ها بصورت وسیع از طرف نویسنده کان به شمار شاعران کلاسیک عرب و انگاه به تجارب ادبیات معاصر پولند آتقدر زنده و حرکی بوده که به سختی میتوان بران چوکا دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی را ذکر کرد.

- زردی پوتر امنت نشو نویس و کاکو - شکرتم های ریا لیسیم کنونی . - ژان پارا و ونو سکی، نقاش معروف - تارز بار نیکیز نویسنده ناول های تاریخی . - سیتا سلاول نویسنده داستان های علمی . - هم اکنون فرهنگ پولند وارد یک مرحله جدید رشد اقتصادی و بلند و رفتن سطح زندگی مردمان شده و با گذشت هر روز بر گنجینه غنی هنری آن افزوده میشود .

## ابوریحان البیرونی

### الجواهر فی معرفة الجواهر :

ابو ریحان بیرونی این اثر معروف خود را در زمینه معدن شناسی نوشته و متن عربی آن در سال ۱۳۵۰ ه در حیدر آباد دکن از طرف جمعیت دائرة المعارف عثمانی بطبع رسید و اخیراً بزبانهای ژنده جهان ترجمه گردیده است . در تصحیح و مقابله کتاب دکتر سالم کرتکی آلمانی صرف اهتمام نموده و درین کار خود بر سه نسخه ای که در کتابخانه های جهان وجود دارد اتکا کرده است . بیرونی این کتاب را در سنین پیری تألیف نموده و به مودود بن مسعود غزنوی (۴۴۱-۴۴۴ ه) هدیه کرده است . بیرونی در تألیف کتاب از یک تعداد کتبی که در زمینه جواهر شناسی از ابواسحاق یعقوب الکندی و نصرالدینوری و کتاب منافع الاحجار از عطارد و برخی تألیفات ارسطو که نزدش وجود داشته و بطور عمده از تجارب و معلومات خویش و معدن شناسان و جواهر شناسان استفاده کرده است .

در مقدمه کتاب طی مباحث عالمانه ای راجع به طبیعت و کثرات انسان، پدیده های گوناگون طبیعی، خصائل عالی بشری و اخلاق انسانی، درباره ظرافت بدن و روح درباره غرائز بشری، ضرورت انسان بمبادله اموال و احتیاج به دینیه. هایی که در اعصاب زمین فخته اند، ارزش و اهمیت فلزات نجیبه و تراژیدی جنگ، زمان سقوط و افترا ضی احبار کریمه و موارد استفاده انسان از آنها باوری های روانی ملیون ها انسان، سوال مسؤلیت اجتماعی و سال های دو پاره سازی پس از جنگ، اساسی ترین عناصر جا ن مایه های ادبیات پولند را می سازد. این درد کریمه و مواد معدن مهم و طرق استخراج آنها سر ها بصورت وسیع از طرف نویسنده کان به شمار شاعران کلاسیک عرب و انگاه به تجارب ادبیات معاصر پولند آتقدر زنده و حرکی بوده که به سختی میتوان بران چوکا دسته بندی زد. ولی میتوان نام های بزرگی را ذکر کرد.

در تشریف جواهر از آنها استفاده میکند و خود مجموعه لغوی قابل توجیهی بشمار میرود که در لغت خود بی نظیر است (۵۱) وایشم فهرستی از مهمترین کتب، و سالات و مقالات ابوریحان بیرونی که در رشته های مختلف علوم از خود بیادگار گذاشته بود :

(۵۲) برای معلومات بیشتر رجوع شود به کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر تألیف بیرونی طبع جمعیت دائرة المعارف عثمانی - حیدر آباد دکن ۱۳۵۰ ه .

- ۱- کتاب مقالید علم البیته و ما یحدث فی بسطه الکرة .
- ۲- کتاب استیعاب وجوه الممكنة فی صنعة الاسطرلاب .
- ۳- کتاب الوساطة بین ابی الحسن الاهرازی و الخوارزمی .
- ۴- کتاب جوامع الوجود لغواطر الهند فی حساب التنجیم .
- ۵- کتاب اطوال البلاد و عروضها .
- ۶- آلات و العمل .
- ۷- الشماعات و العمل .
- ۸- الحساب .
- ۹- الاثمنة و الاوقات .
- ۱۰- المذنبات و النوائب .
- ۱۱- کتاب تحقیق منازل القمر .
- ۱۲- عشق مقالات فی خواص المعادن و الهندسة و الطبيعة و الفلك .
- ۱۳- التنجیم .
- ۱۴- کتاب دوائی السماوات فی الاسطرلاب .
- ۱۵- کتاب منازعة مجال الاسطرلاب .
- ۱۶- کتاب اصلاح شکل مناوالاس .
- ۱۷- کتاب مواقع السمست .
- ۱۸- کتاب مسائل مسائل الهندسة .
- ۱۹- کتاب کریة السماء .
- ۲۰- کتاب القسی الفلکیة .
- ۲۱- کتاب الارشاد فی احکام النجوم .
- ۲۲- کتاب تکمیل زیج «حش» بالطلل و تهذیب اعماله فی الزؤل .
- ۲۳- کتاب اختلاف الاقوال فی استخراج التحاویل .
- ۲۴- کتاب مفتاح البیته .
- ۲۵- مقاله فی نقل ضواحی الشكل القطاع الی ما یفنی عنه .
- ۲۶- کتاب فی تهذیب الاقوال فی تصحیح المرض و الاطوال .
- ۲۷- مقاله فی تعیین البلد من المرض و الطول کلاهما .
- ۲۸- کتاب تهذیب الفصول الفرائی .
- ۲۹- مقاله فی اختلاف ذوی الطفل فی استخراج المرض و العمل .
- ۳۰- مقاله فی تصحیح الطول و المرض لساکن المصور من الارض .
- ۳۱- کتاب ایضاح الادلة علی کیفیة سمت القبلة .
- ۳۲- مقاله فی استخراج قدر الارض برصد انحطاط الاق من قتل الجبال .

- وای .. وای ... از دستت توس ..  
همطور اولاد بی تربیه باید هم باعث آبرو  
دری شود .... اینالی جواب اینباره چه بشم ؟  
شاید به پولیس هم شکایت کرده باشن ..

تازه وارد ها وارد خانه شدند و توپ جان را که عقب رخت خواب هایشان شده بود بیرون کشیده تیریک گفتند .

او که گنج شده بود با چشمان از حدقه برآمده به همه نگاه میکرد ..

- چی ... به بچه خوده زن میت ...  
مه ... همقدوس جوانرگ بی پدر و مادره ... مه .. مه ..

منتی این سؤ تقاض قدری ملید گایشت و همسایه که دید در خانه توپ جان بیروبار است نفواست بغاظر پسر خود شکایت کند.

«بایان»

- ها ... همطور اس  
- پس حتماً معامله بچه خوده میگیره  
- بلی ... کدام معامله خوشی داره  
- بیائین که مبارک بابی بریم .  
- میریم .

- همگی میریم  
دخترک خردسال توپ جان از حویلی دویده بغانه رفت به پدر و مادر خود گفت :  
- باباه جان ... بویو جان ... یک کوت نفر آمده ...

پدرش سراسیمه گفت :  
- چی .. گفتی یک کوت نفر ؟  
- ها ...

زن و شوهر که از پنجره به حویلی نگاه کردند و تعدادی زن و مرد وظل و شاهدند نمودند ، چون قیلا بغاظر عمل پسر خود سراسیمه بودند از دست و پا چگی زیاد موقی به شناختن دوستان خود از دور تشنه و خیال نمودند همسایه ای که پسرشان به سمت پسر آنها مخرج شده برای جنگ آمده بنابر توپ جان سراسیمه شد گفت :

## سوء تفاهم

دوست عزیزم که شما هم اوره می شناسین به پول ضرورت داشت و به مه نامه نوشته کده بود - چون خود م پول نداشتم به میرزا شفت جان نامه نوشته کده آزش پول خواستم تا بر توپ جان روان کنم . خانم میرزا نواز گفت :

- شو ... خی ایطور اس .. اما توپ جان چرا پول خواسته ... حتماً کدام گیسوی است .

خانم میرزا شفت هم تأیید کرد :  
- بغیالم که سرشته بچه خوده گرفته در نیوت زن غلام جان وارد صحبت شد :  
- نه بابا همه این بچه افغانی کسی سرشته طوی یا شیرینی خوری ده خود میگیره .  
میرزا شفت حرف او را تردید کرده گفت :  
- خود که ... حتماً پول داره صرف بچه افغانی کمبود کده :

بود ناچار اصل قضیه را بوی گفت - آنگاه زن میرزا نواز گفت :  
- ها .... بغیالم که غلام جان دختر خوده سیرینی میت که پول خواسته کوکو گل خانم میرزا شفت هم حرف او را تأیید کرد گفت :

- ها ... بغیالم که همینطور اس .. غسی بغیزین که همگی ما همی پول گرفته برشان ببریم و مبارک بابی بریم ...  
هر دو فامیل بطرف خانه غلام جان براه افتادند و تکیه غلام جان در را بروی آنها کشود تعجب نمود بهرحال همه را به خانه دعوت کرده گفت - بفرمائید ... خانه خود نان است .

وقتیکه او فهمید که دیگران در مورد او چه فکر کرده اند - گفت :  
- نی بابا مساله شیرینی دادن نیس ... اصل مطلب ایسی که همی عبدالتواب جان



# آینه ساز

سروصع خود موهای خود را شانه کرده نکتایی خود را دوست نمود دفعتاً چیزی به نگرش کشت و از آن پرسید : شما در کجا زندگی میکنید ؟ - در همین نزدیکی ها ... زن گیلان خود را تا آخر نوشیده با عشوه خاصی چشمان زیبا و افسر نگر خود را چرخ داد و چشمکی زد آینه سازیك باد یگروری من را بف کرده گفت : آیا امکان دارد ... هم ... خوب والا در همین جا غذا میخوریم و بعد ... چطور ؟ آوه نه ... اگر راست بگویم هیچ اشتیاق ندارم و نمی خواهم چیزی بخورم .. اما ما میتوانیم برویم . - بکجا ؟ - بخانه من ... - آخر شوهر مان ... - بفکر او نباشید .... حالا او بخانه نیست .

آئینه ساز باخود میگفت : هرچه باادباد بخانه اش میروم دیگر فرصتی بهتر از این کی دست خواهد داد . زن زیبا و جوان از دروازه آوارتمان داخل شد ساز عیشی آئینه ساز هم بدو ن خانه رفت زن زیبا در حالیکه دست های خود را بهم می مالید گفت : آوه ... چقدر گرمی را دوست دارم .. او با فشار شانه اش دروازه را محکم بست دروازه قفل شد . زن ادامه داد : - دائماً آرزو دارم درخانه گرم ازمهمانان خود پذیرایی کنم ... ولی ... این ... آوه ... يك صدا

آئینه ساز میخواست به او نزدیک شده او را در پهل فشار د اما زن اندکی خود را به عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت و او را به سکوت دعوت کرد - آهسته گفت : مثل اینکه درآشپز خانه کسی است ... درینوقت صدای مردی از آئین خانه به گوش شان رسید که میگفت : - مارو ... توهستی ؟ زن آهسته گفت : آوه ... شوهرم ... آئنه ساز که سخت ترسیده بود دست درچپش برد - اتفاقاً شیشه بر خود را پیدا کرد و آنرا برای دفاع از خود از جیب بیرون

آئنه ساز میخواست به او نزدیک شده او را در پهل فشار د اما زن اندکی خود را به عقب کشیده انگشت روی لب گذاشت و او را به سکوت دعوت کرد - آهسته گفت : مثل اینکه درآشپز خانه کسی است ... درینوقت صدای مردی از آئین خانه به گوش شان رسید که میگفت : - مارو ... توهستی ؟ زن آهسته گفت : آوه ... شوهرم ... آئنه ساز که سخت ترسیده بود دست درچپش برد - اتفاقاً شیشه بر خود را پیدا کرد و آنرا برای دفاع از خود از جیب بیرون

کرد و آنرا برای دفاع از خود از جیب بیرون

## حادثه در نیمه شب



این کامیابی و ظفر به اندازه برای او خوش آیند و دلچسپ کنبه بود که نمونه از آنرا ساخت و این نمونه زیبا و قشنگ بود و آن شبکه و ظفر غیر مهیاد . در آن اطاقهای مواشی وجود داشت . میناتور کاری ، اطاقهای گوساله های مقبول و باصفا و زغال سنگی که درآتش خانه میبردند بچشم میخورد ، اطاق های آن توسط چوالبای متنوع مملو گردید . و جامه دانا در آن وجود داشت . درچوکی و جایگاه مسافرین چراغها و لامپ های شمع آویزان بود . چوکی های بخصوص و حروف کوچک و برچسبه روی آن نوشته شده بود . برجسته ترین قسمت این مجموعه عبارت از يك قطار آهن مسافر بری بود که بنام نسایند شاهدخت سرخوستان یاد میگردد . این قطار آهن بهصفت مکمل يك مجزه پاداشتن چراغ جلوی بزرگ طوری معلوم میگردد که برای همیشه جاده سرداشن را روشن و نورانی نگه دارد .

(تاتام)

## اظهار سپاسگزاری



مواد هر کدام اثر حیاتی در زندگی و سلامتی ما دارد . باید گفت ماست از رشد و پیشرفت مکروب ها در روده نیز جلوگیری نمود و درمان اسهال موثر است و دارای ویتامین ا ، ب ، و پ نیز می باشد اگر می خواهید پیری زودرس ، فشار خون و تصلب شرايين به سراغ شما نیاید ماست را هر روز باغذامیل کنید .

«کبرا وردک»

## آداب زندگی

خانه است ولی اگر قراض باشد هر چیزی را که او مرتب کرده شما تیت نمائید و او دوباره تا چار پیر تب کردن آن بشود این يك نارامی محض است . و اگر خدمتگار ندانید لازم نیست که بابتی نظمی خود کار دیگران را مشكلتر کنید بایست هر کس کار خودش را انجام بد هدودر زندگی بهتر آنست که هر فرد بانظم و ترتیب کار کند .

(نسرین وردک)

## آهنگ شب و اویز

این کار قبلاً تر تیبانی گرفته ام و آمادگی های دیده ام و در بدل پولش خریده ام و نا این لحظه انتظار فرا رسیدن این موقع طلایی را که ناگزیر باید میرسید ، داشتم ، و لی نخواستهم آنرا بکسی اظهار دارم ، زیرا این کار من شدداً نیاز مند دقت و احتیاط و بکار بستن هوشیاری و نیرنگ بوده است .

آری ، ازین جیزها حرفی هم بوی نگفتم که در شبانگاه طولانی خواب بسرغام نیامد و سراسر شب را بایبدری بروز آوردم و بیوسته در باره گذشته دور و امروز ، در باره فردا و آینده می اندیشیدم ، در حالیکه او غرق اندیشه در بسا ره حیوایی بود که فرو خنه و سودی سرشار از آن انتظار داشت ، درباره هوسرانی های خویش و آرزو های برآورده نشده می اندیشید و این احلام شیرین او سراسر و جودش را بحر کات مناسبی که بخواستهایش توافق داشت و امیلاشت و جملات بریده و کلمات گوناگونی متناسب با این حرکات بر زبانش جاری میگردید . هن این جیز هارامیدیم

دولتی و فامیل شان

## اندک رنجها ...

کار او را سر زشش نموده ناوا حشش کنید ؟ حسادت متعادل نمک زندگی است و لی حسادت افراطی شانه تنها ناراحتی عصبانی بلکه بدبین و شکاک می سازد . گله های زنان همیشه از شوهر ان اینست که چرا دیر بخانه می آیند ، چرا به زنان شان توجه ندارند در حالیکه شوهر بیچاره دیر جتنی به خانه می آید که کار بیشتر کند . زندگی مرفه تری برای زشش میا سازد ، زن معقول و فهمیده این ننگ را در نموده به شوهرش کمک می کند تا خست هایش رفع شود . معیطالم و راحت برای این ایجاد میکند که رفع خستگی نماید و اینک معیط خانه را از قدر کبالت آور نماید که شوهر از منزل گریزان شده دنبال خوش گذرانی ها و لاقینی ها برود . ولی زن خوب و مهربان و صمیمی خانه را به بهشت و وزن خلق بد زبان و شکاک از خانه چینی بوجو می آورد که غیر قابل تحمل است .

و این کلمات را میشنیدیم و دلم بحال وی و بحال خودم میسوخت ، بحال خودم و از رهگذر حیات کوچک و محقری که خالی از هر نوع احساس ذ فین ... و عاری از هر نوع شعور و تفکر عمیق بود و بحال خودم از رهگذر دیگر این حیات پر اضطرابی که ما لال از احساس های تند و اندیشه های عمیق و پر از حوادث و مصائب نمیشناسیم .

(باغیاد)



# خانه‌فروشی

خانم گریمز پالمن ملایم گفت :

«این رعایشگاه را من هم دوست میدارم، واتی پودی ، واز همین لحاظ تاجاییکه وصله یابی میکرد ، قیمت آنرا بلند کردم از یکطرف متسلی شوم واز چسبی کسی بواند از شبکه هژاوان دالری ، بان راه یابد...»

«درست میفرمایید خانم ... گمان نکنم زنی باین شمایل ، پیشاز ... زن مصی فریاد کشید :

«دوکی پس است !.. من فلا بشما تصریح کردم که هیچ میل ندارم ساعات خوب زندگی بدارم ووقت جدال بشما کنم وپرای اوزنی بلند منزل منطبق بترشم . اگر قیمتی را که میخواستم ، خیال پر داختن ندارید، مودی چشم زیاد روی آن بحث نمایید ..»

«اما ، خانم گریمز ، اجازه بدهید ... خانم پیر از جایش حرکت کرد وطوری نمود ساخت که که گویا بصراحت میگوید: دیگری چرا تشسته اید ؟.. ولسی مشتری هیچ تکل نمود . وی خودش را چاپچاگرد گفت :

یک لحظه صبر کنید ، خانم گریمز ... حرف یک لحظه کوتاه : کچه میدانم که سلیم شفن پالمن قیمت گزاف ، کاراجامان است ، ولی من می‌پذیرم ... بلی خانم ، من شرم هفتادو پنج هزار دالر در بدل این بزرگمن بپردازم ...»

زن سالخورده یک لحظه پسوی او دید. بعد وال کرد :

«آیا نزد خود سنجشی کرده اید ؟ مطلب اینست که آیا این اقدام شما نتیجه یک امر عمیق است ویا صرف احساساتی شده ؟»

«نه من تصمیم خودم را گرفته ام . پول کافی دارم . اگر شما بقول خودتان استاده اید ، من حاضریم ...»

خانم گریمز لبخندی زد . آهسته ازجا نشست وگفت :

«لیوناد حالا دیگر یقینا سرد شده... یک کس برایتان می‌آورم وبعد میخواهم مطالبی برآورد این منزل شرح دهم ...»

خانم پیر از جای خود برخاست و با سر و گردن خود را به سمت شکر شکر ونگ پا کرد . مایع زرد سرد و شیرین همینکه ازگلویش فرورفت، بی جان تازه ای یافت . خانم گریمز دوباره چوکی گهواره‌ای نشست وگفت :

«این عمارت که از سال ۱۸۰۲ بااینطرف بکلیت فامیل من شامل شده ، پانزده سال ازآن تاریخ اعمار شده است . بااستثنای یکم همیشگی همه اعضای فامیل من درآفاق آنیکه بطیفه دوم عمارت ساخته شده ، تولد یافته اند ...»

«بآنکه من از نظر تربیت با سایر اعضای فامیل تفاوت فاحشی نداشتم ، ولی خیالات و احساس نو پسندی وگرایش بظاهر بحال تمدن ، فکر شفافانه وژایشگاه وژایمان بحال جدید را دو معزم زنده ساخت ...»

پیر زدن نگاهش را بسطع اتاق وهاگرد حرمی از اندکی مکث ، افزود :

واتر پودی اظهار کرد :

«بلی، بلی، خوب فهمیدم...» پیرزن بهرفمایش ادامه داد :

«وقتی میشل نه سال داشت ، پندوش چشم ازجهان پوشید . آنوقت شدیداً بمضیق اقتصادی پردیم . علاوه برآنکه من از ناحیه دست دوزی عایدی بدست می آوردم ، قسمی ازپول تقاعد پدر متوفایم وسایل زندگی را تهیه میکردم . البته نمیشد اسمش وایک زندگی مره و سعادتند گذاشت ، ولی بهمه حال مایوس نبودم ... میشل بعداز فراغ مدرسه از شهر کوچک ایوی کارتر سلی‌رغم تمایل من - بیرون رفت . خوب ، میدانی، بچه‌های این زمانه را نمیشود بایند و نصیحت ومنتقل پیرانه بسادگی براهی کشید که خلاف مسیر ذوق وهیجانات این سن وسال است...»

میشل بشهرهای بزرگ میان توده دوماهر بوقلمون غرق شد و اینک اوبه چه‌کاری مشغول بود ، نمیدانم ... ولی او مرتباً بمن پول میفرستاد ...»

چشمان پیرزن پرآب شد وادامه داد :

« نه سال تمام میشل را ندیدم ... البته تحملش مشکل است وشکلش ازآن اینک یگروز بخانه برگشت برای رفع یک مشکل خودش ...»

واتر پوری چیزی نمیگفت و تنها بطور ثابت بچشمان خانم گریمز میدید . فروخته بود ، مسلسل حرف میزد :

«من نمیدانستم مشکل پسریم تاجه حدی بزرگ است او دفعتاً در نیمه شب واردمنزل شد ، رنگش پریده و قیافه اش لاغر بنظر میرسید . یکس سفری سیاه‌رنگی باخودداشت و وقتی می خواستم یکس را بردارم ، قریب بسویا هشت پسنه‌ام بزنند ... بلی، او میخواست مرا بزند ، مادرش را ، کسی را که نه سال تمام در انتظارش بود ، کسی را که عصاره وجودش او را پرورده بود !»

خلاصه‌اورا مانند زمان کودکی اش به‌بستر بردم ... ودر طول شب آواز گریه اش بگوشم میرسید ... بلی ، او میگریست ، نمیدانستم چرا ؟»

روز دیگر ازمن خواش کرد، چند ساعت از منزل دور شوم و او را تنها بگذارم . اینک چه منظوری دارد ، هیچ حرفی نزد. ولی هنگامیکه در ساعات عصر همانروز بخانه برگشتم ، ازیکس سیاه سفری پسریم اثری نبود ...»

چشمان مرد چاق که از بالای گیلان لیوناد پسوی زن سالخورده میدید ، بزرگ شد :

«این دیگر چه‌معنی دارد ؟» زن ممبر باهمان لحن بیشین جواب داد :

«دراقت وقت معنی آنرا ندانستم . ولی بعد بحادثه وحشتناکی پی بردم که سراپایم را مرغش ساخت : آنشب مرد ناشناسی بمنزل ما آمد ومن اصلاً نفهمیدم او چگونه وارد شده است ؟ فقط وجود او را در اتاق میشل وقتی درک کردم که آواز آند و بصورت منشوش بگوشم رسید . گوشم را بدر دوختم تا از ماجرا چیزی دستگیرم شود ... لافال بههم کجگر گوشه ام به‌چه مشکلی مواجه شده است . اما من صرف فریاد ها وکفید هارا شنیدم و بعد ...»

خانم گریمز خاموش شدوشاله هایش پایین افتاد . قطرات اشک از چشمانش فرو ریخت وبعد ادامه داد :

«... ودر اخیرصدای شلیک بگوشم رسید، شلیک یک تفنگچه ... وهمینکه باغچه وارد اتاق شدم ، بشعره اتاق خواب گشوده بود واز مرد ناشناس اثری دیده نمیشد ... و میشل ...؟ او پروی زمین افتاده ومرده بود...»

آواز چوکی گهواره‌ای بلند شد ولظه‌ای بعد خانم گریمز گفت :

« این حادثه دو پنج سال قبل و خداوند بلی پنچسال تمام درین اندوه بی‌پایان سوختم... دواًن لطفه غم‌انگیز بقدری ماتم زده بود که اصلاً ندانستم چه واقعه رخ داده است، ولی پولیس ماجرا را برایم حکایت کرد . ماجرائیکه دودانگیزتر از حادثه‌قتل پسریم بود . پولیس شرح داد که میشل با مرد ناشناسی ، به‌دستیاری هم مرتکب جنایتی شدند ، جنایت بزرگ و وحشت‌انگیز ... ودرین جنایت میشل وان همدست ناشناسی وی ، صدها هزار دالر را بسرقت بردند .»

میشل نوتهای بزرگ و میان یکس سیاه سفری میریزد واز محل حادثه فرار میکند او میخواهد ازآن تروت سرشار به تنهایی استفاده کند ... برای پنهان ساختن آنچه بسرقت برده بود ، محل مطمینی جزمضی‌گاه منزل دوو افتاده مادرش ، وجود نگذاشت میشل پولیادرد همین عمارت قدیمی وشکست خورده مخفی نمیدانم ونا امروز ازآن اطلاعی ندارم ...»

زن سالخورده لحظه‌ای خاموش شد وبعد ازسرفه مختصر افزود :

«وقتی مرد ناشناس - همدست پسرهم در ختم جنایت سراسیمه بسراغ میشل می‌آید تا سهم خودش را بردارد ، می بیند از پولها اثری نیست . بین شان گفتگو میشود وبعد ...»

## ۲۱ مخفیاتی ؟

## واک اوژواک

هر کلی کپری اوپه یقین سرمایه‌دلی شو چه نیکمرغی ز مونین به بر خه ده، دملت دمدادی او معنوی ملا تر او عملی همکا ریو به برکت به‌زمونین تولی هغه پسمانی، اقتصاد کمزورتیا او نیمکی تیایوی لیر ی‌شی چه‌همیشه ورسره لاسی او گر یوانو

زمونین ولس دغاو سنی حال‌نیک فال نیولی او به رشتیا چه طبیعی مساعدت هم دده نیک فال بنه‌مثال گرخیلدی دی، مثلاً خه مو ده‌مخکبنی به ننگر هار کبنی دکروندی لپاره‌او به کمی وی او کروند گروداو پو دشتوالی له کبله سخت به‌تشویش کبنی وو، مگر دسرطان به (۲۷) نیته هلته داسی یوباران و شو چه‌دواره‌بی هم هواسره کره او هم د وصلونو اوپا غو نو دیاره کافی اوبه پیدا شو، دغسی بارانو نه تر اوسه بوری شوخلی تکرار شوی دی چه‌دنیك فال بنه مثال حساب کنی‌شی به کند هار، تگاو او نورو خایوکبنی دانارو ونی دو مره بارداری دی

چه ددی طبیعی مساعدت خخه هر خوک وایچه وگوری سب کال زمونین فال خومره نیک او به زپه‌پوری دی. مونین ددی نیک او بنه‌آغاز پراونه دروسیدودپاره خوشبین‌خه‌میتقین یودلوی خدای په مرسته او ددی خاوری دصالحو و گرو دنه‌ستری کیدونکو هلو خلو به اتکا د یولنی دیوالی او ورورگروی. په لپرکت دافغاناستان دتاریخی افتخارا تو په استناد او دسپیخلی عقیده ی اوارادت په رها کبنی مونین د هیواددغه بیرته پاتی کاروان داو سنی زمانه دگرپندی حرکت په سرعت سره دمقصود پراوته رسو .

دجمهوریت دلو مری ورخی په اولو شیپوکبنی می‌دادزپه خبری د بوی ترانی به ژبه هم خرگند کری چه دچنگا بش (۲۶) و رخی په سهار کبنی درادپونه خپور شودلته بیبام داتکی ویل غوایم چه:

گوره (انتظاره) داوطن فدا کاری‌غواپی کار غواپی زحمت‌غواپی، ولس سره یاری غواپی قولو وطنوالو لرده‌دغدی پیغام زمونین دابنکلی نظام زمونین ، دانوی نظام زمونین



## مردانیکه با حادثه...

کمی سکوت میکند و بعد اینطور میگوید:  
- یکروز صبح کسی ناوقت تراز خانه  
برآمدم، در سرویس ها بیرو بازید بود،  
از جانی باران هم به شدت میبارید، تکی  
پی را صدا کردم و از او پرسیدم که تاشیر  
مرا به چند میبرد تکییران در جوابم گفت  
که سوار شوم پروا ندارد، من هر چند سوار  
کردم دیدم در پیرو با کلمات احترام آمیز کرایه  
اش را تعیین نمیکند و میگویند که هر چه  
دادم پروا ندارد، منم سوار تکی شدیم  
و از کارته چپار به معادل وزارت ملایه آمدم  
در آنجا یک نوت پنجا افغانستانیکه برای من  
به انتظار نشسته تا بقیه پولم را بیاورم دیدم،  
دیدم تکییران به اصطلاح خپ خود را زده،  
کسی صبر کردم، دیدم در پیرو دل پیس دادن  
پول را نداشته، آخر مجبور شده به او گفتم:  
من پول میله نداشتیم بیست افغانی  
آنها بردارید و بقیه را بدهید.

درین لحظه مرد آهی میکشد و میگوید:  
آنروز پیش از (۴۰) دقیقه با تکییران زبان  
زدم، ولی او بقیه پولم را پس نداد و گفت که  
کرایه اش درین روز باری از پنجا افغانی  
کمتر نمیشود، اما جالب اینجاست که وقتی  
به اداره رفتم در آنجا غیر حاضر شده بودم...  
خوب این بود درد دل یک همشهری ما  
که از تکی و تکییران داشتند تا حالا میگوید  
حمید تکییران را برایتان قصه میکنم:  
صبح زود است... باد تند میوزد...  
مردی به جلوه مقابل تکی بی را میگردد و  
بعد زن جوانی را به مو تر سوار میکند، تکی  
با سرعت بسوی شفاخانه در حرکت میتابد  
صدای تاله های زن جوان و گریه مرد همراهش  
دل راننده را آب میسازد، آهسته آهسته تاله  
های مریض خاموش میشود و دقیقه بقیه  
دیگر از او هرگز صدایی بر نمی آید، آنگاه  
است که فریاد مرد در آن صبح فضا را پر  
میکند، تکییران مو تر را توقف میدهد...  
بعد آنرد هم از شدت تآرو گریه بیوش  
میشود و تکییران میماند پایک بیوش و  
یکم برده...

این بود گفته های حمیدالله تکی و آن  
اومی افزاید: آنروز پیش از تکیساعت  
بامرد و پسند زن به کوچه های محلی که  
آنها را به مو تر سوار کرده بودم گشتم تا  
منزل شان را پیدا کرده و اقارب آنها، مرد  
بیوش و مرده زن را گرفتند... من نمیتوانم  
کمان زن چه مریضی داشت که درین مو تر  
من مرده ام بخدا تاروی کمان مو تر نرسد را  
داشتم یک لحظه هم حالت مرده و چهره  
غمزه شوهرش از برابر چشمانم در  
نمیشد بالاخره مو تر را فرو ختم و این تکی  
را خریدم...

## زمین لرزید و...

شناختید، آنها باین محل آمدند تا به چشم  
این حادثه عجیب را مشاهد نمایند.  
یک مرد هفتاد ساله ساکن نانوت که  
پیشه بگری بانی دارد حدوث شبیه چنین  
حادثه را چند سال پیش بباطر آورد و  
درست ساحه از زمین در همین قسمت باقی  
زیر فرو رفت اما هیچ رنگی آب از داخل  
آن معاک فوراً و تجمع نکرد.  
نظر به اعتقاد مردم تایلند باید هر

## آهسته تر بران

بشدت نسبت به بیشتر تعقیب میشود  
در آنجا باید رانندگان تکی و  
مو تر های سرویس که تحت اشتباه  
کمیود عضوی باشند در هر شش  
ماه مورد معاینه قرار میگیرند دکتر  
مونش معتقد است به تعداد اشخاص  
چهل ساله که دوا طلبانه فوراً  
های ترفیع خود را واپس میدهند  
بتسریع افزود میشود آنها مراجعه  
کرده میگویند: تصور میکنم که از  
عهد اینکار دگر برآمده نمیتوانم  
وزارت پست دول از روی تجارب  
ولایت پاور استتاً جهایی کرده  
است، کسانی که پیر تر از شصت  
ساله باشند همه ساله مسو و د  
معاینه قرار میگیرند علاوه مفتشین  
در انهای رانندگی از راننده ها  
مراقبت میکنند و همیشه راپور می  
دهند.

در آلمان تقریباً از جمله پنجهزار  
راننده مو تر های سرویس هیچ  
کدام معمر تر از شصت سال نمی  
باشد با اینهمه برای اطمینان خاطر  
از طرف داکتر در هر نیمه سال معاینه  
میشوند. معاینه زود آنها از لحاظ  
مالی اشکالی راپیش نمیکشد و اگر  
یک درایور احساس نماید که قادر  
به ادامه کار نمیشد در آنصورت  
برای چنین اشخاص رانندگی اکیدا  
قلعن است.

آنچه برای خدمات عامه مناسب  
است برای رانندگان مو تر های  
سرویس هم اعتبار داده می شود.  
نظریه قانون فعلی کسانی که  
باشند، حق رانندگی مو تر های  
حد اقل بیست و سه سال داشته  
سرویس را دارند اما داکتر مونش  
معتقد است که حداکثر سن راننده باید  
قید کنند اما مقامات ترا فیکه منعی  
هستند که کسی درین باره تاکنون  
فکری نکرده بود.

## بوژورا

شاید براسی با ما نیلا ازدواج کند.  
میخواست بخانه گنایلا رفته بالای او حمله  
کند ویشرا باناخن های خود پاره نموده  
موهای سرس را بکشد و بعد اوارا بقتل برساند  
ولی دفعتاً بفکر می افتاد آرام میشد، بدون  
اینکه چیغ بزنند و دیوانگی کند همانطور  
می ایستاد و بفکر فرو میرفت. تقریباً اراده  
خود را از دست داده بود تصمیم میگرفت  
ولی اجرا نمیکرد، بعد کاری میکرد که اصلاً  
درباره آن تصمیم نگرفته ویا اراده نموده.  
بادست های خود روی داپوشانده گریه  
میکرد، اشک های سرسری میشد، باخود  
فکر میکرد که چگونه این گنایلا را خنجرش را  
ولی گنایلا مالک هر چیز بود. ثروت مند بود  
و بایک زن گولی نمیتوانست مقایسه شود  
بوژورا چگونه میتوانست با او به رقابت  
برخیزد.

بوژورا باخود میگفت:  
- خوب... بگذار آندو باهم ازدواج کنند  
آنها برای همدیگر ساخته شده اند... وقتی  
باهم ازدواج کردند خودم رفته برای شان  
میارد باد میگویم. بالای شان را میگیرم...  
موهای طلایی گنایلا را نوازش میدهم و معیت  
اوارا جلب می نمایم، صرف برای اینکه مرا  
بگذارند بخانه اش بروم و دروازه خود را بروی  
من نبندند تا من بتوانم گاهگاهی ولو ازدور  
واسیلچورا ببینم.  
او تمام شب نخوابیده بود، خیال میکرد از  
کوچه صدای پای اسبها بگوش میرسد  
صبح وقتی که بیرون برآمد طفل خود را هم  
در پشت بسته بود، مثل سایه قدم برمیداشت  
و نمیدانست بکجا میرود، صدای گریه های گوش  
رسیده، صدای گریه زن... مثل اینکه این  
صدا تمام قریه را فرا گرفته باشد، بوژورا  
بخود گریه زبوا صدای گریه از طرف خانه  
واسیلچو بیشتر می آمد، اوصای گریه مادر  
اوارا تشخیص داد. اشتیایی که در اطراف خود  
میدید شروع کردند به چرخیدن، تمام بدنش  
میلرزید، به مشکل خود را قیافه رساند  
و نزدیک کلینک نشست، از بیرون مردم میگذشتند  
و باهمدیگر صحبت میکردند ولی او ازین  
تجواها چیزی نمی فهمید دفعتاً مثل اینکه  
در خواب میبندد آواز پای میتدورا شنید که  
به معاون خود میگفت:

## درد دل جوانان

سکتگی در تحصیل از ش معذرت  
بخوام اما او تمام حرفهای مرا  
نادیده گرفته و هنوز هم پافشاری  
میکند تا به این ازدواج که از نظر  
شخص خودم بکلی نامیمن است  
تن در دهم و تاحال صرف همینقدر  
توانستم که تنها مادرم را قانع بسازم  
اما از روزیکه مادرم به اصطلاح با  
منست پدرم با او نیز سر ناساز  
کاری را گرفته و او را محکوم به  
تحریک من میسازد.

حالا که بی نهایت بیچاره شده ام  
این مطلب را بشما نوشتم که به  
نشر برسد تا پدرم با مطالعه آن و  
درک حقیقت موضوع و نقاط اساسی  
ازدواج در شرایط امروز ازین غمشی  
منصرف شده دیگر باعث درد سر  
خود، من و خانواده اش نگردد.

م. رحیم از کابل

- کارهای خداوند است پیشو... کارهای  
خداوند است، هیچکس نمیتواند که چه چیزی  
و چه سرنوشتی در انتظار او است... اجل عم  
عجب چیزی است... انسان مثل ماشین است  
یک روز میسکند و از کار یازمی ماند... این  
بین واسیلچو چگونه رفت... او نه...  
اسپ هایش مانده... اسپ او را با کلاهش  
آوردند... اوارا در دیوارها به بقتل رساندند  
کارهای خداوند است پسر.

بوژورا حرف های او را شنید... دفای  
چند در همان حال باقی مانده بود، بعد از کوتاه  
ترین راه از قریه برآمد.  
اول بهاد بود و بیایان نو سیز شده بود  
هنگام غروب بود و کوه سر خورگ بنظری  
میرسید. بوژورا راه پرستان را در پیش  
گرفت، در جانی یک روشنی بنظر رسید  
چون پیش رفت گنایلا را دید، او گریه نمیکرد  
لباس غزا بتن او بود، بوژورا سبیت بوی  
دردش نه احساسی دلسوزی داشت و نه  
احساس میکرد، از کنار گنایلا گذشته به راه  
خود ادامه داد، مثل آن بود که کسی او را ندیده  
خود میکند. بعضی ها او را دیده بودند که با بقتل  
خود روان است. برای میرفت که پدر را  
منت میمید او از چکل گذشت، کنار آن سنگ  
بزرگ که اطرافش را آب احاطه کرده بود  
رسید، آنجا محزون و خموش نشست و زانوهایش  
را در بغل گرفت، او آنرا تاشا میکرد، آب  
صاف و سفاف را، هوا بیشتر تا ریک شد  
در سراسر چشمان او تاویکی قراو داشت  
و سباهی، چنین بنظر میرسید که به هیچ جز  
فکر نمیکند، اوحی صدای امواج راهم  
نمی شنید، یک وقت طغش که در عقب او بود  
گریه کرد، او طفل خود را از روی میرود دلسوزی  
دربخش نشود، ناگهان سیل اشک از چشمان  
سیاه و زیبایش سرزید. برای اولین بار  
بعد از آنکه به جوانی رسیده بود به آواز بلند  
گریه کرد تا اینکه اندکی بنظر خود را باور  
ریختن اشک فراوان کم بسازد. تاویکی  
کم کم به روشنی میدل شد، آب بنظر روشن  
گردید، شفاف مثل آینه، در آن آسمان آبی  
رنگ و باره ابرهای سفیدش را دید، بعد از  
خود را دید و در کنار تصویر خود او را دید  
او و واسیلچو بود...

بطرف اوتبسم می نمود، بوژورا غرق تماشای  
تصاویری بود که در آب میدید، او هم خندید  
بطرف تصویر نزدیک شد... به واسیلچو  
نزدیک شد... بازم نزدیک و... و دیگر  
کسی او را ندید...

(پایان)



پروین توده کی  
وفات المانک مرحومه پروین جوان  
را به قلمش و بضمی به برادر  
سید رحمن توده کی چگونگی هوایی  
مصیبت قلب تسلیت گفته روح آن مرحومه  
را شاد میخوام.

م. رحیم  
ژوند



## حضرت ابو بکر صدیق

روز گو سفندان ابوبکر (رضی) میچرا نیدو  
از طرف شب نزدیک غار برای شان شیر  
تیه میدید .  
حضرت ابوبکر صدیق (رضی) در جنگ  
پدر اخذ و غنای خلیفه خدیجه خیر فتح مکه  
چنین طائف تیرک و عتبه الوداع اشترک  
نموده از جمله نخستین گشایی بود که در  
مستعدت مالی و غزوات میادوت میو رزید  
چنانچه حضرت عمر رض میگوید پیغمبر  
اسلام مارا در جنگ تیرک به اعانه تشویق  
فرمودند و نصف مال خود را احضار کریم  
و با خود گفتیم که امروز از حضرت ابوبکر  
سبقت خواهیم کرد در پیش پیغمبر اسلام  
که گفتند آیا چیزی به ما میداد که گشتی؟  
گفتیم مانند آنرا حضرت ابوبکر (رضی) را  
دیدم که تمام دارائی خود را آورده پیغمبر  
اسلام گفتند که اما به منسوی بیت چیزی  
گذاشتی . در جواب گفتند خدا و رسول  
را به اوشان گذاشته و گفته رسول خدا  
واقعاً بجا است که فرمودند مال ابدی میماند  
مال ابوبکر بمن نفع نرسا نیده است . در  
مورد تواضع حضرت ابوبکر (رضی) میگویند  
که قبل از احراز مقام خلافت قبیل خود  
گوسفندان شانرا میدو شید و قتیقه به ما  
خلافت رسید کنیز کی از قبیله گشت . حالا  
ابوبکر گو سفندان مارا نخواهد دو شید  
این خبر بسع ابوبکر (رضی) رسید . گفت  
دروغ ابوبکر تیری رخ نماده اکنون هم  
حاضر است که این کار را کند .  
درباره احراز خلافت شان مینو یسند  
هنگامیکه حضرت پیغمبر اسلام وفات نمودند  
مسلمانان بخاطر انتخاب خلیفه اجتماع نموده  
با هم مشوره میکردند حضرت عمر (رضی) به  
یا خلست و به حضرت ابوبکر (رضی) گفت  
آیا پیغمبر اسلام ترا فرموده بودند که  
مارا امامت کنی؟ پس توفیق شد این هیئت  
و ما بتو بیعت میکنیم سپس دست بیعت دراز  
کرد دیگران نیز با پیروی از حضرت عمر  
(رضی) بیعت نمودند همان بود که حضرت  
ابوبکر بیعت اولین خلیفه اسلام انتخاب  
شدند و در نخستین بیانی خود گفتند بعد از  
حمد و ثنا اینکه امر که نسبت بشما بهتر  
نیستم خلیفه انتخاب کردید اگر ما در حق

بودن آنرا صرف و به اتفاق بی نوا یا ن  
از طرف میسانید چنانچه از فرط شفت  
و عظمت همت تن از غلامانی که یادار غای  
تال از خورد نوش مانع میشدند و آنها را  
پیش میکردند و در راس شان بلال خیش  
پوشه قرار داد آزاد ساخت .  
و تیکه حضرت ابوبکر (رضی) در آزادی  
خلافت ضعیف میادوت زیاد و زوید پدر رشت  
پوشه قرار داد روزی چنین گفت . ای فرزند م  
بوردگان ضعیف و کین از ناتوان را که  
از ایشان در نجات و اگر استفاده کرد  
فرمانی آزادی سازی از غلام های تونند  
باز آزاد سازی بهتر خواهد بود حضرت  
ابوبکر (رضی) در جواب گفت . ای پدر من  
از آزادی بردگان و کینان ضعیف و بی نوا  
چیز کریمه فامان و حق و صدق  
الحسنی فیسمنه لیسری یعنی پس اما  
کتیکه داد و ترسید و تصدیق نمود سخن  
یکروز پس آهسته آهسته بر سا نیم اورا  
از آسانی در وصیف شان نازل شد .  
و تیکه اجازه هجرت از مکه بمدينه به  
فخاب داده شد حضرت ابوبکر (رضی)  
بر خواست تابی اجازه هجرت داده شود  
رسول خدا (ص) گفتند (تغییر کن شاید  
که خداوند ترا همسفری عنایت کند همان بود  
که بعد از مرگ او سفر شد تا اینکه در شیر  
آب دینویه رسول خدا بمدينه هجرت  
نمود .  
هنگامیکه اجازه هجرت بر رسول خدا از  
بیت پروردگار بشارت شد و موضوع رابه  
ابوبکر صدیق (رضی) اخبر کردند و در صف  
خط سرور بگریه آمد مصاحبت رسول  
خدا نعمت بزرگ میانگاشت . همان بود  
که بعد بصورت مخفیانه با استفاده از ابوبکر  
ب مکه رانند و مدت سه شبانه روز به غار  
جبل ثور پنهان بودند که قافله قریش هر قدر کوشیدند  
و شانرا دریابند مگر موفق نشدند و حتی  
ب غار رسیدند درین اثنا حضرت ابوبکر  
رضی بشارت نکران شد که مبادی حاجات آنحضرت (ص)  
باده شود لی پیغمبر اسلام او را  
بیان داده گفت . ای ابوبکر غمگین مباش  
خدا با ما است از شنیدن این سخن اطمینان  
قلب ابوبکر (رضی) تاری گشت در  
آنکه دشمنان با صله زیادنداشند و اگر  
فست درونی غار می نگریستند البته  
با امید بدین قرآن کریم با صفا حاکم  
صواع را چنین حکایت میکند که اگر  
در تکر رسول از به تحقیق نصرت داد  
و الله هنگامیکه بیرون کشد اورا آنا نکه  
فر بودند در حالیکه دوم تن از دو نکه  
شکه هر دو در غار بودند آنگاه که گفت  
بول برای رفیق خود غمگین مشو بیشک  
به عروا ما ست پس فرود آورد الله  
لکن خود را بروی تقویت داد اورا بلشکر  
ای که نمیدید آنرا .  
در آیه کریمه دلالت بر علوم مقام  
حضرت ابوبکر (رضی) پیدا میشود  
ای رسول خدا (ص) اتحاد تام برایش  
یادداشت البته بیعت همسفر انتخاب نمی  
نمودند در چنین سفریکه احتمال تلف شدن  
دو تن شان یقین بفریب بود از اعتنا د  
حضرت (ص) به ابوبکر (رضی) آنهم  
که اورا احترام میکرد مقامش را بلند  
داشت و در نماز او را نائب و خلیفه خود  
فرمودند و گفتند : اگر من در زندگی  
است انتخاب کنم البته ابوبکر را خواهم  
نمود .  
دو وقت هجرت رسول خدا (ص) اولاً د  
بکر (رضی) با غلامش نیز درین کمک  
بسیار بودند چنانچه غلامش و اسبها دختران  
در طعام تیه میکردند و عبدالله پسرشان  
محران حوادث مکه در پایان روز برای  
ای شان خیر می داد حتی غلام شان از طرف

## آخرین دیدار

جنگ در اطراف پنوم پن برمی آید که قوای  
طرفدار سپانوک برای آخرین پیکار جهت  
اشغال کامل پنوم پن تونینت میکرد و این  
ترتیبات تاحد زیاد شبیه حمله به برلین  
و آخرین روزهای جنگ جهانی دوم است بالین  
است زین آنها ازین مردم شهر را فرار گرفته  
ما ر شال لون نسول یسه د فباع  
از ششیر بر داند و جنگست در  
کوچه ماوخیان ها ادامه یابد تعداد کثیری از  
مردم تلف خواهند شد مخصوصاً که درین  
اواخر بر نفوس پنوم پن نیز افزوده و عده ای  
مردم از شهرهای اطراف به پایتخت و آورده اند  
عجالتاً این شهر بیش از دو میلیون جمعیت  
دارد . عمل مارشال لون نول از کثرت نفس  
استفاده کرده و حتی در آخرین روزها خود را  
باپ و سایر احتیاجات مردم رابه بازار سپاه  
می فروشد و ازین راه نیز در آخرین روزهای سرمایه  
هنگفتی بدست می آورد و بقول اکثر روز نامه  
نگاران حتی حقوق عساکری را که در مقابل  
قوای سپانوک جنگ می کنند نیز بجهت خسود  
می کنند .  
بالین وصف وضع در پنوم خیلی وحشت  
انگیز است .  
**آخرین تلاش**  
آخرین تلاش مارشال لون نول نیز بی ثمر  
خواهد ماند .  
زیرواقعی بیماران امریکا قطع گردد و انگهی  
دیگر جلوحمله سبیل آسای قوای سپانوک را  
نمیشود به آسانی گرفت و اکنون که فرجام  
این جنگ معلوم است بهتر است که  
امریکائیان حتی در آخرین روزها مستقیماً با  
سپانوک داخل مذاکره گردند و بخاطر جان و مال  
بیش از دو میلیون نفوس پنوم پن از خونریزی  
درین شهر جلوگیری کنند .



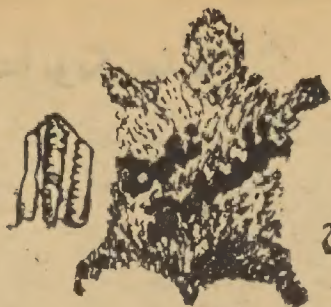
## خوانندگان عزیز

وی پس این دختر را که همه چی سر  
خود را از دست داده است دوباره به شهر  
می آورد و در نقطه از موت پایان کرده و به  
دست سر نوشتی - سر نوشتی که وی  
برایش آفریده است می سپارد و خود به  
عقب کل دیگری میروند تا از پیش بکند و  
برپیش نماید .  
مصباحام حکایت میکند که این جوانک  
برای وی گفته است که : این دختر سسه  
چهار روز مرا سر گردان کرده و به خوشی  
خود با من آشنا شد از همین سبب از دور  
کار گرفتم و سزایش را دادم .  
خوب حالا شما بگوئید : آیا واقعاً سزای  
دختر های پاک همین است آیا این دختر  
چه گناه داشت . البته ممکن است با شوین  
لباس های تنگ - بدن نما و کوتاه رفتار  
های جلف و سبک و عرضه کردن آلتا م هوس  
انگیز خود دل هوس خواه جوان را برین  
از اشتیاق نموده باشد ... ولی آیا این عمل  
دختر از گناه جوان کاسته می تواند عمل  
مصلحتی که ما از آن دیروز حرف می  
زدیم کجا بود ؟ پولیس چرا گذاشت حتی  
اگر واقعاً لازم وی هم میبود در روز بازار  
سیلی بازانش نماید . حقیقت اینجا بود که  
دیروز قانون زور حکم می راند و پولیس هم  
در خدمت زور بود و صرف حرف زور را می  
توانست تقدیم ... بدینجی کلام یک از اینها

رفت آنکیز تر است از آن یکی که بانوشتن  
قصه بدبختی خود به اصطلاح دل خود را  
خالی کرده است . و با این یکی ممکن  
است پس از نشر شدن این سطور با خواندن  
جریان بدبختی خود یکبار دیگر غرق اشک  
می شود .  
بلی هر دو همه چیز خود را از دست  
داده است منتهی آن یکی فریب خورده و  
این یکی شکار روز شده است . و هر دو قابل  
ارحم است ولی دومی قابل ترحم تر است . آیا  
چنین نیست ؟  
لیلی عزیز ! این قصه را من به خاطر  
نو نوشتم - به خاطر تو که در - آغوش رن  
و بدبختی می گویی - به خاطر آن نوشتم که  
تو آن را بخوانی و تسلی بیای و بدانی که  
نظیر تو کسان دیگری هم هستند که به  
مراتب - بدبخت تر از تو اند .  
لذا همانطور یک و طنت و مردمت به  
زندگی باز گشتند - تو هم به زندگی باز  
گرد و دست ازاده ات را بفشار و پیش برو  
.... و یقین کن که پیروز میشوی و سعادتت  
را باز می یابی .  
آخر درین اجتماع ما همه انسانها نیستیم  
و همیشه راه سعادت برای انسان بسته نمی  
ماند .  
ع.ک. - یغرا »

دامنیا خاوند :  
د مجلا تو نشراتی مو سسه  
دموسی رئیس :  
سراج الدین وهاج «توخ»  
تلفون : ۲۳۸۳۴  
مسؤول مدیر :  
حسین هدی  
دفت تلفون : ۲۶۸۴۹  
دکور تلفون ۳۱۶۰۱ (۳۳)  
دچاپ مدیر : طو وانشاه شهیم  
دارتباط اوخبر نگارانو مدیر :  
روستا باختری  
فوتو را پورتو : مصطفی وژیروی  
عکاسی : محمد ظاهر یوسفزی  
پته : انصاری واپ  
داستراک بیه  
به باندنیو هیوادو کنسی ۲۴ دالر  
دیوی کنی بیه ۱۲ افغانی  
په کابل کنسی ۴۵۰ افغانی





## شرکت سهامی صنعتی دری بارساخت

پست ۳۳۹ - منبزرگ همدید - ۲۸ - انصافستان

برای خدمت هموطنان و به منظور جلب بیشتر اسعار به کشور در سرطان سال ۱۳۴۹ شروع به فعالیت

نموده است. شرکت سهامی صنعتی دری باز ساخت در ساحه های ذیل فعالیت مینماید:

چرم نیم پخته را بصورت (پیکل گوسفندی، بز، و گاوی) و بلوی گوسفندی، بز و گاوی تهیه میدارد.

شرکت سهامی صنعتی دری باز ساخت پوست مویشی را پس از موی گیری و یک سلسله تغییرات با محلول های

کیمیای آماده ساخته چرم پخته میسازد، تا به خارج به قیمت بیشتر به فروش برساند.

شرکت سهامی صنعتی دری باز ساخت، محصولات خود را به ممالک ذیل که عبارتند از، انگلستان، فرانسه

جرمنی، امریکا، لبنان، و از همه بیشتر به ایتالیا صادر مینماید.

شرکت سهامی صنعتی دری باز ساخت، افتخار دارد اینکه نسبت به گذشته که پوست های مویشی بصورت

نادرست و خام به قیمت خیلی ناچیز بخارج فروخته میشد و به اقتصاد کشور لطمه شدید وارد میکرد. اما

امروز خوشبختانه بصورت خوب تر و درست تر عرضه شده و بقیه قیمت مناسب بفروش میرسد که این امر جهت

جلب اسعار مفید است و هم از چشم، پوست مویشی، جهت صنعت قالبین بافی استفاده به عمل می آید.





## یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها ست.

یخچال‌ها و دیپ‌فریزرهای فیلیپس یک دروازه‌ای و ۲ دروازه‌ای به ۲۱ مدل و سایز  
های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال‌های فیلیپس قشنگ و بادوام  
و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیستمی  
یخچال‌های فیلیپس با گارانتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و همیشه بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد.  
محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت  
ریکوردرها و غیره جهت آسایش و خوشی شما ،

نمایندگی فیلیپس ، نمایشگاه فیلیپس ، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.  
آدرس : ۳۰ محمد جانخان واپ ، تیلفو نه‌ای ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۸۸۰۴





طیارات بوټګه جت د آریانا افغان هوایی  
شرکت مسافرین محترم خویش را به همه  
نقاط جهان میروساند. برای پرواز خویش از

کمپنی هوایی ملی خویش استفاده کنید  
تلفنات مزید لطفاً بتلیفون هر ۳-۲-۲۴۷۳۱-۲۴۷۳۱-۲۴۷۳۱



# ARIANA AFGHAN AIRLINES